رسائل ملّا طغرا۔

از

ملّا طغرا۔
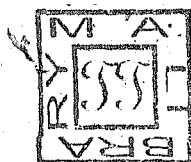
بسم الله الرحمن الرحیم

نمرود سنت شگفتی بار است از این بوستان معنی پروری
که در موسم ازدی بهشت تحریر بطر احیش پرداخته * از جوی
قلم انشا در زمین رضوان پسند کاغذ بجای سنبل و نسرین
خط و خال حور غلمان نهال ساخته * رباعی * ای در طلب تو شانه
بر دوش سحاب * بارانی قطره در رهت سالک آب *
بر یاد تو موج خیر حبس نفس اند * در بقعهٔ بحر خرقه پوشان حباب *
جوش زننده

ثنای بهار پیرائی که انگشت سبزه را بدانهای شبنم غلطان
سبحه گردان تهلیل خویش نموده * و حمد نیسان آرائی که پنجهٔ

بنفشه را از وضوی نم باران به نشستن چمان سجدهٔ خود گشوده *
بهواداری نسیم هدایتش برگ زنده دلی بر شاخسار پژمرده
شدگان رسیده * و به آبیاری ابر بشارتش گل نغمه را از خار
خشک منقار مرغان دمیده * به آگاهی حق سرای طیور پنبهٔ شگوفه
از گوش شاخ درختان در کشاکش * و بسر سبزی شوریدگی
منصور طرهٔ خورمی بر دوش رزان دایم مشوش * چشم نرگس
سحر خیز بجویائی وصال او رنگ بست سرمهٔ بیداری * و طفل
غنچه برگ ریز بدلبستگی خیال او سرفراز لباس برخورداری *

* مثنوی * گلستان سینه رنگین ز داغش * چمن افتاده
از سراغش * ز بس در بوته شوقش زده جوش * شده زو
در رگ سنبل سیه پوش * غمش چون با خراش آمیخت لذت *
جبین گل را بناخن کرد قسمت * ز عشق او گرا زهم نابهای است *
رخ زینت طلسم رنگ کاهی است * ز بس خونها که خوردش از پیاله *
سوز از نقطه دارد چشم لاله * شقایق چون ز داغش سوخت بود *
رسید از گلشنش سوسن به دودی * بیادش عندلیبان نغمه پرداز *
بود همتای شان مضراب یکساز * نداری گریه گرمش ... آغوش

تکردی شانه را در سر فراموش * بود کبکی سراسر لرزه بسار * بدام پنجهٔ داغش گرفتار * دل طاوس زو صد خار دارد * ازان رو پشت بر گلزار دارد * زباغ و عجب او طوطی چمن پوش * بهار بیخزان دارد در آغوش * بود قمری همیشه در سراغش * شده یک مشت خاکستر ز داغش * بسر سبزی خر آمد سرو دایم * که پا در جست و جویش کرد قایم * چنار از سوز عشق او شرر بار * علم کرده ید از جوهر درین کار * ترنم ریز از تسبیحش دم باد * پریشان سماعش موی شمشاد * چو سر مستان درخت خشک دوره * تن خود کرده وقف ذکر اره * ز شوق او که دریای خموش است * بهر سو چشمهٔ در عین جوش است * نارد و بیخیالش آب راهی * دمی بیکار خارش نیست ماهی * فتاده پر توش تا بر دل آب * ز حیرت باز مانده چشم گرداب * چه نقاش است این کز حسن سرشار * بدامش نقش میگردد گرفتار * چنان واند ز صنعت دل ربودن * که سازد محو خود پیش از نمودن * حضیض و صفت صنعش اوج تقریر * گلی از صنعتش گلزار کشمیر

* در تعریف کشمیر فردوس نظیر سحر پیرایافت *

حبذا شهر که اگر نسیم گلستانش بطرف بدخشان وزد

آب لعلش بوی گلاب گیرد * و اگر شمیم چمنش بجانب یمن
غلطد * چون عقیق رنگ زمرد پذیرد * و دامن کهسار اطراف
سیاه بمن از بسکه بر یکدیگر بافته * مخمل سبزه در هیچ طرف
جای خواب نیافته * مردم دیده بعکس پذیری گلزارش کارخانه دار
شفق سازی * و طفلان نگاه بمشاهدهٔ لاله زارش سرگرم شغل
آتشبازی * در طی مسافت کشت زعفران زارش تدرو آفتاب
رنگ پرواز باخته * و در سیر سبزه بهار ریحانش زاغ شب
به آشیان اقامت پرداخته * بنفشه خط کار خان اگر بر روی در
نمی ماند * خود را تا به بنفشه زارش می رساند * و سنبل زلف
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید * سر بسنبلستانش میکشید *
سوداگران شهرستان نباتات تا از کارگاه بهار سازی چمنش
متاع خرمی در بارگاه نه بهند نهال نشوند * و در یافتگان
قابلیت نشو و نما اگر به نزهتکده گلشن ریشهٔ امید بدوانند بر خویش
نبالند * گل خورشید اگر بنظم بهارش در آمدی * از کسوف خزان
بر آمدی * و بلبل صبح اگر بشاخ گلشنش نشستی * لب از
فغان نه بستی * با طفیه را از شمار گلهای الوانش رنگی نه *

و باصره را از اندازهٔ اطراف گلستانش طرفی نه *
سبزه اش باشش جهت عهد یکجهتی بسته * سر برگشانش
در چهار حد مربع نشسته * طفل غنچه تا نخاکبازی سر بر آورده *
کیچه اش بصد هزار رنگ گل کرده * نرگس می پرست انگشت
نمای دست از قدح نکشیدن * بنفشه سیاه مست ثابت
قدم بسر غلطیدن * از موج رنگ گل زورق آشیان بلبل
طوفانی * و از رطوبت سبزه سرو شعله آواز تدرو در ریشه
دوانی * بمقتضای اعتدال هوا تنور افروخته لاله با کشت داغ
صلح نموده * باقتضای پاکیزگی فضا طفل بیدست و پای شبنم
بشستن مشق سوسن کف کشوده * آفتاب هرگاه فرش زرین پرتو
در سبزه زارش گسترانیده زمردین بر چیده * و سحاب هر وقت
نهال آتشین برق در گلزارش کاشته نخل گل افشانی برافراشته *
ابر بهار در راه هواداری این گلشن شب و روز بهم چشمی یم در
قطره زدن * و نیلوفر به نشاط سر از زمین بر آوردن در اندازگاه
بر آسمان انداختن * از طرب انگیزی با موج رود بتار قانون در نوا خوانی *
و از سبکروحی آب رقاص حباب با صول خفیف در مقام

روانی * ماه بعیش دستگاه آن روشنی ندارد * که عکس
زنگی را از پایه تیرگی بر نیارد * پنجهٔ آتشین آفتاب تا به محاذات
جنبش رسیده * از تاثیر سردی کرم لرزیدن گرویده *
بدستیاری فیض هوائش شکوفهٔ پنبه مینا وز بار بستن * و به نشاط
آوری جلوهٔ باد مرغ بیضهٔ فولاد در سرود خواندن * و به تحسین
بالا بست نسیمش سر درختان پیوسته در جنبش * و باندازهٔ
ضبط شمیمش کمند موج آب در دست پیچش * حباب کاسه گوش
حباب در پیمایش نغمهٔ تر آبشار * شمال برخهٔ تار موج در نوازش
ساز جویبار * سر چشمهٔ هوا از طوفان تر دماغی * پای
درختان دستیار طغیان شگفتگی * بید مجنون را اعتدال
مزاج میسر * و تاک فسرده را خون گرمی شیشه و ساغر *
و ساق چنار آسمان خلخال * شخچهٔ مشق بلند پروازی طایر خیال *
شاخسار صنوبر رقص پرواز * ساز برگ رسائی ادا و انداز *
پیچیدگی طرهٔ شمشاد * مجموعه دار پریشانی باد * قامت سرو
افراخته * اندازهٔ بال و پر افشانی فاخته * شفق کده گوش گل *
دستگاه رنگ نغمهٔ بلبل * شبنم افشانی اوراق نسترن *

فارغ گسستن عقد پروین * انجوم نکهت نسترن * نشان تسخیر
خطا و ختن * و پشت گل جعفری رو کشش بوته کیمیاگری * موج رنگ
شقایق به نیابت برق لایق * مسوی * گل دستنبان و ریحان
گلشن نباشد * بهار اینجا بهشتی آشنا شد * شفق سرخوش رنگ لاله
زارش * فلک یک پشته سبز از بهارش * به تشبیه نفس بهار از
بسکه کوشید * زمرد بر طلائی شعله پوشید * گل گلگون و واندریشه
سبز * چو طوطی پر بر از شیشه سبز * سوادی گرد گلزارش آید *
دشمنیش در نظر رنگگون نماید * ز آتش بازی گلهای رنگین *
بر افروزد چو شمع انگشت گلچین * عجب کز آتش رخسار گلشن *
نگردد دود آه لاله روشن * گل رعنا ز بس سرگرم ناز است *
زبان غنچه ها بر وی دراز است * که سوسن زر وی پیش بینی *
بباغش روز تا شب هم نشینی * برغم جوهری سوادرین باغ *
گرفته لاله برکف نیلی و داغ * در گلستانکه دار آب و تاب
است * نه از روغن طلای آفتاب است * به شاخ فوق مرغ خوش
نغمه پرداز * هم دمساز هم چون پرده ساز * ز بس از گل بود
بلبل طربناک * سرو و از سایه اش پیچید در خاک * پی ضبط

سوسول صوت بلبلان * زند باد صبا کف بر دف گل *
برقص انگیزی سرو کران تنگ * زند قمری زبال خویش
دستک * تذرو آسودگی افشانده از بال * به پرواز
پیاپی میزند فال * نداند مرغ این گلشن دمیدن *
مگر دو سبزه اش سر از دمیدن * کشیده کوه ها ز
قبضهٔ خاک * بجوش سبزه و گل سر بر افلاک *
بجای قلهٔ کوهش دمیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده *
ز موج لاله از بس خورده پهلو * بود دامنش صد باره یکی مو *
ز طغیان گل و سنبل بگان گشت * ز کوهش می شود
معلوم نی دشت * زمین گل آسمان گل بحر و بر گل *
نمانده در عدم گوئی دیگر گل * سالهاست که طوطی
ناطقه بذکر بعضی از فواکه این چاشنی کده با خویش موعود
شیرین زبانیست * اکنون که بدست یاری حدیث
گلهای دلفریبش بپای سخن در آمده * از سر وعده
نمی گذرد * و گوش شوق را حلاوت پذیری تهنیت
می رساند * چشمی را سر رشته لذت بینائیست که باندازه

میوه های الوانش کند نگاه کشوده * و دستش را
پایهٔ ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوبرش
جلوه نموده * زرد آلوی آفتاب از تار شعاعی بانخل باغش
نامه روز در تابش پیوند * و کیاه هلال برشتهٔ ضیا بشاخ
شجرهٔ آسمان سر اغش همیشه پای بند * زال چرخ خوشه
پروین را از شاخ اونای تاکش بخوردگی چیده * و پیر
کردون کردنگان کواکب را از بهای یک درختش بدامن
کشیده * باشتغال تربیت این مجموع شیرینی لب
ذوات وراند از زبان کلیدن خامه * و باشتمال توصیف
این منبع چاشنی دهان مقراض لذت پذیر اصلاح نمودن
نامه * نی بود با هم نشینی خاکش از بس بلذت پیوسته *
که نیشکر مصری به نازش نقد هستی در گره بسته * مرغ
نگاه از آشیان دیده بر شاخ هیچ ثمری نه نشیند * کلاه
بر خاستن از سر جوش حلاوت رشته بر پای خود نه بیند *
درختش چون از دستگاه ریشهٔ برگ میوه پرورده ی
یافته * شاخسار حوصله اش از پستهٔ دل تنگ رخ تافته *

ساگر پستهٔ فروردین بیادام تر و تازه او دل نمی داد*
نسیم باغ گزین چون مغز در پوستش می افتاد* دیوانش
چون به نهال خود نمائی ثمری نداشته است برگ تن پروری
خویش را از دست نگذاشته* هر جا که تعریف ناشپاتی
در لباس بر زبان آید* توصیف شکر پاره پایه تماشش را
بگفتار می نماید* نهال زرد آلو اگر بمیدان باغ نمی تاخت*
چوگان زمرد برگوی طلا که می انداخت* چنانکه سیبش
دوکان خود فروشی چیند* سیب ذقن خوبان روی خریدار
نمی بیند* شفتالو که سبزی او زینت شاخسار است*
ناخام است و شیرینی پخته کار است* آلوچه که پیشتر از
میوه های شیرینی رسیده* با وجود ترش روئی روی خویش
در هم نکشیده* نسیم بشاخ میوه کاری اشجارش در
آویخته* جهت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته*
اگر درخت موسم دزین وعده گاه ثمر پا بن نهاد* نهال
بوستان ارم در راه میوه او ثمر نمی داد* و بوقت
بهارش بهجوم چاشنی شان عسل را پس نشانده*

و شفتالوی نورس محضر دلنشینی بهر بوسه
خوبان رسانیده * رشته چشانی ساپه قنسی لب جوی مجنون
فروشی * نور افشانی جلوه انگور که چه شاخ شهسوار روشنی *
از غلامی صاحبی فخری هرات بر مسند افتخار * از
حسرت ای خلیلی مردپاشن مردودی گرفتار * شاه
آلوی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان * شیرین
کاری عناب * با لب دلبران در شکر آب *
مثنوی [illegible] ده پروانه تا در صحن باغ است * بیک
قانونش بارش صد چراغ است * چنان به با تجرد شد
هم آغوش * که دارد خرقه اش را باد بر دوش * کی تحریر
وصف ناشپاتی * نماید صفحه کاغذ نباتی * چو زرد آلو بخوبی
نامور شد * بدل سختی و رو نرمی ثمر شد * که وا امرود
نافیروز تاج است * زمانک شهه جویان خراج است *
چنان شد بوی شفتالو دوائی * که یابد خسته او هم
شفائی * بود باخوشه تا انگور را عهد * رسد پروانه
آتش داخومن شهد * چه طفل از گت ده پستان

انجیر * کردار و ریزه‌های قند در شیر * بود از بسکه
پاسباش نزاکت * نیابد لب بنوسیش راه نسبت *
دهان پوچکو از گفتن جوز * شود مغز سخن را حلقه چون
لوز * زبان ار دو چو بر لب حرف بادام * گشاید گشت
بروغن مالی کام * چو ساقی پیش مستان نقل
چیند * بجای پسته فندق می نشیند * کسی چو باد رنگ از
سبز پوشان * به یکتا هم نگاب با جرعه نوشان * چو زرد
بر ظرف قسمت خربزه دست * حلاوت انچه بود ش
در کره بست * نموده جمع یکجا هندوانه * ز بهر مرغ لذت
آب دانه * فضای کوه و صحرا میوه آمیز * هوا تا روز
محشر چاشنی بیز * اگر فرهاد شیرین کار بودی *
درین کهسار صنعتها نمودی * بتاثیر فصل و هوا اکثر گل
موسمی بر گلبن طراوت است * و در هر میوه هنگامی
شاخ لطافت * الاکل سرو و میوه حسن که بباغبانی
بزرگ و کوچک این مقام همیشه بهار است * و پستان
تازگی و برگ پختگی پیوسته پر بار * همیشه ساهه

بناگوش مطربان بجا بغل دایر نعل در آتش * و بکمند افکنی
تشنه آواز مغنیان پروانه از بغل بیضه در کشاکش *
طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه شماری شراب
سرود * قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمه
داود * موسیقاری بسر پنجه موسیقار در بالایش
رنگ گل ترانه تازه * کمانچی بتاب گیسوی کمانچه در
آرایش مرغوله باند آوازه * چنگی بسودن مضراب
در رشته تار ساز طرب کوک کرده * نائی بدمسازی قلم
نامی پرکار نقش دست بطراحی هوا بر آورده * از موج
تیزی رطوبت سرود کاسه خشک رباب پشادابی
حباب * از آتش افروزی صوت گلوسوز استخوان سینه
عود بسوختگی دود * ساعتی نکند زود کر زبان مضراب صد
زمزمه شور انگیز بر گوش ارباب خرد نکشد * و زمانی بر نیاید
که لب جام هزار نکته رنگ آمیز در کار اهل هوش
نکند * بسیر آبی گلزار حسن خوبان مینای می سحر خیز *
و بصف شکنی لشکر ملال دوران فوج پیاله بلور ریز *

عاشقان لاله رخسار بساغر می عهد یکرنگی بسته * و محبوبان
گلعذار باده از در رقص برخاستن نشسته * گاهی که بسماع
دست بر آورند خرد در پی باستدن میرود * و جائیکه برقص
قدم بر دارند هوش در بر گذشتن مجبور * بحر اصول
طوفان افتاده شیرینی حرکات * و مقام آهنگ از
جا در آمده دلنشینی نغمات * دلربائی حسن صوت ناهید
را ثابت قدم مقام عشاق کرده * و رسای آواز شمس
خورشید را دایره شکستگی رنگ در آورده * شیرینه
بهانه از شعشعه آفتاب جمال در شبستان زلف بی تاب *
چشم آینه از هجوم فروغ تمثال مژه ریخته اضطراب *
غمزه در فضای آتش رخسار بتاب گستی تیر مژگان
در کار * عشوه بهوای گرمی عذار بتخانه کمان ابرو گرفتار *
گیسوی شب رنگ فتنه انگیز شبستان روز رستخیز *
زلف مرغوله پرداز فریادرس اهل نیاز * چشم سرمه
پرست ترکان سیه مست * لب شیرین تبسم بهشم
شور در ترنم * مثنوی * سرود و حسن این جا هم عنانند *

صحن دل هر دو جهان یک دوکانه * ترنم ریز هر سو خوش
خرامی * بپای نغمه در سیر مقامی * صدا با نغمه پرواز
هوازش * شرر افروز گرمیهای سازش * ز مژگان
جهان نغمه پرداز * چکیده نیش مضرابی رگ ساز *
شده چون مطربان را سایه از کف * چو برگ گل نماید پوست
چو دف * ز آب نغمه چون دف نم کشیده * هوا از
آتش رخسار دیده * بمطرب نی چنان دل بسته دارد *
که یکدم بی لب او بر نیارد * مغنی چون زند دور زلف چو
چنگ * شود مرغ دل ز لفش باهنگ * کند چون چشم
مطرب ساز دیدن * توان صوت از نگاه او شنیدن *
ز شور انگیزی نقش ترانه * رهد کبک فلک از آشیانه *
صراحی بهر مردان است افسر * زنان را پرده ساز
است چادر * گدایان پوست سخت افگند از دف *
که رقاصان طنبورها بر کف * ز دیوار و در این گلشن
ذوق * دمیده ساز برگ نغمه شوق * بسم و نغمه زایک
عرض و طول است * هوا را از بحر اصول است *

ز هر جانب زده مرغ تر آهنگ * نشانده از ترنم بر هوا
رنگست * نباشد دور اگر من هم چو بلبل * غزل خوانی کنم
در عشق آن گل * بیا ساقی که عید نوبهار است * گلستان
جلوه گاه آن نگار است * ز لطف آبیاری گلبن شناز *
گل صد برگ بر یک شاخ بار است * لب مطرب زلالی کرده
در جوی * که موجش با درشک آبشار است * بسازی
شد مغنی نغمه پرداز * که تارش از رگ ابر بهار است *
بهر دو عشق رنگ کهنگی ریخت * نوای تازه تر جو
روی کار است * نفس با صد نوا در پرده دل * ز بهر
نو کشی در انتظار است * مکش ظفرا دمی بی مطرب
عشق * که برگ ذوق را سازش حصار است *

داستان چهارم در ستایش
دل کده کشمیر جنت نظیر
نهریست تحریر یافت نظر گرداست

دل چیست تا بیت خود گلستان دگر * کان نیز نگارستان جه
باران دگر * هیدا شده کز امواج گلشن نوح بحر * کشتی

رشک گلستان دریاچه زهی * دگر طوفان بهر ساحتی
که جوش گل آتشین هنگامه گلستان خیابان را گرم ساخته *
و از طغیان سبزهٔ دل نشین بسبزی کشتی ع
لاج پرداخته * از قرار گرفتن آبش نقش ایستادن
چنانچه باید نشست * غواصان آبش در آب
نگاهداشت بستگی نفس * شناوران هر سو دست و بازو
آشنای فریادرس * رفتن تا میانش نرفته کسی تا کجا
رود * رسیدن بکنارش نرسیده کشتی بکجا رسد *
ازبس غایت که بر حالت ابر باد حبابی نرساند * لب
دریا از موج در زیر دندان تاسف مانده * از رطوبت
هوایش ابر نیسان سرشار بحر گرد ماشی * و از خرمی
فضایش نوبهار خضر سرچشمه شگفتگی * گلهای رنگین
سرخ و زرد بر چیدن دکان لعل و کهربا تر دست بساط
گستردن * برگهای سبز نیم سبز بشکست
کار زمرد و فیروزه کف بهم داده عهد بستن * موجها
بتماشای گلهای در آید * برنگ قوس قزح بر آید * حبابی

که بسبزه‌ها دیده بگشاید * ساغر زمردین نماید *
سطح آبش تا پر درون کنول کف گشاده *
بدخشان را از لعل آتش در بها دادا فتاده *
نشوه نما در غوطه کاری آب و تاب * نسیم و صبا در شناوری
رنگ و بوی گلاب * خورمی و شادابی بشجر بهار
بهم آمیخته * دمیدن و شگفتن بی اطلاع نامیه بیکدگر در
آویخته * آب برنگ گل و گل برنگ آب داده نگهت و
رطوبت داده * از زمین تا آسمان طوفان تر و تازگی * و از
مشرق تا بمغرب چهار موجه رنگینی و شگفتگی * آری گلشن
عالم را آب کم ازین نشاید * و گل گردون را لجه محیط
ازین کمتر بظهور نیاید * مثنوی * نگاهها بسکه رود داده
است آبش * نمی آید بهر گرد رخ حبابش * بهم سو
سرشتی طوفانی گل * بتلاطم خیز موج بانگ بلبل * رخ
کشتی نشینان شعله تر * ز آب حسن شان کشتی
شناور * ز عکس لاله رخساران سرکش * فتاده ماهیان
در دام آتش * بهشت ناخدایان کف گشاده *

گلستانی بدست باد داده * درین دریا چنان جوش طرب دو
است * که هر موجش ز آب نغمه رود است * ز صوت
مطربان پهلوی گرداب * نماید رقص در روح گهر آب *
فشانده هر طرف از شاخ آهنگ * گل نغمه بگلهای کنول
رنگ * زهر زورق صدای نغمهٔ تر * زده موج طرب
بر گوش اختر * رگ طنبور رشک موج آب است *
به مستی کاسه هم چشم حباب است * شفق شد بادبان
از بهر تو می * لب کشتی هم آواز دف و نی * ز رنگ
آمیزی عکس پیاله * شده نیلوفر افلاک لاله * چراغان
زده چنان نقش بر آبش * که فانوس خیالی شد حبابش *
رطوبت راز بس حی در ایاغ است * چراغ شعله
دایم تر دماغ است * بحمد الله که من هم تر زبانم *
ازین آب و هوا روشن بیانم * ازانجا که اقتضای
خاک این فردوس آئین است هر زمینی بایست که
سبزگی و خوشی آن صد بهار را پای بست توان یافت
از هر طرف باغهای دلنشین هم چشمی بهشت [illegible]

بر آورده خصوصا باغ فیض بخش و دلکش فیض طاق است *
و بر رفعت انگشت نمای ساکنان آفاق * از رطوبت سایه
درختانش ماهی زمین در آید از شناوری *
و از رغبت زرگلهای الوانش قارون فلک بوته
ساز کیمیاگری * شمشاد پابند از سرو و از مرغان نگاه کمند طره
بدست انده از باد داده * و سرو بشماره صید دلهای
آگاه چین از دام گیسو گشاده * بجوان سالاری
اشک ابر طبقهای خنده بر خوان شگفتگی گل فزوده *
و به نقره کاری طراح کار شبنم افشان غبار بر اوراق مجموعه
سنبل نموده * نسیمی بجانب ریحانش نکهت رد * که سر
مشق نازکی بسوی خط خوبان برد * بسا به پروری جعفری
خاک را آب و تاب طلای احمر * و به عکس پذیری ارغوان
زمین را بساط رنگین لعل تر * از شرر افشانی آتش گل
پای نسترن در معرض سوختن * و از موشک دوانی
چراغ لاله سوخته سوسن سرگرم افروختن * صبح چون
از بیاض نسرین دم زند * مجموعه سواد شب را

برهم زند * دریای جنارش رسائی خجالت زده دست کوتاهی *
و در سیر آبشارش روانی ترسنده لغزیده پائی * از
نهایت صفای آبش وقت تموج عکس از گم شدن
محفوظ * و از غایت شیرینی زلالش طفلان نگاه در غوطه
خوردن محظوظ * مرغوله ریزی آبشار با نحا و مقام در اصول
روانی * نواخت هم زمزمه خیزی جویبار در پست
بلندی بچسپانی * کوک نغمه زیر و بم موسیقار فواره
سرشار بر صدائی * رقاصان حباب انگشت نمای موج
بخوش ادائی * مثنوی * نگاه از سیر این باغ طرب خیز *
چو تار ساز کرده نغمه انگیز * بهر سو عندلیبان کرده سرشار *
ز آب نغمه تر جوی منقار * دل قمری ز افغان شعله ساز
است * ز شور صوت طوقش در گداز است * تذرو از بسکه
شد با نغمه یکرنگ * بنقش بال خود آمیخت آهنگ *
زهی هر نغمه سازی دل نشین است * که در هر نغمه صد ره
شاهین است * صنوبر بسکه دل بر رقص بسته * ندیده
یکنفس خود را نشسته * چنار از وجد بالا دست شاد است *

کند گرمرکشی آتش نهاد است * زبس قمری بهر
سو پیش کشیده * لباس سرو سرتاسر دریده * گل ذوق
است در آغوش خارش * طرب زیر است وایم
آبشارش * کف فواره تا حوضش کشاده * فلک را
غوطها در آب داده * زمین از مستی آبش خراب است *
زتاب تندیش ماهی کباب است * هوایش بسکه
شفاف است بابلبل * تواند دید دود آتش گل *
دو این گلزار قصری زرنگار است * که عکسش را
زعکس آن بهار است * صفحهٔ زمین را از طرح بنای
آن نقشی نشسته که کارنامه مانی به تعظیمش برخیزد *
وسطح فرش را از پرتو فضای آن روشنی نپیوسته که
آفتاب بدرویزه اش آبرو بریزد * هر خشتی صدکس را
دست بوسیده تا بپای نگارش رسیده * گچ کشاکشها
دیده تا خود را به پناه دیوارش کشیده * بنایان افلاک
چون دست گل مالداری همال، تا گچکاری آن برده اند *
بچه از گل خورشید غارت کرده اند * گچ صبح از کوره

مشرق هر چند پنجه بر آمده * خورشید را در این کار خام کار شمرده * قوس قزح تا کمان ابروی طاقش را دیده بهزار رنگ بر آمده * و آفتاب هرگاه پیش رواقش رسیده بعالمی دیگر در آمده * هفت اقلیم در تمام شدن یکپایه اش دست بهم داده اتفاق * شش جهت در یک جهت بودن فضایش از مشهوران آفاق * بذوق بوسه چیدن لب بامش تاق عرش پایه عرب یانی چسپیده * و بشوق مردم نشینی چشم غرفه اش پیر گردون لباس سیاه پوشیده * نسیم فردوس نفس سوخته تماشش در یافت کام * دم صبح به بیاض سحرش رنگ باخته شبگیر زیارت سواد شام * از رطوبت هوای دلپذیرش و داغ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا * و از بهار گلشن تصویرش شاخ سبز گردد چو نخیم سرا ن یار تازگی نشو و نما * مستوی * برنگ آمیزیش نقاش نو و سهنت * رنوی آب و آتش را بهم بست * چو لغای دماخت از رنگینی رخ گل * صدف واوش باخت مقدار

پابل * چمن سازی چو کردی پای بستش * پر طوطی قلم
دادی بدستش * کشیدی گرد شمع سرکش * دل
پروانه بودی رنگ آتش * شدی تا صرف سوسن
باغ لاله * سرشتی نیل خود را در پیاله * کف نیلوفر
است از فیض شاداب * کشیده لاجوردش را
بصد آب * فشانده خوردها لاله از مشت * که ماشش
داد زنگارش بانگشت * چو کلکش سر بهارگادی بر آورد *
طاؤسی زرخورشید گل زرد * قلم هر جا بطرح باغ برده *
نهالش را ببالیدن سپرده * ز پرواز خم گیسوی شمشاد *
نموده رنگ حیرت بررخ باد * چو در مارک نمائی کف کشوده *
نگاه چشم نرگس را نموده * ز بس آب نزاکت خورده
لاله * شده باریک چون موی پیاله * چنار از فیض گلشن
یافت الحال * که آتش بر فروزد بعد صد سال * ز دیوار و
در این قصر پیداست * که هر نقش درستی هست
اینجاست * همین بس گلشن این فردوس آئین * که باشد
جلوه گاه خسرو دین * بشه گیتی ستان جمشید ثانی *

سرافرازی دہ تاج کیانی * خداوندا از ازل شاہ جہانش *
مسخر شد زمین و آسمانش * در تعریف بادشاہ شہنشاہی کہ در
بستان مکرمتش مشت خاکی حباب گوہر آئین در گرہ بستہ *
و جہان پناہی کہ در بہار مرحمتش شاخ عریان موج برگ گل ریز
رنگین پیوستہ * از گرمی بازار عطایش آتش فسردہ
یاقوت در شعلہ کشیدن * و از خرمی گلزار
سخایش سبزہ خشک زمرد در ریشہ دوانیدن *
بحر عطایش تا بشگفتہ روی کف گشادہ * دریا از صدف
پشت دستی بر زمین نہادہ * بآتش فروزی مطبخ
جاہش سنگ آتشین آفتاب با چقماق ہلال پہلو
خوردہ * و سپند سوزی رونق بارگاہش دامن صبح
با فروختن انگشت افلاک بی بردہ * در پلہ میزان
عدالتش کوہ عدل نوشیروان از پاسنگ کم * در
سایہ حمایتش تیغ آفتاب درخشان ریختہ دم * بمقتضای
رعیت پروری بہ نسیم و صبا حکم است کہ یکی بی مشورت
دہقان دست بخرمن نکند و دیگری بی مصلحت باغبان

پا بگلشن نهد اگر باد بگوشش رسانیده که آتش
بجنبش دویده * آب را فرموده تا خاک بکاسه سرش
کرده * بخوشه چینی مزرع لطفش کیال زبان خرمن سوختگان
لبریز سود * و بهم نشینی شاهد خلقش حسن مشوک
دست صفتان روشناس نمود * در چارسوی پرتو
ضمیرش ید بیضا بدست فروشی انگشت نما * و در بازار
رای منیرش پنجه خورشید مشهور بدست اندازی
دنیا * پایه صبح از نظر افتاده * مینا بزم عشرت *
دود شب بباد داده آتش کباب عشرت * شاهی
نگذرد که بذوق دم کشی راگ سرایانش مطرب
فلک دف بر آتش شفق نگرداند * و صبحی نیاید که
بشوق همدوشی بار یافتگانش پیر گردون عرق انجم
از جبهه مستی نیفشاند * فضای اماکن سلطنت عظمی از
راگ و رنگ سرود پردازان گوناگون * و هوای
مواضع خلافت کبرا از تال و برنگ اصول طرازان
بوقلمون * و بربط سازان صوت و نقش سرافیان را

جز به نغمات خود می شمارند * نشیدخوانان کار عمل حجازیان
را کرده فقرات خویش می نهادند * چون ساز هندی
از شعبه تری صوت مقام دل نشین سحر اصول پذیرفته *
لب رود جمله این ابیات بلند آوازه را در وصفش بزبان
موج کند * مثنوی * بود چشم تر دریا ازین ساز * بناله
داده تن صحرا ازین ساز * چو صندل پا نهد در بزم نغمه *
بباید وقت سر موجا ازین ساز * زکوچک وصفی خود تال
خوش صوت * گشته وا هم بزرگیها ازین ساز * بتحریک
مغنی میدهد دست * رباب عود را او ازین ساز *
بخوانم چون سرود وصف جنبر * که حسن صوت شد پیدا
ازین ساز * جدا ساز و شریک خویش نی را * طرب
گل می کند تنها ازین ساز * فرازد گرچه موسیقار پنجه *
ولیکن می شود بی پا ازین ساز * ز تار خویش قانون
میکشد دم * که یابد صید خود آوا ازین ساز * کمانچه
نی شود در بزم هندی * چه جز خویشتن پیدا ازین ساز *
پسند راگ خوانان کی بود چنگ * که وقت نغمه صد رهوا

از ین ساز * نخواهد یک قلم ظهور ز بزم * نشان
یابد. اگر طغرا از ین ساز * بزرگ و کوچک دربار
صاحب قران از بخت همایون آساس موسیقی می داند *
و عرب و عجم سرکار خدیو جهان از طالع نوا شناس
تصنیف می خوانند * و مطلع صبح جبین اقبالش اگر کجا
نوازش نکه شودی * جلاجل مادیدا نیزه چرخ پابوسی * و
مغنی بزم اجلالش اگر در نواختن مقام سازش نمودی *
تار جرادات کواکب بر چنگ افلاک نه بستی * رفعت
را اگر مرتبه قدرش رومی داد * در مقابل پستی نمی افتاد *
و تمکین اگر پاسنگ وقارش می بود * تلفظش سبک زبانان هر
گران می نمود * در طلب نمودن منشور نامه همت * دریا از موج
انگشت بچشم گرفته خدمت * صبحی که بمهر خیزد و شب همه
روز * و شامی که بمقر نشیند روز همه شب * و در روز رزمش
اگر دیر بجلای اسلحه دلیران پردازد * روشنگر
خورشید را انجا که پلکها کند * و در شب بزمش اگر زود
کف هوائی آتش باران ندهد * مهتابی ماه را تاب

رساند * شمعی که در محفل وصف پیمایش بر وحشی
پیوندد * کسان بر رشته نورش احرام نه بندد *
در عرصه شطرنج مردانگیش بهرام چوبین اگر اسپ
اندازد * ادنی پیاده اش مات سازد * فرزین فلک اگر مهره
از قیاس میدید * در بساط سیاه کج برخ هرکس
می دوید * نام شجاعتش تن بلفظ لرزه ندهد * تا بسهو
گریز نخوانند * و خامه خواستش بشکست رقم پا نه نهد *
تا کند سواد ان در نماند * در بهارستان دورانش
بدخشان لاله زار از دست بی صفا * و بر سرخوان احسانش
عمان ابدار دست بسته و پا * کیوان از کهکشان
دست دراز کرده رکاب گرفتن * آسمان از صبح دامن بمیانه
زده جلو دویدن * موج قلزم بطاق ابروی تیغ آبدارش
پیوسته پیاله گرداب بر لب * چشم انجم بذوق گل
سمر فلک مدار سواد خوان صفحه شب * تیر قضا بجانه
زده ای کمان پرواز گرفته رسائی * خط استوا بسایه
پروری سنان ثابت قدم بر است اد ائی * پنجه علم

کیوان رفعت گشاید دست فتح و نصرت * و چتر
شهنشاهی خورشید قدر * انگشت های هواداری بدر * شمشیر
فتح پرتو تاب خونش غلاف تر از تیغ آفتاب * سوی
لوایش باسر انگشت خامه * رد ارائی کشوده فتح نامه *
بداز دقبال مستش از کسی پاک * زند گوئی زمین
بر فرق افلاک * زبیم او فلکت از غرب تاشرق * بدست
ابر داده چرخی برق * چنان عکسش بدریا زو سیاهی *
که راه آب را گم کرده ماهی * بفرمان بردن شاه قوی دل
* کمر بسته است دایم از جاجل * ز دست هیبتش
فیل فلک سا * به پیشی خط کشد دایم زمین را * گرفته شمع
وین از تیغ درهشت * چراغی کرده روشن از
هر انگشت * سپر مشکین گلی باشد بدستش *
که می وارو زبوی فتح مستش * سمند عزم چون بر صید
که تاخت * درون رانیله گاو آسمان باخت * شخیز و
دام صیادانش از خاک * بتعظیم کبوترهای افلاک *
کی انجانسر و طایر در حساب است * کہیں صیدش مدرو

آفتاب است* در تعریف و توصیف بادشاه عالم پناه همه
شاه جهان بادشاه خامه خارخار آن دارد که چمن پیرای وصف
صوری بهار سیرتش گلچین تر دماغی گردد* اگر صفحهٔ
دستیاری نموده آبی بر روی کار شگفتگی آرد وقت
است که مداد نیز بمددکاری روان شود تا انگشت نمای
انبساطش توان خواند* زهی روشن سوادی که از بیاض
عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالعه نماید* و در صفحه
جبهانش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع
رساند* شعشعه حسنش چون به تسخیر جهان کف گشاده*
پنجهٔ مهر درخشان اول دست ببیعت داده* الحق حسن
جهانگیر سایه حق است سپندسوزی گلستان جمالش بلبلان
گرم بر آتش گل دویدن* بگرد روی استان جاناتش پروانه
درآمد از گیسوی شمع بریدن* شبیه کش عارضش از گوهر
و یاقوت سفید آب و لعلی چهره در صدف ریخته* موی
قلم بتار گیسوی خورشید در آویخته* یوسف مصر لقایش
گرم بازاری ندارد که ماه تابان کلاه هاله بخریداری نیارد

تا بآبیاری یاقوت لبش سبزه خط دمیده * دود آتش
حسرت در نهاد ریحان پیچیده * صنوبر بالای جلوه اش
اگر دل نمی باخت * چه اندازه ذخیره نمی ساخت * هر کرا
دغدغه است درای * کوله بیک نگاهش از دغدغه برای *
چهرهٔ درخشان برافروخته رونمائی هفت اقلیم *
جبهه نمایان درست نموده کج نهادن دیهیم * باده گفتار ما
شراب طهور هم پیمانهٔ * شمع رخسار باچراغ طور شریک در هم
خانهٔ * ابروی دل پذیر * روکش ماه منیر * چشم حقیقت
بین * سرچشمه نور یقین * غنچه دهن مجموعه رنگ سخن *
سروقامت انداز قیامت * مثنوی * نه گل نی لاله نی سرو چمان
است * بهار گلشن آخر زمان است * دل شب تیره از
سودای مویش * چراغ مهر سرگردان رویش * چنان
شمع رخش باآب و تاب است * که فانوسش چراغ
آفتاب است * لبش خمیازه فرمای دل تاک * نگاهش
بادهٔ مینای افلاک * ببزم گر نگاهش می بجام است *
کباب شعله را گوید خام است * خط سبزش که سرجوش

بهار است * چو ریحان روشناس لاله زار است *
نهال قامتش سرشتِ شمشاد * بجولانش مقید
سرو آزاد * قدش از سرو به رویش به از گل *
محبت داوند دل قمری و بلبل * نمودن از من اگر
بلبل بدیدن * ز من گفتن ز قمری ها شنیدن * چون ذکر
جمعی از فضایلش افادهٔ مفصلی است اهل فضل را *
ناطقه بذوق تحسین مستفیدان درین باب عزمی ندارد
که بیم دراز نفسی تا بمنبع پرواز کوتاهی نموده کار خود
ساز توفیق رفیق باد * تا طول گفتار بر اختصار تفصیل توان
داد * دانشمند اینکه بپای سعی در هر وادی بنهایت
اوستادی رسیدند * در بدایت ملازمت بدست
انصاف حلقه شاگردی بگوش کشیدند * از پرتو چراغ
فکرش شبستان کتاب برنگ دست روشنی * و از
تندی شعله ادراکش آتش طور هنگامه گرم ساز فروتنی *
آفتاب درخشنده توضیحش قبل از صبح بیان دراوج
طلوع نمودن * ماه نهفته ابهامش بعد از سکوت

دارد پس غروب نکردن * بطالعه اشارات ابرویش
علیل فهمان بر مسند شفادانی * و به مذاکره قانون
نگاهش زود لیده بیانان نظر یافته قواعد خوانی * از تصور
نطقش ارباب منطق را در هر باب تصدیق حاصل نشده
که از روی حجت معرفتش نباشند * و از تخیل بیانش اہل
عربیه را در هر فن معانی جمع نگشته * که از زبان فصیح در
بلاغتش و صفش نگوشند * با مصرف کردن زر و گوہر
چون بصیغه مبالغه زبان گشاده * صرفیان را بصد نحو محو
کلام خویش نموده * از شگفتگی حاشیه خاطرش دقت
در شناسائی سخن بگشاده روی نشسته که شرح توان کرد *
و بمقابله حکمت مدنیش علم دیانی مصحح * و به تطبیق ضوابط
جبر قیش قواعد شرعی منقح * مبتدای بهانش پیش
از خبر * باثبات مدعا خوشش خبر * در نفی غیر حق و لباس
بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق * فضیلت پیرامعرفت
آرا شریعت پرور طریقت گستر مجاز شناس
حقیقت دان کثرت اعیان و حدت بیان

* مثنوی * بود قامتش علم در دین پناهی * بود شانش
نشان بادشاهی * دل او معرفت را آفریده * شهنشاهی
باین عرفان که دیده * ز آگاهی کند در صفحهٔ باغ * بیان
معنی سطر پر زاغ * چو گردد قتش بر مصحف گل *
برآرد وایه‌ها در شان بلبل * کند طفلی نگاهش وقت
تقریر * به بسم الله سر و انداز تفسیر * نسیم نطقش
از یک خرو لاله * نماید رنگ معنی صد رساله * پریشان
گر بود اوراق سنبل * نگردد خاطرش جمع از تغافل *
سوادش در بیاض فرد نسرین * روان وا روز شبنم
نشر رنگین * حبابی را چو خواند نکته وصل * دهد توضیح
باب موج صد فصل * بشرح متن حال بید مجنون * کند
رنگ تکلم را دگرگون * کشاید لب چو در تعلیم بلبل *
شود دانای علم دفتر گل * بیاموز و باین روانی * زبان
شمع را پروانه خوانی * خام طبعان را بدریافت گرمی سخن
پرورش پخته گوئی روزی باد * تعریف شعر فهمی * صرافان
چار سوی عبارت گستری نقود الفاظش را تا بسکه

تحسینش نه رساند * دوکان بیان نگشاید * و جوهریان بازار
مضمون شناسی لالی معنی ناب رشته تمیزش نکشند * نام
ارزش نبرند * بگنج گاوی سر انگشت وقتش قفل وسواس
سخن دست اویز طبع سحر بیانان * و نارسائی دریافت
قطرتش بیم پستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان * در پله
شعر سنجیش وزن مصرع زلف معین * و در محفل
موشکافیش معنی بیت ابرو مبین * طبع شوخش در بیاض
گردن خوبان گوهرها بجا کرده * و فکر دقیقش از مصحف
روی بتان غلطها صحیح بر آورده * پیش از تامل مضمون
سطر پیچیده کاکل پی برده * و قبل از تفکر بمفهوم نکته
سربسته خال بر خورده * الا آدا شناسی داند که
اشاره ابروی هلال یار کیست * و مطلب از چشمک
زدن آفتاب چیست * مطلع خورشید را که هر روز آفاق
لب بلب مطالعه قابل تحسین نه اند * بیاض صبح را که
هر شب افلاک دست بدست میبرد و اند لایق مسوده
نخوانند * سخنورانی که در علم سخن معلوم اول را ثانی

خود شمرند کم وقتی است که بشعاعیات بیش
از پیش سر فراز نگردند* مپندار ماینده گوهر لفظی که
آبش به تبسم بیان موج بر نیاورد شاداب نتوان شمرد*
و یاقوت معنی که عکسش رقم را طاوس ننماید نام
رنگش نتوان برد* در صیدگاه مضمون غریب تا توطن
وقوع نیابد کمند فکر بی خطا نگردد* و در کارگاه دیبای خیال
تا باریک شدن دست نزدن اکت کار صورت نه بندد*
اگر نفس تلاش در کوره پخته گوئی نسوخته طلای سخن در بوته
خامی است* و اگر چهره دقت بگرد همره کاری نیفروخته
قصر کلام در پایه ناتمامی است* خوشا هوشمندی که بنور
تحقیقش چراغ فکر بر فروزد* و بدریافت تدقیقش طرز
گفتگو آموزد* در تعریف روشنی بیانش مصراع
مشعله بر زبان شمع ریخته* و در توصیف شگفتگی
گلستان نکته تر شبنم بلب گل در آویخته* حلاوت
میوه پیش رس نخل گفتار* نمک مزده جلوه نهال نگار*
تهی دستگاه لفظ مجمل* همراه وسعت معنی مفصل*

تر و تازگی فصاحت * بهار چمن بلاغت * معنوی * تار قانون
گفتنش رگ گل * دمکش نغمه زلهجه اش بلبل * لب او ساز
برگ رنگ سخن * میدهد صد نوا بچنگ سخن * عشق ورزد
سخن با تقریرش * صفحه والشود ز تحریرش * خامه اش
چون شود رقم پرداز * خطبهٔ تحسین بر او زد آواز * از
بگفتش گل فشاند شاخ قلم * بدو آتش شده است لاله علم *
لیفه اش تار زلف سنبل تر * که کشیده سیه بهار به بر *
گرد داغش نیاز الوده * بهر او شمع چراغ گل دوده * بشکست
خطش درستی طرز * رقمش در سیاه مستی طرز *
ورق ار چو بهار گل تر * بلبل از بال خود کشد مسطر *
نظم سرایان خوش آهنگ که از نغمهٔ سبز رنگ * گل
تر بهجتی بسوی عندلیبان فرستاده اند * و نثر
پردازان باشد آوازه که از فقرهٔ تازه برگ سبز هم کاری
بجانب طوطیان روانه نموده اند * در گلشن تعریفش
استا بزم مزمهٔ بیگانگی اینکار اند * در چمن توصیفش بیگانه
ترنم آشنائی گفتار * راقم حق سرا طغرا که زبانش در نظم

بسر و واعتراف کوتاه فکری دراز است * و بیانش
ودنشر برائه اقرار پست خیالی بلند پرواز * چگونه دست
باین قانون زده دایره پا از مقام شناسان برون نهند *
چون زمزمه این معنی توطیه ساز دعاست * اولی آنست
که بجهت نوا رسانی اجابت به نغمه آن پرداخته مایک را
بدماغش آهنین همسون سازد * تاب هواداری نسیم تقدیره
نسترن روز و رشگفتان * و سوسن شب در جلوه نمودن
است * نسرین صبح دولتش در دمیدن * و ریحان شام
عشرتش در رسیدن باد * غزل * تا فتد بر صحن گلشن پرتو
حسن بهار * عرصه گیتی ز عکس عارضش گلزار باد * سر برآرد
چون بدفع خصم در بوستان رزم * گلستان فتح نذر گوشه
دستار باد * در بهارستان بزمش کز خزان بیگانه
است * ساغر سرشار جمشیدی چو گل پربار باد * ساقی صاف
اعتقاد دهر از مینای چرخ * کو بسرهوش جام عشرت
کم و بیش سیار باد * مطربان محفلش را بی تلاشش ابد
است * جوش گلهای صدا در شاخسار تار باد *

رسالة الهامیه طغرا ستماوی کلامی است از پرده غیب * یعنی
این انشاء افلاک پیامی است بشاهد لاریب * رباعی *
در دمحیت همه جا خصال چاک است * همه مهره داغ هر طرف
تیز تک است * از نقش دوئی زیاده نتوان برون * نقشی
که توان برد بآن نقش یک است * الحمد الله که نقش
مرادم در پوست سنجت تجرد نشسته * و مهره طالعم در
کاسات پنجاب از ششدر بردو و ارسته * جبه ام رنگ
پارهای ندیده گل نسیم خرقه گل راهدیه می آرد * و کلاهم بوی کهنگی
نشنیده صبا عرق چین شقایق را بذر میکند را امد *
پیش از کرما با پیان ترصدا آب پاشی خشخانه اشیان کرده *
و قبل از سبرما قمری خاکستر لقا با آتش فروزی فغان
سبر بر آورده * کلاغ این بوستان نان خود بر سفره اخلاص
گذاشته * وسقای مرغان آبخور منقار بر کف نیاز
داشته * از کاسه لاله کشکول فقر ساخته ام * و از موج
سبزه کمند وحدت انداخته * طفل غنچه بجهت چراغم روغن
گل می ارد * و نرگس شهلا پیه چشم خود از من دریغ

ندارد * چنار مهر رشته سوز خود بمن سپرده * و صنوبر
زخم دل خویش برمن شمرده * از مربع چار چمن فیضها
دیده ام * و از مساحت سنه برکه ابرها واکشیده ام * خامه ام
چون قلم نرگس مستغنی از قلمدان است * و اوراقم
چون جزو نسترن بیگانه جزدان * نوشته ام چون خط
ریحان بی ساخته است * گفته ام چون نکهت شبنم ناپرداخته *
در شمسیه گل جعفری جهت بی تعلقی می طلبیم * و در مطول
سفید ارمسامه اختصار میجوییم * گاهی قانون آزادگی سرو
را مطالع میکنم * و زمانی شرح تجرید بید را مقابله می نمایم *
و از تربیت اوراق یاسمین بخیال قواعد سن وادم *
و از شکسته رنگی زنبق بفکر شفا افتاده * در کنار جوی
کیفیت حاشیه قدیم می یابیم * و از اشارات موج رموز
حکمت العین می یابیم * چشم را سواد بیاض نسترن
است * و گوشم را شگفتگی زبان سوسن * نامه
سنج ستوده نبشته ام * و رابطه شناس اجزای سنبل *
شارح رساله غنچه ام * منتصر مصحف گل * غزل * چون

سبزه تر و صد هر سو * تحسین فغانم از لب جو * در باغ نشسته ام
مربع * بابل زده پیش من دو زانو * قمری نکند نغمه
از غم * لب زمزمه ریز حرف کوکو * بی زمزمه ام ندرد
وزود * از نقش دو بال خویش پهلو * کوکست بمن
کبوتر مست * چون ساز کنم سرود یاهو * از آینهٔ دلم
خورد آب * جوی لب طوطی سخن گو * هدهد نشود
زشانه خورسند * بی زلف ترانه ام سر مو * از باغ دلم
ربود طاوس * پشتارهٔ داغهای خود رو * طغرای
نشه سریر فقیرم * رنگین ترین است نامهٔ او * الوا عنان
نگاهای تجرد صنعت وسه ساز اند * ومرغان نغمه سرای
وحدت در چپ و راست هم آواز * عشاق از راه
بی نوائی بنوا میرسند * وسالکان بساز بی برگی سیر
مقامات می کنند * تر دامنان را چون حسینی مقام
خشک لبی در پیش است * ومخالفان را چون زنگله
آوازهٔ شکسته دلی در پس خویش * دو دو بشی
بکنه بی نیازی برشه نازه ارد * وکوچک فقیر بزرگست

دنیا را مغلوب شمارد * آنچه قوال ازل بقانون شریعت
در پرده گفت * از نغمه سرایان بزم طریقت
نهفت * پرده شناسی زمزمه شیخ عراقی فهمیدن
است * و نغمه سنجی بترنم عطار نشاپوری رسیدن *
همایون سالکی که مقام بی‌نوائی داند * تا کی حجاز را سرمه
اصفهان خواند * ترانه گوشه نشینم در یکگاه وحدت است
* کاری بدوگاه و سه‌گاه ندارد * تا بچهارگاه و پنجگاه چه رسد *
در پنجگاه نماز شش جهت آوازه بخش هفت پرده را
مبارک باشد پرستش میکنم * از شعبه خبری استغراق
مقامی که بخاطر نمی رسد چهارگاه عنصری است چه جای
سه‌گاه موالید بادوگاه نشاتین * ناله‌ام ناله شیر است *
لیکن چون شیر طبعم بو سلیک نمی کشد * و فغانم
فغان بلبل است * اما چون بلبل بنوا سری ندارم *
گوینده مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کار است
* صدای تفنگ تبریز و در تبریز نایست * و آوازه نقاره
لور وزد در شور و زنم * بیغزال از مقام شوق معزول

نخواهم شد * بی عشیران عشری از ذو قسم کم نخواهد گشت *
روی خواهش از گرد آینه گردانیده ام * خود را از رغبتها
روی رهانیده ام * سلمک را مصغر سلم می خوانم * و ماهور
را نفی آفتاب میدانم * بیات پیش من طایفه ایست از
ترکان * و نهاوند شهریست نزدیک همدان * فرقی میان
اصل و فرع نمیگذارم * و تفاوتی میان اوج و حضیض گمان ندارم
* چه حجیز و چه صبا چه گوشت و چه خارا * بسته نگار هر چند
ازهرا پرده ساز می باید * چون نگار بسته نقشش با تار
دلم نمی نشیند * دایرهٔ فلک اگر با او از در آید * از
مستی عشق نمی شنوم * و ذال چرخ اگر چنبر بازی کند
از بی پروائی نمی بینم * بقانون رستم زا بای ریش
دو شاخی گذاشتم * و بوصول خرقه پوشان دل بزکر چار ضرب
داشته * مستوی * از ریش بود دو شاخه بر گردن من * وز
خرقه گرفتار بزندان تن من * تا یار بود دلیر در کشتن من *
سرمایهٔ زندگی شود مردن من * بانگ انا الحق صوتی
است خارج از آهنگ دین * و بیگانه از ساز آشنائین * صوفی

هر چند با صول ثقیلان وجد نماید * بنظرم خفیف در آید *
از نوازش و مساز حقیقی چون نی انبان می نالم * و در
بالیدن از دست خودنمائی می بالم * چون نی دو یم موسیقار
از هم نفس خود بزرگ ترم * و چون جلاجل دایره از هم
آواز خویشان کلان تر * کدوی سرم چون طنبور مغز دار
سرود شوق است * و پردهٔ دلم چون رباب نقاشی
ترانهٔ ذوق * در مقام تجرد اگرده خانه داشتم هم چون
نی بیکدم گذاشته * موی سرم چون گیسوی چنگ پا سپرده
* بار تعلق شانه نمی پذیرد * رود چشم تر صدا تر از
عود است * و ارغنون دلم جز شیون تر از بربط *
استخوانهایم در فغان بجهت افتاده * و با موسیقار
داده ام چشمی داده * اگر نواخت تنم غیر پوست نمی بود
* ساز بده قانع زهم نمی نمود * سفینه ام چون قانون وقف
نغمه سرایان است * و کشکولم چون غیچک نذر بی نوایان *
بطریق نمرنا صر آستین بر شکسته ام * و بر کنار
خوان روح افزا نشسته * مطرب عشق از دو طرف

دست بکمر دامن انداخته * چون بلبلان از لبان خودم
بهره مند ساخته * مانند پرده ساز به پیش آوردن ابراز
بی پرده ام * چون تار بجهت کمان زخمه توفیق خورده * چون
مضراب استخوانم رگ و پی ندیده * چون تار دوان
روده ام خشک گردیده * بزرگ و کوچک اشک
بر کنگرهای مژگانم دویده * و آواز بیدار باشی از حصار تن
بگوشم رسیده * طبل قناعتم بصدای ضرب الفتح علم است *
وشکست لشکر حرص گوش زده عرب و عجم * از شگفتگان
گلشن رقص حال می یابیم * سحر خیزان چمن نغمه
صباح می شنوم * سرو باصول فاخته ضرب می رقصید *
وصد برگ در تمثیل وجد میکند * سماع لاله در نیم ثقیان
است * و رقص شگوفه در حقیقت ولیان * عندلیبان
در دور گل می سرایند * و قمریان در اوج سرو می خوانند *
نازکان بیم چشم براه ساغر وحدت است * و برگ
صنوبرم گوش بر صدای ساقی حقیقت * مثنوی * امشب
بچمن ساغری می باید * آن تازه گل خجسته پی می باید *

وارونست اشعار قانون سرود * فواره نغمه جوشش
نی می باید * هر تنک ظرف را باده توحید نبخشایند * هر که
حوصله را زمزمه تحقیق نشوانند * گریبان هستی را به پنجه
حسین نیستی باید درید * و رخسار تعلق را ساختن برای تجرد باید
خراشید * کشیدن بار تعلق از پیکر و جان نمی آید *
و بقید وضع رسمی بودن آزادگان را نمی شاید * کلاه
چار ترک عنصری بر سر کافی است * و پوست چاپ
خورش دیده بشری در بر روانی * پاپوش آبله کفشی است
که پینه دوزی نطلبد * و سایه کلیم هما به فرش است که
رفو گری نخواهد * و در قید خرگاه بودن از خری است *
و در بند گاو تکیه افتادن از گاوی * هوا پرستی خاک
بر سر کردن است * و سیر عالم آب چادر آتش
ساختن * حسن بتان بادی است رنگین * و زلف خوبان
هوای است مشکین * دل بر ثبات آن نمی توان داد *
و مدام بقای این میوان افتاد * فقیر عارف ماسوا را
معدوم خواند * و بغیر خدا کسی را موجود نداند *

زرو یواد بند تعلق چه تماشا * و در زیر زمین پست فطرتی
چه حظ * شکر که فریب از آز ابلیس دنیا نخورده ام *
و بعشق زر و زیور پی نبرده * بیت * زال دنیا
زشت روی و طبع من مشکل پسند * نی از و هرگز نمی آید
به از من شوهری * نقش زر و در پیش من چون سکهٔ نانشینه
درست * گرچه دارد قسمتم در ضربگاه بی زری * با توکل
دست در یک کاسه دادم در و زمنت * بانیت
برخوان کسی چشمم چو کعب لنگری * دل بهنگام نعمت
من پروری نمی دهم * و نواله مرد و هن کاسه دارنو
نمی نهم * بتقضای قانع زی در بند اسباب تجرد و نام
نیستم * تا به قید تعلق چه رسد * هر دستی قلم پوست
سخت کاغذ جز ولایت فلک کرده * و بالا از تنها بیز مرا
دست می داد * رشتهٔ محبت را پاره همین سکون
بریده ام * و خوشه کشت راحت برداشته ام توکل
درویده * طالب بی مطلبم * و از حق باطل می طلبم * با آنکه
سوگند بر سنگدلان است در این دعوی قسم خدا یاد می کنم *

به راه نوردی ناگویی زبان * و ابتر ار بافی کارگاه دهن *
و بیکاری تار و پود نفس * و خوش قماشی پرنیان سخن *
به نغمه روائی فغان عشق * و گوش بر صدای مقام شناسان *
به بیکپائی طفل اشک * و چشم براه گریه طلبان *
به تمکین مرغابی داغ * و جوش دریای شست * و بتلاطم کشتی
دل * و لنگر غم های دیرینه * به فسونکاری خار خار شوق *
و بی قوتی رشته نگاه * و بسیه بختی نظر دوز مردمک *
و حسرت پیمائی چوب گرآه * و بی تاب جوئی تاب حسن *
و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف *
و آمد شد بی اختیار شانه * به بی خطائی خدنگ غمزه * و چین
گشائی کمند گیسوی * و بسپر اندازی ترک چشم * و افراختگی
تیغ ابرو * و بسرداری یکه تاز کاکل * و ثابت قدمی
سپاه مژگان * به تراش نخوردگی یاقوت لب * و ناسفتگی
مروارید دندان * بدل چسپی دودمان خال * و خون گرمی
آتش رخسار * به شوره یزی سرو قامت * و شور
انگیزی نمک رفتار * که طغرای حق سرا از حیق جگر چق

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد گو ندارم *
و شکر بهر چه دل بان ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل التملق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هرکه خود را نباخته *
جان نبرده * و در جها و نفس هرکه شکست جاشیده *
منت خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر و یا ضمم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را قله قاف حقیقت * مستوی * اگرچه
باشد کی در خانه حق * دلم گردد مقید به مطلق * یکی مسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلک از رفعتش

براه نوردی تکاپوی زبان * و ابصار نایافتی کارگاه دهن *
و بیمارگی تار و پود نفس * و خوش قماشی پرنیان سخن *
و نغمه روائی فغان عشق * و گوش بر صدای مقام شناسان *
و سبکپائی طفل اشک * و چشم براه گریه طپان *
و تمکین مرغابی داغ * و جوش دریای شب * و تلاطم کشتی
دل * و لنگر غم های دیرینه * و بشوخی کاری خار خار شوق *
و بی قوتی رشته نگاه * و سیه بختی نظر دوز مردمک *
و حسرت پیمائی چوب گرآه * و بی تابی جوئی تاب حسن
* و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف *
و آمد شد بی اختیار شانه * و بی خطائی خدنگ غمزه * و چین
گشائی کمند گیسوی * و بسپر اندازی ترک چشم * و افراختگی
تیغ ابرو * و بسر داری نگه ناز کاکان * و ثابت قدمی
سیاه مژگان * و تراش نخوردگی یاقوت لب * و ناسفتگی
مروارید دندان * و بدل چسپی دودمان خال * و خون گرمی
آتش رخسار * و بعشوه ریزی سرو قامت * و شور
انگیزی شمشاد رفتار * که طغرای حق سرا از حیث حجم حقی

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ع * از خدا غیر خدا
نیست مرادم بخدا * طریق زاهدان خوش آمد گو ندارم *
و شکر بهر چه دل با آن ناخوش است بزبان نیارم *
مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
بر سبیل اتفاق * در آتش معصیت پخته شده ام *
خام طمع نجات دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
نه رشوت خلاصی جحیم * در قمار عشق هر که خود را نباخته *
جان نبرده * و در جهاد نفس هر که شکست نچشیده *
شکست خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
و تیر ریاضتم آوازه نشنیده * قدر اندازان حقایق
نشانه دار اسرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
میدانند * تیشه همتم را دسته طای طریقت است *
و بی ستون غیرتم را اقامه قاف حقیقت * مثنوی * کریم
باید کی در خانه حق * دلم کرده مقید بهر مطلق * یکی مسجد
بود در طرف این باغ * که گردیده فلک از رفعتش

داغ * چو کعبه هر بسر از سنگ تیره * ولی از نور
فیضش چشم خیره * سمت ایوانش مقابل کوی آفتاب
در ابرطاق بلند گذاشته * و ابروی محرابش بهم چشمی
هلال را در دل جا داشته * منبرش پایه نگرفته
که هر خطیب بر ساق عرش نخورد * و مینارش قدی
نیفراخته که اقامت موذن بگوش ملایک نرسد *
هر دیوارش آینه ایست حقیقت نمای آفرینش * و هر
حجره اش مخزنی است فیض رسان اهل بینش * حوضش
از خوردن شراب وحدت چنان مست گردیده * که بر روی
چهار بالش خارا به پشت خوابیده * از رشک پر تو
چراغش مشعل طور سوخته * و از داغ ابروی طاقش
قندیل حرم افروخته * بیت * صفا بسکه پیوسته
با سنگ فرش * رسد موج نور از حصیرش بعرش *
بمیل سر گنبدش در فلک * کشد سرمه تا ز چشم ملک *
گلی سقفش از آفتاب ومه است * از آن دست بادخزان
کوتاه است * چو فواره حوضش آید بجوش * فلک

لولوی تر در آغوشش * به پهلوی مسجد تالاب آب *
بود پاک چون چشمهٔ آفتاب * از نهایت دلپذیری گوهر
سحاب دل آغوش بروی کشاده * و از غایت روشن
ضمیری دست خضر طینت بر سر خودش جا داده *
صفا بمرتبه که لذت گوارائی آب می نماید * و روشنی
بدرجه که نهایت رقاصی حباب بنظر می آید * از سردی
آبش ماهی بر آتشش بریانی دو یده * و خنکی هوایش
مرغابی بر سیخ کبابی پریده * بطغیان رطوبتش
بروج خاکی فلک آبی * بجولان موجش ثوابت
آسمان در بی تابی * تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی
کلام پی برده * بی جوهر یکه بتالاب در آمده * صاحب
جوهر برآمده * مثنوی * تعالی الله ازین دریاچهٔ نور *
که موجش میزند کلبانگ منصور * اگر چرخش براین
تالاب میگشت * سبوهای فلک پر آب میگشت *
بهر جانب روان گردیده آبش * سراپا دیده عالم را
حبابش * ز رفعت بر تر از چرخ براین است *

عروس عرشش ز آبش خور این الفت * بطغیان چون
برانگیزد زلالش * خورد دریای قلزم خاک مالش *
بمقتضای فیض این قطعهٔ زمین خیالم آسمان گرد نظم
است * و فکرم عرشش پیمای نثر * عروس انشایم
بگردن نظم دیگری رونداده * و گوشواره سجع
غیری گردن ننهاده * با آنکه سبکیات قلب در میزان
شعر نگذاشته ام * بموزونی بر نخورده ام * که هزار
من آزار نکشم * در مارستان گزندگی تریاک
خموشی اگر نقد یاد ز صد * جان بردن نصیب
اعدا است * گفتن سخن رنگین آسمان است *
و خواندنش از بیم دزدان مشکل * استعارات تازه
شعرا از ملاحظهٔ کهنه گرگان در نظم بکار رفته و می رود * مضامین
بلند نظم از اندیشهٔ پست خیالان در نثر بسته شده
و می شود * طایفهٔ زیر چاق مذمت یعنی دزدان زیر دست
سخن * از گرفت و گیر شحنهٔ روزگار غافل اند *
نمیدانند که روز و معنی یکه پدر و شاخهٔ زبان خاص و عام گرفتار

می شود * در پایه لفظ آبدار بسته چاه دهن خلایق
می افتد * شراب سخن بمرتبهٔ مزه ناک باید * که حریفان
را بآتش رشک کباب نماید * کیفیت با صهبای
کلامی است که بی تلاش فکر بساغر نطق درآید * آنچه
بسعی فکر دست دهد * طبع را شگفتگی بخشد نه دماغ را تازگی
* رباعی * مائیم بالب سکوت آمیخته * در صید سخن
زبان نه انگیخته * داریم چو شانه سر بازوی دهد * چون مصرع
زلف مصرع ریخته * پای خامه ام حنای نغمهٔ عرفان است *
و کاغذ نامه برگ شجره ایمان * دیوان این دیوانهٔ شاهد
غیبی * دفتریست از اسرار حقایق لاریبی * اوراقش
ببال سمندر سطر کشیده * و در صفحاتش سوز محبت
بهم پیچیده * هر بیتش چون بیت المقدس پوش است
مطلوب نامه سنجیدان * و هر غزلش چون غزال حرم
وحشی طینت است رام صفا طلبان * کوتاه بینان را
دیدن قصیده بلند نگاه ساخته * و هوسناکان را شنیدن
قطعه بفکر قطع تعلق انداخته * مثنوی ناصحانه

دل بستهٔ هنگامهٔ کثرت * رباعی دارقانه مربع نشین
چهار بالش وحدت * از تازگی لفظ هر دو روی ورق
باشگفتگی یکرو * و از رنگین معنی چارسوی صفحه بجدول
بازگو * مثنوی * حدیث عندلیبان قیل و قالش *
صفات هشت جنت وصف حالش * ندیدی کر بدین
پور سماعی * نبودی مهر را خط شعاعی * ورقها هم قماش
برگ سنبل * طلا جدولش از خورده گل * رقم
دو دو فان خوش ادائی * سخن ها دستگاه دلربائی * غزلها
گشته پاک از تهمت عیب * باب تازگی در چشمه
غیب * مجاله گشته زین اندیشه رنجه * که پاکان را
غیر بید مشکپنجه * بدوات و قلم کوس خسروی نواخته ام *
و بپایهٔ رقم هر اقلیم فصاحت تاخته * زمیداران
سخن سر بر خط فرمان نهاده اند * و بپای تخت علوی
طبع باج و خراج فرستاده * اگر نقد عمر در چار سوی بی
هنری صرف می نمود * جواب پانچ گنج زکات و فاین
سخن می بود * شعر آنست که بر صفحه زبان بماند *

نه در ورق دیوانها * انچه گفته بخاطر گرفتنی است
نه نوشتنی وگذاشتنی * زاده طبع بمرتبه شوخ نیفتاده * کودن
نواده زبان مهد جنبان طلبیده * تا از مشیمهٔ خیال
برآمده بدویدن درآمده * جادوی اعجاز مانند و سحر قران
پسند را کیست که نه پسندد * لله الحمد که طبع مرا بستایش
ارباب دنیا کم توجه فرود آمده * و بیشتری از لاولی
سخن صرف مقدمهٔ ثنای نبی وولی است * و از جمله
قصایدی که بجواهر نعت و منقبت مزین است * و غلغل
تحسینش عندلیب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته *
یکی قصیده مسمی بکشف الرموز است دویم قصیده
موسوم بمعدن الحقایق از هریک دو بیت بمسامع اهل
هوش می رسد * ابیات رباعی * شاهی که نداند
بجهان نام ستم را * عادل بود تا ندهد داد کرم را *
درمانت ارباب سخن ظلم صریح است * محبوس نمودن
بتهانخانه درم را * ابیات رباعی * ندیده ام ز تو
بی خنده چنین پیشانی * در این صفت بگل نوشگفته می مانی *

نیاید از تو بجز خنده گر غلط نکنم * ز تاب کاکلت افتاده
چین پیشانی * و مجموعه نثر این زمزمه پرداز * نزهتکده
ایست عندلیب نواز * نرگس نژادان کلمات خوش
آینده سرکوشش شاخچه قلم * سرو قامتان فقرات زیبنده
هم آغوشش بافتند رقم * طوطیهای سنبل فام *
همچشمه گزین مرغزار فصاحت پروری * و سجعهای
گل اندام پایان نشین جویبار بلاغت گستری * الفاظ
ریحان خصال تر دست تازگی بر تازگی ریختن * و معانی شقایق
مثال رنگ بست شگفتگی بشگفتگی آمیختن * صفحات
یاسمین خلقت موج خیز شادابی لطافت * سطور نازبوی
فطرت دل آویز بویای نزاکت * بیت *

ز جوش حسن اجزای رساله * بهم دل بست چون
اوراق لاله * بصورت هم چو فرد آفتاب است * بمعنی
نسخه ام الکتاب است * ز خوبی در قراءتگاه بلبل *
نه خورده دست رد چون مصحف گل * ز تحریر سخنهای
پر از درد * شده چون رنگ عاشق کاغذش زرد *

زور دہر سخن معرخی جگر خون * فتادہ نقطہ اش چون قطرۂ
خون * بہر فانوس قرنوش دہ چراغ است * زجلدش بال صد
پروانہ داغ است * با آنکہ دو سہ مرتبہ جواہر خانہ سخن
تاراج حوادث پذیرفتہ * باز آنقدر ہست کہ صندوق
کہ ۱۰ افلاک را گنجایش آن نیست * اگر بو قلمونی
روزگار تفرقہ پرداز حواس نگردد * نگارش عالم عالم
نظم رنگارنگ چہ کار است * و سازش جہان جہان نثر
گوناگون چہ ہنر * در کارخانہ نقطہ تراشی پنجرہ ہای
آبنوسی حروف بجہت ابیات بلند غرفات ساختہ شدہ
و می شود * از دست یاری تیشۂ فکر وارۂ کاوش و برمۂ
دقت و رندۂ پیرایش و آلات کلمات بصافیٔ درہای
کار بر سر ہم مرنجتہ * اگر نجار نثر وانی بہ بایند دوکان
اتصال را تختہ بند نگذاشتہ کف نطق بہ تنہا سازی در دو گزی
نگشاید * رصد بندان ثوابت و سیارہ سخن آگاہ اند کہ یک سال
و دو سال اوج گاہ سہیل نظم و شعری نثر ضبط نشدہ *
حکم انداز این علم نتوان شد * با آنکہ سی سال در چاہ

غور گردانیده نظر دقت بر تفاوت باسز خیالی باید داشت *
تاریخ گفتار بدرجهٔ درست آید که تقویم بیاضها را
از رویش توان نوشت * تا مسیحای معنی در کلیسای
ورق سر بطیلسان رقم کشیده * جرئیان خامه از سخن
آفرین چنین وحی باور نمایند * آزاد طبعانی که به قبال
زر گردون چشم نمی گشایند * و بگرفتن جاگیر ربع
مسکون سرفرود نمی آرند * برای چه مقید این شوند *
که بتازگی ثنا پروری کلفه را ابراهیم را خاور زار ابراهیم
نمایند * و بشکوه مدح مشتری اکبر نامه را اصغر نامه
گردانند * چرا اعاقانه کنز الحیون صحبت در پیشگاه
فکر نگذاشته بالفاظ سودای معانی شیدائی و شورش
نامهای کلوخ زنگارش نکنند * تا عشق بازان چون فتیلهٔ داغ
از دست هم بربایند * قبل ازین بمقتضای پیوند هوس
گزینی و علاقه هواپرستی * زرق چیرهٔ زرتار و برق جامهٔ طلاکار
* نمائی قبای خاصه پر جای کناره وته * لطافت پشکه پائتی
و نزاکت بالابند دکهنی * برنگ آمیزی شالوار الچه * و عطر

انگیزی قلقل و آواز گنجیه رونق مسند فراغت * و پشت
گرمی متکای عشرت * غمزهٔ خوبان گجراتی * و عشوهٔ بتان
سومناتی * طاوس خرامی محبوب اگره * و طوطی کلامی دلبر
سنده * نازک تنی رعنای لاهور * و نازکی بدنی زیبای جونپور *
لاغر میانی شوخ بنگاله * و فربه سرینی بت انباله * شفق
پیمودن برگ پان * و گلگون نمودن رنگ سبزان *
لعل رنگی شراب گوالیار * و خوشبوئی کباب قندهار *
قدح رسانی ساقی گلفام * و سرود خوانی مطرب بلبل نام *
رنگینی صدای قوال بکر * و شیرینی اصولی رقاص شکر *
دلربائی رود و سرود هندی * و روح فزای ساز و برگ
رندی * بقانون نواختن تال و مردنگ * و بقاعده سرائیدن
راگ و رنگ * موافقت نغمات چنگ نواز * و مناسبت
نقرات ترانه ساز * بگوش رسیدن صدای کفگیر *
و دیگ پیچیدن فوحت بم و زیر * مطبق کاری سفره
پر نان * و منقش نمای اطعمهٔ الوان * آرایش
کاسه‌های فغفور * و نمایش پیاله‌های بلور * زیر چاقی

لشکری ملمع * وزیر کوبی سرپوش مرصع * و نقب زدن
حصار پلاو * و یورش کردن قلعه چلاو * و قابو یافتن
بر نزهتگاه نعمت * و مسخر شدن شهرستان دعوت *
پیشکش اسباب دست شستن * و دل خوشی از طعم
غذا و ازستن * پس و پیش ایستادن خدمتگار *
چپ و راست و دیدن یراق دار * و تخت نشینی
پالکی زرفشان * و چتر گرفتنی بهال مطلق العنان * نشان
افراشتن منصب واری * و بآسمان شتافتن فیلان
سواری * سلسله جنبان دنیا طلبی شد * و هوش خانه
دل و خیالکده سرنزولی سپاه فکر گشت * که درین
میدان بحث آزمائی دست و پا باید زد * شاید گوی تو ولی
نجم چوگان طالع در آید * کتابی که ابیاتش از تصنیف
پیوت شطرنج زیاده بود تصنیف کرده * بدین
امید که منصوبه رخ نماید * و از فیل مات فلک زدگی
بر آید * بشاه عرصه هند گذرانید * و زیر ناراسته
فرزین نهاد خواست که از دخل کجروی اسپ * خواری

هرچند این پیاده بساط عزت تازد * از انجا که امداد بازنده
حقیقی است راه و خانش به بیذق جواب بسته شد * و پیده
که از حریف خود خانه خانه در پای خجالت است * دست
بخاریدن پس سر پرده و غاپاری پیش آورد * و منصوبه
چاکری را برهم زد * چون صورت ماجرا کار بجای نامیدی
کشید * این چند بیت بمتابع دو روزیک آن بساط
وسیله * ابیات * غیر از جفا ندیدم از روزگار نامرد *
آزار مرد خیزد از کار و بار نامرد * از سیاکت اهل دنیا
گر پاکشم مکن عیب * دانه میگریزد مرد از قطار
نامرد * بی جرات سخن کرد عیب دلیر گویان * باشد
عزت مرد دایم شعار نامرد * بر من سمند دعوی بی سرقه
تاخت حاسد * گیرد پیاده مرد اسب از سوار نامرد *
فتوای مصلحت بین کز آیت کلام است * کی مرد می
دهد تن در زیر بار نامرد * که اقتضای قسمت دامن
کشان نیارد * مشکل که پا نهد مرد در رهگذار نامرد *
شیر از قفای روبه گردد بقصد روزی * غم نیست

گر شود مرد و نباز و دار نامرد * طغرا اثر بجوید از وعده
زمانه * کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد * هیهات
سخن از کجا بکجا کشید * گفت وگوی حقیقت چگونه
به مجاز انجامید * بخیالات نو آئین کهن قالب نطق را جان
نو بخشیدن ساحریست * و سمند رنز ادان دو دوانگیز را
بکاغذین دام کشیدن فسون گریست * شریعت گزین را
اگر ساحر بخوانند چه زیان * و اگر افسون گر بدانند چه
نقصان * و دامن آباد انصاف بکاوش دوات و سرگردانی
قلم که فتوای می دهد * و در راحت کده مروت پراکندگی
مداد و تیره دلی صفحه که تجویز می کند * سخن طراز ی شغلی
نیست که بدستگاه نازخائی افتخار توان نمود بر تقدیر یکه
بخت زبون و طالع واژگون درست بسان تقریر و تاریک
زار تحریر نامراهی کند * گاهی باف و قدمی بگذاف زده خواهد
بود * مسکن زبان در پس کوچه دندان بابست * و نشیمن
بیان به نهانخانه نسیان هم نشست * اکنون دماغ این
کجا است * که سر آستین به پشیمانی جنبش کند * و صفحه

صفحه و تاب خجالت بشوید * خوش انکه بجز سکوت رغبت
نشود * تا بر سر حرف شرت شود * دارم از خدا امید
که این شوخ مقال * در بزم سخن ساز ملامت نه شود *

بسم الله الرحمن الرحیم * چون این نسخه زیب نوایح شده *
مخاطب بتاج المدایح شده * بابن طغرا در اوراق زر *
رقم نهادش ببالای سر * سرخ روی قلم بنگارش ثنای شهنشاهی
است * که تاجداران گلشن را بچتر سحاب سرفراز
گردانیده * و رنگینی رقم بارایش حمد جهان پناهی است *
که تخت نشان چمن را بکشور خورمی دست تصرف
رسانیده * بموجب فرمانش وحش و طیر از خزانه پرورش
روزینه دار * بمقتضای احسانش جن و انس از معموره
تربیت وظیفه خوار * در دفتر خانه جبروتش عالم ایجاد
اندازه فرد محاسبان * و در اقلیم کده ملکوتش
ملک حدوث نمونه کار متصدیان * بسوی *
فضای لامکانی بارگاهش * هجوم بی نیازی پاسبان پناهش *
زده در بام وحدت کوس شاهی * مطیع او است از مه

تا بماهی * زمیداران باغ آفرینش * خضرخان اند از
تشریف بینش * نشانش هست تا در شان این
باغ * بفرمان است نافرمان این باغ * چراغ لاله بر
ذاتش دلیل است * پر پروانه بال جبرئیل است *
بنام نامیش پیوسته بلبل * خطابت میکند بر منبر گل *
سرو صفتش به قمری داد ذوقی * ندارد گردنش پروای
طوقی * دل هدهد ورق پیمای زار است * از آن طومار
منقارش دراز است * دهد طاوس را چتر زر افشان *
که خواهد باج رعنائی ز مرغان * ندارد کوی باغ از پاسبان
غم * شده تا حکم شب گردی بشبنم * بهارستان
لطفش بی خزان است * خس آن سبزه نه شقم
آسمان است * بود رایج در اقلیم خدائی * بنام آور
ز فرمان روائی * و درود آفتاب نمود بر خاتم وزرا
محمد مصطفی که در بارگاه تقدس تا از حضرت باری پروانگی
نفرستاد * باریافتن مقربان دست بهم نداد * تا محمد
اعجازش به تحریر دفتر فرمان نه نشست * نسق

دار الخلافت اعمال بظهور نه پیوست * رباعی *
از میر عرب وزیر سلطان ازل * شد مشکل مهر ورق
گردون حل * کز خامهٔ زایش ز رقم سحری تافت *
پیداست برات نور خورشید خال * و صلوات انجم
لمعات بر اعظم وکلا علی مرتضی که در کشور خلقت تا
از لشکر طبایع جبر نگیرد * مهم نتایج آثار صورت نه پذیرد *
تا کاینه واد بر سر التفات نیاید * در عشرت خانهٔ فردوس
بهیچوجه نکشاید * رباعی * اثنا عشری گروه پاکان برده *
صد خصل بکعبتین عرفان برده * پیوسته بآیین دو شش
زده نقش مراد * در نرد عقیده مهرهٔ ایمان برده * اما بعد
راقم حق سر اطغرا که باعتراف ندانستن تقریر منصف
است * بانصاف نتوانستن تحریر معترف * ازین
صحیفه گرامی که بهیئت الفاظ و معانی میرسد * بر صدق خود
مختصر میتواند داشت * چه روی عرض بگردان هرج گردون
رکابی است * که ناطقه شه خیالان از بلند پایگی مناقبش در
مقام نفس شماریست * و خامه جلد نویسان از جای

دیزی مدایحش باوات دراندازد هر گوش دشواری *
یعنی شاه زاده فلک سریر * عطارد دبیر * بدر لقا *
* دریا عطا * کیوان رایت * دوران حمایت *
* برق حسام * ابر نیام * هلال کمان * شهاب سنان *
بهرام غضب * ناهید طرب * مشتری مهر * آفتاب
چهر * سهیل نگین * قطب تمکین * قضا قدرت * قدر
صولت * ابیات * دارای عرش کوکبه سلطان مراد
بخش * حاجت روای و زینت او رنگ آسمان * در
کشتی حمایتش از موج باک نیست * گر پرده حباب
شود ضرف بادبان * از بهر ساز عشرت او می نهد قضا *
تار دوایر فلکی را بتار وان * بر مسندش اگر نه فشاند گل
نشاط * گیرد صبا ز بلبلان تصویر ترجمان * باید برد
دست دود بهر دفع خصم * گرزش عبث نگشته سبکپا
و سر گران * گوش مخالفش بطر بگاه عافیت * مغز
فغان شنیده ز پهنای استخوان * نصرت بشوق دیدن
رخسار تیر او * چسپیده هم چون پی بدر خانه کمان *

ناکشته حلقه حلقه کمندش بانتقام * رم کرده صیان سرکشی
از طبع آهوان * در جویبار زمعدلتش اگر پای آب
بسنگ در آید خاک را بزنجیر خانه موج فرستد * و در
چشمه سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را
در دست پناه چاه گرداب کند * از حق شناسی در ناحق
گرفتن آفتاب فلک را بروز سیاه اندازد * و از راه
رسمی دو پیدا کردن هلال بدر را از لباس نو
عریان سازد * بر قامت دولتش لیل و نهار جامه
وام یکست شب اندر روز * و در چنگ شوکتش
صبح و شام باز و باشه نشست دست آموز * بتعریف
ملاطفتش لب خشک بنمایش ترئی آبحیوان * و بتوصیف
ملایمتش زبان درشت ز اثر اوش نرمی روغن بلسان
* در مدرسه دانش آفتاب درخشان سرگرم
شمسیه خوانی * و در مکتب عطایش سحاب هزار باران
درو باغ الفیه وانی * محاسب همتش چون رقم را
میزان نماید * سبکی کاغذ به پله گرانی در آید * صیت

سلطنتش بگوش مهر و ماه رسیده * و از راه پیش بینی باین خطاب مخاطب گردیده * رباعی * شاها تو چرخ سریر تو بود * سر حلقهٔ ده عقل وزیر تو بود * لایق به نگهبانی یونس قنح * در بحر کمان ماهی تیر تو بود * در عرصهٔ شطرنج کشورستان منصوبه پیش برده که تواش پس نشاید * پیاده اش بهر جانب که شتافته * سواد غنیم رخ تافته * شاهی که در اطاعتش سر بدغا بر آورده * در پای بازی بعرای جنس در آورده * فرزین اخترش به طریقی مددکاری است * اگر پر فیل کردون اسپ انداز و * با زندهٔ روزگار را مات نسازد * آتش خدمتش اگر با نکهٔ خورشید نمی ساخت * میان نقرهٔ صبح در بوتهٔ مشرق نمیگداخت * بفتوای مصلحت بینش شاهد گل تردست گردانیدن ورق * و بمقتضای تربیتش طفلان غنچه سبق خوانی سبق * مطرب بزم شکوه مشرق اگر کتب رغبت کشودی موسیقار چرخ بی صدای نهادی * ده صرف کردن زر و گوهر مرتبهٔ دلبر

نیفتاده * که چشم جهان نترسد و دل کان بلرزد * ذر
روز روزنش جواهر قدر خود را دانسته * شاهین تراز و
دل پر چیده این مضمون بسته * رباعی * از دولت
وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو
یافت گهر * در پله میزان چو در آید گوئی * خورشید
نشست در افق تا بکمر * از آشنائی نسیم غورش موج آب
گوهر نشین * و از رهنمای صیت وقارش دست آتش
یاقوت در آستین * بهره طالعش بالانشینی تخته
امکان دست داده * بنقش مرادش کعبتین دو عالم
بجهت افتاده * خمیرمایه احسانش اگر چیک آدم
آبی در آید * نان خام طمعان از تنور گرداب پخته بر آید *
در چمن زمینش زمرد سبزه یست خودروی *
و در گلشن گنجش الماس نسترنی است بی بوی *
بدستیاری عزتش عقیق انگشترین در مقام آتشبازی
* و بهواداری غیرتش نگین سوار در آمد از یکه تازی *
و از باد آستین اجتنابش شمع کافوری صبح سرنگون *

از افشاندن دست احسانش ساغر مینای فلک
واژگون * خوان سالار حلمش اگر دست خواهش برآرد *
لقمهٔ بدر را در دهن هلال گذارد * روزیکه تیغ فتح از
نیام کشیده * این رباعی را از هاتف غیب شنیده
* رباعی * بر دور خدنگت پر نصرت غبر است * در ابرو
اجل پیش نشانت گذاشت * شمشیر ترا زبیده کرده در
غلاف * چوبی است ز چوب نرم و آتش نداست *
اگر در پای تیغش را نمی بست * از بس نشانهٔ
خاک را بر می شکست * و نشان تکرمش یاسمین
کواکب را شاخ و برگ میسر است * و در بهار رحمش
نیلوفر افلاک را نشوونما بر بالای یکدیگر * در باغی که نسیم
انصافش وزیده بادام اغماض عین ندیده * بهم چشمی
کفش دریا خجالت می کشد * واز موج پشت دست
بدندان میگزد * و در بزم گاهش از بسیاری اهتمام نشاط
چنگ و نی کم نوازند * تا خمیدن قامت یکی از بار غم
نشان ندهد * ترکیب بندی دیگری از عقده اندوه دل

چنبر نکند * ز رنگوب و بارجاهش اگر کیفیت صنعت
گشاید * در پوست آهوی چرخ طلای خورشید را ورق
نماید * صفحهٔ تعریف شجاعتش وعده گاه دلبری خامه *
و رقم توصیف حمایتش مومیای شکن نامه * سپهر
از پهلونشینی او گل گل شگفته * و عذر تیرگی آنرا
روشن بیان حضور چنین گفته * رباعی * ای انکه ترا خیل
کواکب سپه هست * خورشیدی و نیلی سپهر ست
قرص مه است * گر تیره نماید سپهرت نیست عجب *
هم پهلوی آفتاب دایم سیه است * سپاهش اگر قصد
شبخون اعدائی داشت * پیر گردون علم صبح دائمی
افراشتی * سیل عطایش از گرداب حلقه در گوش
دریا کرده * و نشتر سخایش از رگ کان خون
امساک بر آورده * در ایام سلطنتش بد ازا غیر
جنگی دست ندهد * و کمانرا جز راستی میسر شود *
از امنیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در
غلاف * و از امنیت آسمان بدر را در دشنه کاری هلال

سینه صاف * هندوی زلف بتان از بیم شانه آویزی تایب
دزدی ایمان * و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی
تارک تعدی جان * نخل مراد مخالفان باره پای ملخ
بریده * و خوشه امید معاندان بداس ناخن مور دریده *
بر ضرب زانوی قدرتش کمان حلقه افلاک چارخم *
و بضرب طپانچه صولتش اضداد و عناصر در آغوش هم *
در حربگاهی که دست به تیر اندازی کشوده * لب سوفار
این رباعی را گوش زد او نموده * رباعی * چون پانچه بفلاخ
زدی سوی کمان * از زور تو خم گرفت بازوی کمان *
تا رنگ ظفر بروی میدان آید * چشمی می خواست چون
تو ابروی کمان * در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر
خانه جاده سرکش * در کارگاه تدبیرش موج آب تار و پود
حریر آتش * شمع اگر بطاعت پروانه اش تن نمی داد *
از شعله انگشت بر دیده خود نمی نهاد * در چشمه ساره
چشمش نهنگ کهکشان ماهی * و در مرغزار رفعتش
کبوتر آسمان چاهی * صرف دست بند دریا مر آرد *

مگر خود را ساقی حوصله اش پندارد * دوستان را ساغر
عشرت خمخانهٔ فغفور * دشمنان را پیمانهٔ قسمت کاسهٔ
چشم مور * کنگرهٔ عرش از ارهٔ پیرایش نخل فطرت *
برگ افلاک نمونهٔ آرایش نهال خلقت * آینه
سکندر پس افتادهٔ راه پیش بینی * و نگین سلیمان
زیردست خاتم بالانشینی * سایه چتر مشهور جا بر سر
آفتاب داشتن * شیر علم معروف پنجه بر روی ماه
زدن * فیل گردون سرپتن وزدیده گنجک ستیز * ابلق
ایام پهلو خراشیدهٔ خار مهمیز * سوی * گرفته
باج دارای زدارا * بفرمان بروتش موم است خارا *
وی کامبدار ممالک خلقت * مبارک باد تهنیت گفت
رفعت * طرب را روز نوروز است بزمش * ظفر را
عید قربان است رزمش * ترحم را اول او آفریده * خطا
بخشی چو او دوران ندیده * ز بیم تیغ او چرخ ستمکار * برآورده
ز صبح انگشت زنهار * کف همت چو بر دریا کشاید *
حبابش حلقه گوهر نماید * قضا در کشور حشمت

و کیانش * قطار نه فلک زنجیر قیاش * خداور خورد قمت
دولتش داد * بقدر فطرت خود شوکتش داد * مطرب
بزم سخن را اگر پیرایه صفت جمالش صوتی رود هد از
مقام خارج نخواهد بود * پیر گردون در بارگاه خلقت جوانی
بخوبی او ندیده * وزال دنیا به جهت عروس دولت
دامادی غیر او نه پسندیده * به تسخیر آفتاب جمالش
بدر از هاله در صندل عزایم خوانی * و بتصویر آب و تاب
نمایش دوران از قلم هلال گرم بنور افشانی *
قامتش از تجمل رعونت سرو را بنظر در نیارد * زیرا که
بخوبی او چیزی در بار ندارد * نسیم خرامش اگر بچمن
گذرد * بوی گل را سد راه خود شمرد * ریحان نویس خطش
چون بصاف کردن سیاهی پرداخته * دُرد آن را او بر
دوات شقایق انداخته * گل صد برگ اگر شگفتگی
رخسارش را می دید * در خند روی این قدر ما نه خود
نمی چید * و شراب سخنش در خم آینه جوش خورده *
و ساز لهجه اش بصدای داؤدی پی برده * مرغ نگاهی که

در هوای رخشش بال کشاید * از پر افشانی صد گلستان
طرح نماید * در باغ خُلقش پسته لب از تبسم نه بسته
* در پایهٔ سبکروحی پاسنگ میزان شبنم گل *
و در بزم کوچک دلی اندازه صد برگ سنبل * تر و تازگی
و نسار * چکیدهٔ خورمی بهار * ابروی اشارت گستر *
فرد بشارت را سطر * نگاه کیمیا تاثیر * طلای آفتاب را
اکسیر * تبسم روح افزا * پرورده شیرینی ادا *
* مثنوی * ملاحت خانه زادان دهن است * نزاکت
خو کرده آن زبان است * لبش تا دشمنی با قند کرده *
شکر را نیشکر در بند کرده * گل رخسارش از نازک
آبی * زیرک لاله وار و آفتابی * مه رو با هلال ابروش
همانست * شب نور را بنور حسن پرداخت * نگاهی شوخ
آن خورشید رخسار * بود رنگین تر ز دسته دستار * نرگس
در چمن بر خورد و پایش * عصا در کف روان شد از
قفایش * غلامی کرد ماه آفتابش * از ان شد صاحب
عالم خطابش * نباشد چون باین شکل و شمایل * تمام

اجر ابو دانشان کامل * چنانچه در باب جلال و جمال از
شهریاران خراج میگیرد * بمراتب فضل و کمال از
دانشمندان باج میتوان گرفت * بحرف درستی
طبعش موشیای شکستگی سخن در طبله دهان * و بوصف
تندی ادراکش دوائی کندی گفتن در قبضه تیغ زبان *
از چرب و نرمی تقریرش نان شنیدن در روغن *
از تر و تازگی تحریرش قحط خشکی در زمین سخن *
راه تلفظش در مطول بر کوچه مقاربابل است *
و زینت تکلمش در مختصر از طلای خوردگان *
متن را بشگفتگی تعلیم نمی کند * که بمنزل شرح ندانند *
و حاشیه قدیم را بنازکی درس نمیگوید * که بنام جدید
نخوانند * در حکمت العین باشارات ابرو بیان
قواعد نموده * و در شفا بقانون اهل درد زبان
بمقاصد گشوده * بدست یاری دایره مجلسش علم
اصول دین میسر * و بهواداری پائین محفلش فیض
عالم بالا در نظر * از روشنی بیان مخصوص اقوالش

تیرگی رقم نکشیده * واز قابی ایمان جریدهٔ اعمالش سستی شیرازه ندیده * شجرهٔ تعلیمش از پستی ریشهٔ استعداد وده بلندی ساخسار * ونهال تفهیمش از خشکی بیخ کمال بخشش تری برگ و بار * در چمن تحقیقش خزان نایب مناب بهار تواند بود * ودر گلشن تدقیقش برگ ریز قایم مقام خورمی تواند نمود * نشهٔ خیالش را در پائین رفتن انداز بالادوی * شراب مقالش را در کهنه شدن جوش کیفیت نوی * مصحف گل تا پیش او نگذرد * بر روی رحل کتابش نگذارند * ورسالهٔ غنچه تا به تصحیح او نرسد * سمع مدرس بلبل نرسانند * بیت ابروی شاهدان بی رابطهٔ تحسینش بی نمک * ومصرع زلف خوبان بی شانهٔ تصدیقش قابل حک * مثنوی * معما گر همه خال بتان است * برای حل آن طبعش روان است * می گر کفکاو در جام ریزد * ازان جز مستی وحدت نخیزد * نگاهش میدهد ورهر گیاهی * خبر از سرنوشت هر گیاهی * اگر بیند خطش را

چشم سوسن * سوادش می شود ناخوانده روشن *
شگوفه چون گشت شکل مخمس * به تماشایش کند
گاه سدس * بطفلان غنچه گر یک حرف گوئی *
ز شوق گفتگو شبها نخفتی * ز پا بنای برات خون بلبل *
بر آورده ز جیب شبنم گل * به پیشانی لاله دو
می گشاید * که دفع قطره های شباب نماید * شوق سخن
هرچند بمرتبه رسیده که انشا را رقاع توان خواند *
از انجا که نهایت تنگ باطنی هست آن نیست که اگر
سطری چند بصحیفه تعریف در آید مبتدیان نظم نثر
مشق خود نساخته بر لوح زبان ندارند * و منتهیان نثر
نقشهای بر نداشته در جزدان حافظه نگذارند * الا میر علی
اگر خط شکسته اش را می دید از درست نویسی
یک قلم دست می کشید * طفلان خامه اش در بزانکت
خانه قلم نرگس پرورده * و مخطط نامه اش با بنفشه
خطان بسر زلف سخن کرده * ببالانشینی برگ گل
زیر مشق انگشت نه * و بتقدم گزینی شاخ سنبله

هر نقطهٔ تمام اجزا * مدادش از دود دهان خال لاله است * و کاغذش
از کارخانهٔ نقره کوبی ژاله است * از بس که دواتش قلم
سیه مست پا بیرون گذاشته * و تا انامل از دو طرف مدد
نکرده یک قدم بر نداشته * در چارسوی شکستگی رقمش
متاع درستی طراز از بس چیده * مومیای اصلاح جای
دوکان داری ندیده * شیرینی خطش تا بمرتبه‌ایست که
هر جا شباهی زند * ریزه قند سفید شود * حرفها بالانشین
کرسی خوش ادائی * نقطها کمر بسته انداز دلربائی
* از حسرت مد زلف خوبان الف کشیده * و از
رشک سر جیم شاخ غزالان بر خود پیچیده * چشمها
بغیر از کجی نه گشوده * که انگشت اعتراض توان نهاد *
و دامن بالطافی نیفتاده * که دست تصرف توان
گشاد * بسر کشی طرهٔ حور خط یک رنگی داده *
و بدایرهٔ نون ابروی هلال کجبحث افتاده * روشنی خط
بدرجه‌ایست * که اگر بورق آفتاب در آید * خط شعاعی
بود پیش او تاریک نماید * اگر بر کاغذ سفید نوشته *

از شادابی رقم سبز گشته * رباعی * آنها که سر کتابش
وا کردند * صد فصل بهار را تماشا کردند * اوراق سمن با خط
او داشت سری * آن روز که سر نوشت کالها کردند * دیگر *
شاخ قلمش سبزه بهاری دارد * در دور قلمش بنفشه زاری دارد *
طاوس دوات بهر کاکشت خطش * از خامه همیشه خار خاری
دارد * خطش به نمک هم چون خط روی بتان * در پیچش
حرفش مژه چون موی بتان * در شیوه انداز و ادا هر سطرش *
انگشت نما گشته چو ابروی بتان * دیگر * هر جا قلمش پای نهد
خوب رود * خط از پی او برنگ محبوب رود * پیوسته بزور
قلمش نامهٔ شوق * بی سعی کبوتر بر مطلوب رود * مقام
سخن شناسی اقتضا می کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف
بزمش بنوا نسازد * و قاعده دانی قبول می نماید که قلاقی
خامه را پیاده بپای توصیف عشرتش سر براه گرداند
شرابخانهٔ دوات را گوشزد و انگیزی آتش می بده * و
انجمن صفحه را گو دل برسینه ستی کوچک و بزرگ
حرف نه * رباعی * جائیکه بساط بزم او می افتد *

گردون بمیان رنگ و بوی افتد * تا دامن حشر اگر دود طفلان نگاه * بر سازه می و جام و سبو می افتد *
هر جانب گلشن گاشن برگ شگفتگی بر سر هم ریخته *
و هر طرف چمن چمن ساز خورمی بهم آمیخته * شیشهای شامی از هر یکده فیض صبوحی لب ریز * رطلهای گران پر زور باده منصوری سبک خیز * در کارگاه خمخانه بپای خم رفتن هر که در امغز خود رائی * و در شغال می از پیمانه گرفتن دست سبو را مزه گیرائی * و از نهایت امانت داری هر دهن قرابه قایم * و از غایت خون گرمی رگ گردن صراحی ملایم * بصفائی دختر رز چشم قدح سرشار دیدن * بصدای شکست توبه گوش مینا بالا بال شنیدن * لب ساغر در انداز آزمایش شراب * زبان تاب زن گرم نمک چشی لزت کباب * نقل باده شادمانی خال های حور است * و ظرف مایده کامرانی طبقهای نور * بجوم کرشمه خوبان باده زیچ سینه * و بانگاهیت عشوه بتان بنقش رندی نشسته *

بطاشراب بدام افتاده بساط عشرت* تدروایاغ بقفس
درآمده پنجهٔ رغبت* بازی* در بزم کهش فرش شده
اطلس کان* افروخته شمع لاله از آتش مل* استاده
هزار سرو درجای خواص* ساقی شده طفلان غنچه مطرب
بلبلان *دیگر* ساقی همه کس را می انگور
دهد* مطرب همه را چاشنی شور دهد* بر کاسهٔ چوبین
گدایان درش* گردست زنی صدای طنبور دهد* ساقیان
خورشید لقا سحر خیز بنمایش نقل و می* مطربان
ناهید صدا شب نشین نوازش چنگ و نی* بیاد
دامن ساز آتش جلوهٔ رقاص افروخته* و به نیش
سوزن مضراب تار پرده بریکه گرووخته* از شادابی
نغمه موج رطوبت درانداز باوج رسیدن* خود از
سیرابی زخمه چوب سازه در مقام سبز گردیدن*
بدلربائی سرود هندی اهل عراق در مسلک عشاق* و بگویائی
ترانه خسروی عبد القادر سرشته آفاق* قوالان چون
بنهائی موسیقار پهلوی هم استاده* در پست و بلندی

سرود بیکدگر نواخت افتاده * به آواز زیر و بم نشاط
دامن طلبند * و باید از رمیدن غم دست برهم میزنند *
بمقام نغمه نزدیکتر از آهنگ بسیر و نوا * و به بحر اصول
آشناتر از موج بر رود * نغمهای سیم رنگ تمام اجزای نازک
ادائی * صدای راگ و رنگ ساز برگ روح افزائی *
دف و دایره اهل ساز * از جلاجل گوش بر آواز * طنبور
به پیمایش نغمه رنگ بست * شب و روز کاسه خود می
در دست * کمانچه بیکان تیر راست ادا * شکار افکن
هزار طایر صدا * خشک استخوان سینه عود * مغز
دار تری نغمه داود * بربط را سر انگشتان غنا بی ساختن *
نشان برنگینی سرود پرداختن * با آتش افروزی فغان
رباب * طایر هوش ارباب گوش کباب * قوازه تر صدائی
نی * کوکب اشتهار مینائی می * چنگ در اوج با مطرب
نشستن * گیسو بمضراب شانه کردن * بزرگ و کوچک
صف موسیقار * لشکر شکن غم روزگار * زخمهای رگ
تار قانون * از مقام ترنم شفا بردن * بابان را نسبه

بزبره خوانی ستودن * برفرو صدا افشان غبار
نمودن * ریختگی نغمه چهار تار * نواخت مرغولریزی
جویبار * ارغنون از جوش پرکاری زخمه * لبریز
چندین هزار نغمه * تار چشم را در هر مقام * صدای
موج روغن بادام * گوش کر بصدای طنبان مندل
* علاج پذیر تر از ورد سر بصندل * تال گفت تا سقف
بر هم می ساید * که ساز نشاط ازین بیشتر می باید
* سوی * صدای مطربان با نغمه ساز * درین بزم طرب
گردیده و بساز * برقص افتاده هر سو شوخ و شنگی *
نگار دلربای تیز چنگی * همه رنگین دهان از صوت نی نی *
چو مینا از سرودی قلقل می * اصول شاهدان رقص
پرداز * و صد دل می رباید از یک آواز * ز دست
افشاندن رقاص دلکش * رسیده از چراغ صبر آتش *
ز بیهوشی که از دو ساقی هست * کمرگاه قدح را هر دم
ازو نسبت * بدر و نغمه در هر سو به پرواز * کسه اشیان
از شاخ آواز * زمین تا آسمان در راگ و رنگ است *

خورشیدی را مشام جلوه تنگ است * اصول و اثر و
[illegible] * شعره هر یکی هم چون برگ لاله * فوج معنی
آراسته * و پیران صفه شناخته * و علم خامه افراشته *
یعنی تا بوی نعره بصف رزم شد وقت ترکتازی ناطقه
است کاش قبل ازین ادراک این فکر بدلیری گفتار بر می
خورد * تا تیغ زبان را در صفدری بیان ترسیده ترسیده
بکار نمی برد * مرد آزمایان پله شجاعتش را دیده اند *
در پیادگی با هزار سوار سنجیده اند * اگر شب رنگ
خصومت بر هفت خوان فلک می تاخت * و یوسف بید
صبح را بر روز سیاه شام می انداخت * به قتال شمشیر
زنگ وجود خصم را از چار آینه زدوده * بتقاب خدنگ
صید جسم عدو را از دام زره ربوده * تیرش چون
آزادگان و رفیقه از همه چیز گذشتن * و تیغش چون
بحروان در بند از همه چیز بریدن * زبان خنجرش جز از سپید
بمعاندان گویا * گوش سنبرش بصدای شکست مخالفان
شنوا * بایده رزمش اگر رستم دست می برد * از

بسیار خوردن زخم با مبالاتی مرد * چرا دون طبعان در
تعریف جنگش به تیز جادوی تقریر مجبور * و شکسته
نویسان ورق توصیف صلحش بدرستی تحریر مشهور *
سایه گنبدش اگر بنا بر عنکبوت می افتاد * وام عبرت بگرفتن
هزبر میکشاد * در پیش رمحش چلقد مریخ را قایمی حریر
نگلسا * و از سایه گرزش سر گردون را همنشینی نقش پا * زه
کمانش در صف رزم پس نگردیده * برای پیش دویدن
میدان کشیده * اگرچه آفتاب با دست برهنه تاخته * سلاح
پوشان را چون سایه بخاک یکی ساخته * به نسیم هوتابش
کاکل مهر و ماه تنگ * و بشمیم صلابتش صدای
خموشی بر لب خدنگ * گوهر شادابی فتح پرورش دیده
ابر * حمایت یاقوت سرخ روی ظفر تربیت یافته *
خورشید رایت لباس جنگ نازکتر از برگ نسترن *
و دست ستیز برهنه تر از خنجر سوسن * زمانه زیر دست
شیر افکن زبر دست * روزگار هوشیار پامال پیلان
بدمست * از سیاهی لشکرش دوات فلک لبریز *

از نوشتن سیاه شان قلم عطارد سرتیز * مثنوی * علم داری
کند بر جبین و کیوان * چو آید صاحب عالم بمیدان * ز کوس
فتح غلغل ها ز گردون * نفیر و کرنا دمساز گردون *
شود گر زین علم در جنگ جوئی * دهد تیغش نشان از سرخ
روئی * بر اعدا خود بخود واقعه کمرشکن * مقام ناخن دارد
شمشیرش * سنان در دست او مار ایست پیچان *
که دارد مهره از پشت دلیران * نی تیرش زبانه
چنگ واقف * سری دارد با آهنگ مخالف * خدنگش
می جهد از پشت آهن * چه غم از سخت روئیهای دشمن *
اگر بقدر بزرگی و حشمت و مردمی و مروتش ثنا گفته
شود * زبان برگ درختان و نفس باد بهاران از درازی
سخن کوتاهی خواهد کرد * اولی آنست که در چمن آرائی
مدحت باختصار پردازد * و گل دعا را بدستیاری آمین زیب
دستار اجابت سازد * مثنوی * تا بود پروانه و خورشید
دم درخشش جست * شمع اقبالش چراغ افروز
سحرگاه باد * در عرصه میدان هستی از پایه‌های بخت *

دست دوران از رکاب دولتش کوتاه باد* بی تلاش
سیر گردون در میان خاص و عام* کمترین بندگانش
را لقب جمجاه باد* در بهارستان عشرت خانه اش برگ
خزان* روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد* رو
بهر جانب که آرد در بهارستان دهر* صد هزارش بلبل طغرا
لقب همراه باد* بسم الله الرحمن الرحیم* مشابهت
وبدایع طغرانست به نغمات عندلیبان گلشن اعجاز رسانیده
وباو یزی گفته نوا سنجان متعلقان در قمریان سخن سنج
کم دمیده* موسم آن شد که مینا را که هندی سر کند*
شاخ و برگ خشک را از آب ترنم تر کند* غنچه بنفشه
دو زانو در دبستان چمن* هم چون طفلان برهمن بید
را از بر کند* نسترن چون شاشتر خوانان ناسپاهی دو
زدین* کز روی مصحف گل یک سخن باور کند* هید هد
ریحان بدستش نسخه پارنده حسن* چون قلم را
زبس از بهر کتابت سر کند* لاله جنبش می دهد
در هر طرف ناقوس را* ترسم آخر از صدایش گوش

گل را آگر کند * گر بود زنان چنین از تاب حسن آتشکده
* سومناتی طرح آتش خانهٔ دیگر کند * چون نشنید
بر لب جو هندوئی زنار وار * سجده ها از دیدن زنار
نیلوفر کند * شوخ سوسن را نگو دل می ربایه
قشقه ات * ذات رجپوت است ترسم دست بر
جمدهر کند * بلبلان طغرا القب نوکرد طرز نغمه را * طوطی
گویاد باشن را پر از شکر کند * هنگامیکه دارای هند
سبز پروری یعنی جهانگیر بهار سرا از جهروکهٔ نیسان بر آورده *
و بمجرای شکشت خزان عام و خاص تختگاه چمن را
از تشریف حضور می سرفرازی نمود * و دریکجانب
مهاوتان شمال پیلان آب رفتار سحاب را بانظر
میگذرانیدند * و دریکطرف چابک سواران صرصر
اسپان آتش کردار شفق را می گردانیدند * از احدیان
سبزه تا پنج هزاریان اشجار بمیر توزکی باغبان بجا بجا قرار
میگرفتند * و از خورد تا بزرگ طوبی نزادان دربار
بهواداری نسیم کورنش و تسلیم میکردند *

اعتماد الدوله تاک از نسبت نور جهان و خسرش
دریشه سرشگفتگی بهم رسانیده اند * و آصفجاه سرو از
متصرف شدن بارگاه سبز آب خود می دزد و جوی
طبیعت می دهد * مهابت خان نارو آن بجهت
سرکشی بار جو تان ریاحین نمی ساخت * و اعظم خان
گدا ام بنا بر بی حاصلی بمشغلان شقایق نمی پرداخت *
زبردست خان چنار از بسیاری جوهر پای سرسبزی
بر شاخ عرش می نهاد * و پردل خان صنوبر از تاب آوری
زخم پنجه خود می بر تیغ مریخ میکشاد * و از نهایت ازدحام
اصالت خان شمشاد هرچند شجره بجانب بر می آورد کسی
نمی دید * از غایت هجوم سوار خان عمر عمر چنار دعوی
شجاعت می کرد احدی نمی شنید * مسیح الزمان صبا
گوش برامرجان تازه بقالب تر و خشک دمیدن *
حکیم حاذق نسیم چشم براه حکم عمر دوباره بر رخ شجر
دمیدن * حیات خان ابر و رفت آبداری بسکه
و تازه کرده * از هوا داریش نهال کردگان حضرت

ترشح میرسید * سیف الملوک برق کردار شمشیر
برداری از بس تیز بود * بچشم سپاه نیسانی سراپا
تیغ می نمود * روشن قلم نرگس چشم بر چار حد دیباه
چمن واشت * واز دوات زرین بر اوراق سیمین
وقایع می نگاشت * بسپر انداز خان بید تیغ زمردین
غلاف عنایت فرمودند * بقدّاور خان سفیدار خرگاه
فیروزه باف اکرام نمودند * کمانداران شاخ گل
چون از تیر شکرخوران رونق یافتند * هر یک صد لعلی
پیکانی غنچهٔ انعام یافتند * سواران صد برگ بر یک
اسپ بمنصب صدی ذات نهال شدند * و پیادگان
بنفشه باضافهٔ ماهیانه نکهت سر سبز گشتند * یکه تاز ریاحین
باه پاچیان سبزه بدوستی خرمی سرفراز گردید * و
بهادر قصباتیان سمن برگه بچار بستی شگفتگی رسید *
شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چینی سرخ
رویی بود * و خواجه سرایان ریحان از تحویل خوشبوئی
شامه عنبر می نمود * مالک صبح نسترن بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسهٔ فغفوری می چید * و خواجهٔ بابیخ زنبق
در صندوقچهٔ بوتهٔ عرض مرصع آلات می دید * عمّالان
قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خورمی مرخص شدند *
و پیشقدمان نشو و نما به نسق بندی اماکن شگفتگی مامور
گشتند * بضبط گستری در الملاک چمن فرمان شد *
که زبان نافرمان را از قفا بر آورند * بناموس پروری
تختگاه گلشن حکم رفت که عشق پیچان را بر دار منصوری
کشند * اگرچه از شاخ عناب هر طرف صد دار خونی
می افراشتند * شیرین زبانان نیشکر نام چو طوطی
هزار عاشق داشتند *غزل* ز عشق نیشکر
در بوستان پیدا شود طوطی * بمنع باغبان از سیر خود
می وا شود طوطی * که دانسته در کیش و قاز و نیشکر
دوری * ز غفلت گر بنزدیک گل رعنا شود طوطی * لباس
سبز می پوشد برنگ خضر پیغمبر * هر دو گر مقصد ای بابل
مبرا شود طوطی * بیک چوگی خرد در باغ صد قصر زمرد را *
ز برگ نیشکر چون صحابیان آرا شود طوطی * بطوطی

نیشکر را چون نباشد گوشهٔ چشمی * که میریزد
نیشکر در وصف او هرجا شود طوطی * زعکسش آدم
آبی تواند سبز هندی شد * چو از صحن گلستان بر لب
دریا شود طوطی * بجائی نیشکر هر لحظه تخم اشک
می کارد * ز تأثیر خزان در باغ چون تنها شود طوطی *
نخواند از چه بندی نیشکر را بند [illegible] * که از شکر اد آن
لبریز معنی ها شود طوطی * پریده نافت او را داده از گفتن
عجب نبود * که در گهوارهٔ بیضه سخن پیرا شود طوطی *
تواند کرد قانون حجازی انشا درین بستان * چو گاه
نشو جوانی و مکش عذرا شود طوطی * در چو [illegible]
باغ خیرات خان خیری اکر دعوی دعوت شگفتگی بر خوان
[illegible] می چید * تنگ ظرفان غنچه را بهمسایگی می
طلبید * در [illegible] باغ جعفر خان جعفری اکر نعمت
خورمی در ظروف طلائی می کشید * گرسنه چشمان
نظاره را از دیدن رنگش می پرید * هندوقی نسیم بعرض
رسانید * که چمن پناه اشرف گل کاغذی کرده *

دستیاره را دست بیاورده * و امر بطایع شجر ارتفاع
شاداب وقوع گردید * که از دفترخانهٔ گلبنش برآویزند
و کترهٔ خاردار را ناخنش را ببراسند * مروارید بیگم شبنم
در محلخانهٔ حوری عرض کرد * که سهیلیان یاسمن و نسرین
از بام خواص پورهای پوته بکوچهٔ باغ در باز نگاه می کنند *
از پیشگاه قهر نکهت انگیز یرلیغ شد * که جلاد گلچین
سر شان را از شاخسار تن بخواری جدا کند *
تا پرده گیان غنچه عبرت گیرند * و سفیدی مرجان
از غصون التماس کرد * که از گرمی هوای هند خون در
رگ و ریشهٔ این بندهٔ یکرنگ خشک شده *
امید که نهال وجود را بسرسبزی تقویت فرمایند *
که برگ تازگی پیدا کرده * فرمان آب جریان موج جند و نوشته
که در ماتحت چمن و دشت بسبزی بگذارند *
تا در جنگ زرد رویان لشکر خزان سرخ رو توانند
گشت * تا باغبان فریادی شد * که خواجه سنبل
ریشهٔ تصرف بنواحی گلخانهٔ این دعاگو دوانیده *

موزن قمری و خطیب تذرو شاهد اند * که در این سرزمین
او برا دخلی نیست * فرمودند که شهادت حجره نشینان
شاخساران پروائی اعتبار ندارد * اگر تاتا بابلبل از جان
خود گذشته بمصحف گل قسم خورد و خواجه سنبل بیدخل
باشد * در غسلخانه باران واقعه دکون دامن کوه رسید *
که راجه خشک سال پرگنات خورمی را متصرف شده
* کرودیان قوائی نباتی را عمل نمی دهد * قزل باش
خان تاج خروس و خنجر خان سوسن و آتش خان گلنار
را بسپاه رطوبت بجنگ او فرستاد * خواست
که بگریزد که هشنا لچیان رعد و برق انداز سحاب و یکه
تازان قطره و دلاوران حباب وزره پوشان موج و تیغ
آزمایان جویبار و نیزه داران فواره و ترکش بندان
آبشار از هرطرف بر سر او ریخته آن بی ابرو را بخاک
میدان رزم یکسان کردند * بمجرای این فتح هر یک را
منصب خورمی اضافه شد * و ساز و برگ نشاط در بارگاه
چمن تازگی دیگر پذیرفت * کلاونتان طیور در سرود خوانی

بدستک زدن بال ارتکاب نمودند * لولیان دریاچین
در رقص شادمانی باصول گوناگون کمر گشودند * از
مندل باد طرب آوازهٔ روح افزا برانگیخت * واز تال
برگ نیلوفر انداز بانگ صدا برهم ریخت * کمانچه شاخ گل
به زیر موج هوا بنوازش درآمد * و چنگ طره سنبل
بمضراب جنبش صبا از خاموشی برآمد * تازگی صوت وصدا
در وفت آسمان پیچیده * ورنگینی برگ نوا برنی کهکشان
دویده * الحاصل در چنین هنگامه گرم شگفتگی و نشاه
کشمیر نشاط نمی رسد * تا بتحریر نفس چه رسد * یکی از
دوستان نسخه فردوسیه را بجهت تصحیح نزد این
بی بصر و برگ سخن فرستاد * چون عندلیب برحاشیه
مصحف گل نوشته داشت * و طفل غنچه برای حفظ کردن
پیش خود میگذاشت * هر دو بمقابلهٔ آن پرداختند *
از بس غلط برآمد نتوانستند صحت داد * معلوم شد که
درین تصحیف کاتب را زیاده از مصحف دخل است
* ابیات * طغرا از کاتب سخن خود چو شکوه کرد *

هایش نکن گردیده غلط در رقم ازو * زین سان اگر
به شکل کتابت کشود کف * خواهد کناره کرد چو بند
قلم ازو * بسم الله الرحمن الرحیم * یکه تازان میدان
تقریر از دولت ستایش باصری دلیر گفتار اند * که
بمددگاری فوج فکر سپهر اقلیم کشایان را فتح و نصرت
روی نموده می نماید * و منصرفان شهرستان تحریر از
برکت نیایش فتاحی سریع کردار اند که بر ستیاری
گشایش مرحمتش مملکت ستایان را قلعهٔ مقصود گشاده می
گشاید * خصوصاً برافرازندهٔ لوای عالم آرائی * و نشانه
سرکش عرصهٔ جهان گشائی زیبندهٔ تیغ درخشش * سلطان
مراد بخش * که خیاط ازل قبای تسخیر سیستش جهت
جهت قامت او بریده * و طراح قضا نقش تصرف
هفت کشور بنام او کشیده * آسمان را از خصت
استادن زمانیست * که زمین دریاوش تواند دوید *
و سیاره را فرصت نشستن وقتی * که تواند در
رکابش تواند کردید * سطر ب مقام شجاعتش کماینجه را

بقانونی نگرفته * که زخم تیر بمخالف نرسد * و مغنی بزم
حمایتش دف را بزبردستی ننواخته * که اصول ثقیلان
خفیف نشود * از بیم عقاب عزمش تدرو خورشید
در خاربن خطوط شعاعی گریخته * و از دهشت قلاب
جزمش ماهی هلال بدامن دریای اخضر در آویخته *
و رنگ شکن عدالتش سموم خزان مومیائی شکستگی رنگ
گل * در چمن عنایتش باد مهرگان در دست مشاطگی
طرهٔ سنبل * محرر شکوهش اگر بنوشتن سر سخن
پرداز و سرخی شفق را بالیقهٔ سحاب در دوات
اندازد * از تندی سیل عطایش صدف در پناه عمان
سر انداخته * و از دلیری خیل سخایش زرد دامن
آبادکان رنگ باخته * مختصر رای منیرش بامطول صبح
شریک اندازه * و قواعد روشنی ضمیرش با مطالع آفتاب
همشیرازه * نسیم خلقش اگر نمونهٔ انبساط میداد *
قبای شاهد گلچین وا رنمی افتاد * و از رنگ آمیزی خوان
احسانش هفت طبق زمین گوناگون * و از عکس

کشیده تیغ غم در کوچه جدا شبخوان * پیش را بسن
را نمی گیرد کسی چون آفتاب * از پی تسخیر عالم هر کجا
گرد دوران * از جمله آثار حرکات سپاهی حضرت والا جاه
صاحب قرانی * تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار بلخ
است * که تحت نشینان روزگار * و تاجداران نام
دار * سالها از عهده آن بر نیامده اند * به نیروی اقبال
ربانی * و تائید دولت یزدانی * در اندک زمانی بحیز
وقوع پیوست * آنچه در عزیمت خانه باطن تقدیر مواطن
مخفی بود با حسن وجهی در پیشگاه ظهور جلوه گر شد * مجملی
از مفصل واقعه آنکه بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه ۱۹ جلوس یوم
شنبه مطابق بیست و نهم بهمن ماه الهی که باتفاق انجم شناسان
والا نگاه * و ساعت پیمایان دقیقه آگاه * اشرف اوقات و
اسعد ازمنه بود * رایات خورشید آیات از دار السلطنت
لاهور بصوب توران نهضت فرمود * و عساکر بهرام
مناظر و مواکب فلک انتساب کوه و دشت را فرو
گرفت * گروه گروه سواران تیز جلو * و صفا صف

پیادگان سبکرو * و صدای صیحهٔ اسپان عراقی *
و آواز جلاجل پیلان کرناتکی * سوج کمان نوکش بندان
قدر انداخته * و برق سنان تیغ ازمایان یکه تاز * و دیدبه
چتر و علم ثابت قدم * و دغدغهٔ کوس و کرنای راسخ
دم * طوفان رستخیز و رستم جوش برانگیخت * و
سیلاب شور و شر هفت اقلیم روان کرد * واقعه
نویسان رکاب بدولت سنای لشکر از مرکب یکه علم
تن مغنی گردیدند * و شاطران تیز جلوه برکت غلغلهٔ عسکر
پنبهٔ غفلت از گوش هوش خود کشیدند * سیمرغ فتح
از شوق لوای صاحب قرانی شان پر افشانی آموخت *
و همای نصرت از پرچم رایت جهان ستانی فر بال
گستانی اندوخت * زحل هندو نژاد ارمح شهاب گرفته
بلباس همعنانی رجپوتان در آمد * مریخ ترک نهاد تیغ
هلال بسته بهیئت همرکابی مغلان بر آمد * خورشید از
صبح درقهٔ ضو در ساک علمداران لوای جهانگیری
افراخت * ماهچه از زوال ماه نو در جرگه نقارچیان دمامه

ضیامیان رودآوه کنار پل شیر لقمان نزول اجلال
واقع شد * از برکت قدوم نزهت لزوم رودخانه را
آبروی دیگر دست داد * و سرزمین پنجاب بشش
آب تمام گردید * قبهٔ بارگاه سلطنت عظمی ابر سیاه چادر
آسمان برق شکوه زد * و کشادگی سراپردهٔ دولت
کبرای برصابیان سحاب میدان رفعت تنگ نمود *
از گوناگون خیمهای عساکر هرطرف گلزار فتح هویدا شد *
و از رنگارنگ نشانهای افواج هرجانب نخلستان ظفر
پدید آمد * و ریختن زر و گوهر عدد از میان بکنار گریخت *
در پلهٔ انعام و اکرام حسنات میزان عاجز گشت *
تهمتنی گورخشن نکرده که سرفراز نگردد * و پیردلی بدرباه
پناهی که خالی باز گردد * شام بقوت سیاهی لشکر
تاریکی بر آینه خانهٔ گیتی ریخت * و روشنی دست و پا گم
کرده از دروازهٔ مغرب بیرون شتافت * هنگام
شام بصحبت خاص انجامید * و از پرتو شعلهای جهان
افروز چراغ انجم روشن گشت * و بساط طرب

وعیش آراسته شد* وساز برگ نشاط وعیش بعرصه
آمد* بسبوی* برون تاخت از شیشه گلبانگ می*
خموشی گریزان شد از بدنی* پیاله به چشمک زدن
گشت گرم* ز جوش ادا بسته شد راه شرم* نقاب
رخ دختر رز فتاد* بهر یک حریفان دو صد بوسه داد*
دف از حلقهٔ خود در گوشش زد* صدای مغنی ره هوش
زد* شراری بر انگیخت تار رباب* که گردید انگشت
مطرب کباب* مغنی ز طنبور شد گرز دار* نگارود چرا
فوج غم خوار و زار* بقانون شب زنده داران راز*
در بزم شب تا سحر بود باز* روز دیگر که قناعت سفیه
صبح بدست یاوی فراشی دوران گشوده گردید*
و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جوسق
سپهر در آمده* قریه فضل آباد بسر ادقات عرش
سمات مخیم شده* واز خیل وحشم ما یکشایم کره
خاک مرتبه عالم بالا پذیرفت* سپاه بی مثال بمثال بمثال
قرار گرفت* و اردو بازار با قرینه قرینه بقریه افتاد*

بهشتهای مراحم ذاتیه امر عالی شرف صدور یافت * کر قد غنچیان و دربانان نزدیک بهشت زار دهاقین ایستاده نگذارند * که اندی شبنم آسا در مزرعه فرود آید * وآنچه از طرفین رهگذر بنابر ازدحام لشکر ظفر اثر پایمال شود * از سرکار فیض آثار خس را شوشه طلا و گیاهی را تراشه زمرد عوض نمایند * همچنین منزل بمنزل با عالم عالم توفیقات سماوی و جهان جهان تائیدات علوی آئین معدلت و مکرمت بظهور پیوست * تا آنکه در ایام نوروز جهان افروز طربکده را دلبندی با عالم سرو خرام رشک فرمای بوستان ارم شد * رباعی * نوروز رسید وگشت عالم گلزار * چون رنگ رزان زمانه شد بر سر کار * با خار و خس چمن خزان زد آتش * زد جوش هزار رنگ ورد یک بهار * ازانجا که با عزیمت رزم سیر شدنیه بزم از کف نگذاشتن * و بازاده جنگ آهنگ راگ و رنگ داشتن * رسم شهریاران شجاعت پیشه و سلاطین تهور اندیشه است * عشرت پادشاهانه موقوف

نگر دیده بجشن نوروزی و بزم سال فیروزی اشارات سعادات بشارات پذیرائی صدور گشت * فراشان در افراختن شامیان های صبح لقا بآسمان سائی کمر گشودند * و خادمان در گستردن فرشهای عرش پایا عرض و طول زمین برهم پیمودند * از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط در شش جهت پیچیده * از نثار ریزی جامعه رنگ عشرت بر روی هفت اقلیم دویده * ساقی با آتشکاری آب خشک و تر دستی داد * مطرب بخواندن عشاق نوا لب بقمرنیاد گشاد * تدرو قدح بپیشاپیش بطی به پرواز نشاط درآمد * و چوب رود از خارخارگان نغمه بناخن مضراب برآمد * بربط و کمانچه بقانونی کوک نگشت * که موی چنگ در میان گنجد * و رباب و طنبور بدانگیر محه نواخت نشد * که نی انگشت اعتراض نهد * از طغیان ذوق خنده دندان نمائی موسیقار به قهقهه کشید * و از هیجان شوق نبض فسرده عود بفصد کردن انجامید * و آب و تاب رطل گران صدائی سبکرو خانه برهم

ریخت * و سیر و نیم سپهر رانگ و رنگ تماشا
بر هوا آمیخت * از راست هزی آواز نقش مخالف
و عراق نشست * و از بلند صدائی ساز آهنگ
نیشابور به حجاز پیوست * ابیات * بذوق جشن
نوروزی نقاره * کاواز صوت غلغل کرده پاره * نفیره
کرنا کشیده دم ساز * سرودی زیر و بم شد هر طرف
فراز * رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بحر وصول آمد
بگلزار * ز آتشگاه سینا شعله سر زد * خرد چون دود از
مجمر بدر زد * بکلک سبزه بر اوراق لاله * رقم
شد دختر رز را قباله * ز آب نغمهٔ سرگشت خورم *
بهر جا کشت زاری بود بی نم * شراب کهنه سال نو
شگان است * بهار و توبه قسمی از جنون است *
بعد از فراغ جشن نوروزی * و انصرام نشاط اندوزی
* رکاب بهار انتساب بسر سبزی شاه را عزیمت
پرداخت * روح پر فتوح سرامد اهل حال بابا حسن
ابدال که از خاصان درگاهی الهی * و از صفیان طور

آگاهی است * دو سه منزل استقبال نموده نوید فتح
و ظفر گوش گذار ضمیر الهام پذیر کرد * سیر عمارات
منقش و باغات دلکش آن سرزمین که قطعه ایست از
بهشت برین میسر گشته * به نسیم اقبال شمیم اجلال
هر خشک را شگفتگی بر شگفتگی افزود * صورتهای
دولتخانه رنگ بهشت او بشده گذارش بجا آوردند *
و چنارهای باغچه از سرکشی دست بر داشته چندین
هزار تسلیم کردند * شگوفه نو رسیده و سبزه تازه
دمیده مسرت افزای خاطر عاطر گردید * و چمن بچمن و
گلشن گلشن دل خوشی روی نمود * و از زمین گلچینی
سیر و تماشا سرچشمه را پایه دیگر دست داد * و آب
بجوش در جوشیدن گرم تر شد * و ماهی بالیدن
اش زیاده بر خود بالید * درویشان ریاضت
کشیده و پوست پوشان بهنر رسیده بتعویذ بندی
بازوی اقبال کف دعا کشودند * و خرمن خرمن
زر و گوهر دست مزد یافتند * از آن مهبط فیض عنان

برق نشان معطوف گشته * کنار آب اتگ گرد دریاها
در میانش برهم می غلطید * بر آیات سحاب درجات
شاداب شکوه گردید * سبحان تعالی الله ازین
آب طربناک * که موجش میکند هم چشمی تاک *
چه وجه عالم آب است راهی * ز طوفانش هراسان
مرغ و ماهی * شده چون نهر صبح از بیرگی صاف *
کشیده پرتوش از قاف تا قاف * شود گر آب رودش
بسته یکدم * نماید چشمه آئینه بی نم * خرد هرچند در وی
غوطه خورده * سر موده بپایانش برده * نهان در موج زارش
کوه الوند * ز آبش هفت دریا قطره چند * با انکه ملاحان قضا
توان از کشتیهای آسمان هیئت طنابهای کهکشان صورت
بران کشاده های موج پلی بسته بودند * که عرضش
از طول زمان کوتاهی نداشت * در جنب موکب
غالب کوکب باریکتر از مدار فلکی نموده * بتدریج عبور
واقع شد * و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال
مزین گردید * اصناف مردم بآئین بستن و دوکانها گشت

گشودند * واز نمایش وآرایش هر بازار وباغ
فردوس گشت * صراف بیهوده کردن پیسه
ورویه دست برد * خوردامالک رقاب سیاه سفید
شهر * بزاز به پیچیدن اقمشه گوناگون پرداخت * و
چندین هزار مختلف را یکجهت ساخت * تنبولی بستن
برگ سرخ روئی دست برآورد * لعل ومروارید
بمخزن زمرد درآورد * بقال ماکولات سبک و
سنگین برهم پیچید * چون ترازو بهر متاع سرکشید *
خبازگرسنه خوان بر سر راه نهاد * و نیک وبدرا بی
منت نان داد * دوکان ماست بند چون پنیر سفید
گردیده * وقناولب بشیرین زبانی بگشود * شاخ
نبات راستایش ها نمود * وشیر مرغ وقلیه کباب
بفروش رسید * سوی * دوکان می فروشی
لاله گون شد * دل غم از نسیم باده خون شد * صناع
خورمی آمد بنازار * بهاد آلوده شد دست خرید ار *
طرب هم خورده رود رکو چها کرد * ز بدمستی در هر خانه

واکرد * ز شادی چنید ه لشد نهر قسوبت ناطقی * بر آمد بهر طرف
پا نکی نشاطی * دهان شیشه ٔ می باز کردند * بقلقل عیش
را آواز کردند * قدح باخشک مغزی گشت باغی * صفت
آرائی ٔ طرب شد تر دماغی * گذشت از زمین شاه بخت
فیروز * شب مردم بعیش روز نوروز * چون بسیاری
سپاه و کمی ٔ گذرگاه موجب پس و پیش افتادن سواد
و پیاده ٔ و بار بر وار گشت * بعد از چند مقام رایات
نیسان انتظام باغستان جلال اباد را وا خورمی داد *
و دریک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید * حجله
نشینان گلشن از غرفه شاخ نمودار گردیدند * و پردگیان
چمن بی حجابانه بهر طرف دویدند * کیفیت زمین آب را
نشاء باده ٔ لاله گون بخشید * و ملایمت ابوا سنگ را
بساک روغن بنفشه و باد ام کشید * سایه ٔ برگ درختان
آب روی زمرد بر خاک ریخت * و عکس شگوفه الوان
رنگ بوقلمون بهوا آمیخت * باشاره ٔ چشم نرگس گفت
باده پیمایان بساغر عهد بست * و باپائی ٔ ابروی سبزه

سبزتو به زاهدان فردم شکایت * بلبلان ز صدا نغمه پردازی را
باوج رسانید * و قمری در ترنم تحسینش باین غزل
مخاطب گردانید * غزل * کس ندارد چو تو کالبا نک
اسیری بلبلان * زنده گشتم ز سرودی تو بیمری بلبلان *
نغمات آب حیات است جوانی آورد * خضر خود شو چو رسد
موسم پیری بلبلان * سرخ شد گوش گلها از زمزمه رنگینت *
نشدی سبز باین تازه صفیری بلبلان * باغبان در چمن از
بهر فریب آمده است * کرده گل بتو زنهار نگیری
بلبلان * بی زبانان چمن زمزمه در دل دارند *
میکار جانب ایشان بحقیری بلبلان * بسر گل تو
بخوان تو در چمن بزم سخن * غزلی چند ز طغرا بنظیری
بلبلان * زده تو بیکر دوران پیچیدن یاسمین کوا کب
برافراخت * و در هشت چمن زیاده از یک گل جعفری
نگذاشت * بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم
رکاب نصرت مآب باج ستان سنبلستان چمن
شده * و قبل از انکه پیادگان لاله از پیش آمدن سواران

گل تپش نشینند * و در سرابستان کابل تاجداران غنچه
بپابوسی کاکون اقبال سر فراز شدند * مرزبانان
چمن و زمیداران گلشن تهنیت خوانی بهم گفته هر یک
را سعادت پیشکشی و قدر پا انداز می نوشت داد *
گل وزنی که در گره غنچه داشت به جهت نثار بر کف نیاز
گذاشت * ریحان سیاه قلمی که برگ سرخ روی
می کرد * برای پامال شدن هدیه آورد * لاله عنبر چه
که چمن انداز کرده بود * سر قدم ساخته پیشکش نمود *
نرگس گهر بائی که بجای مردمک می نشاند * انگشت
بر چشم نهاده به نظر گذرانید * سری صاف نسرین
شرف التفات پذیرفت * و گلبدن شقایق از فیض
توجه شگفت * بانفشه خط بندگی داد * و سنبل
بجاروب کشی آستان * الحاصل نسیم شوق و شمیم
ذوق خرمی بخش متوطنان آن مرز بوم گردیده * و خضر
از بدرقه جیش شاه جاه و جلال شد * هنگامیکه در
کوهسار بدخشان سپاه بهمن با چارقد برف و چار آیینه یخ

به تفنگ اندازی رگ ریز تگرگ و تیر افکنی باران مرتکب بود* و لشکر بهار از رعشه دست تیغ سبزه و سپر نمی گرفت* لوای آفتاب ضیا از نزهت آباد کابل بان کمین گاه زمهریر انتقال فرمود* سوی* ز بیم برف آن کوه خطرناک* رمیده مردمک از چشم افلاک* چنان در روی برودت پا فشرده* که آتش در درون سنگ مرده* بپرواز جستن گردد چون ستاره* ز تیغش آسمان ها پاره پاره* دود گرفته بادش رو بدوزخ* کند هر چشمهٔ آتشکری یخ* هراسان کرده یخ بندش ملک را* ز سرما سوخته روی فلک را* چه غم آن پر دلان را زین شگرفی* نمی ترسد پلنگ از شیر برفی* دلیران کارزار بی ملاحظه چون ابر پشته سوار رو بفر از کوه بر آمدند* و در یک طرفة العین چون سیل بهاری از هر طرف بر پهن دشت بدخشان ریختند* پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که خود را در آن سرزمین قهرمان الماء والطین می خواند*

دانست کہ اگر این بادپا سواران خارہ شگاف دست بہ تیغ ابدار کنند * آتش لعل بدخشان بخاک یکی خواہد شد * تا بچیزہای دیگر چہ رسد * گوہر مثال سر قدم ساختہ استقبال نمود * و ببوسیدن رکاب دریا نصیب جواہر نصاب لب خود را مرجان کردہ * چون یاقوت وزمرد سرخ رو و بعد سبز شد * وازان لعلستان موکب الماس مشرب بدبدبہ بر سمت بلخ شتافت * کہ رنگ سنگ معدن فیروزہ از نیشاپور پریدہ در عقیق زار یمن افتاد * مثنوی * عالم شد کرنای رزم گستر * نشان داد از خروش اہل محشر * نفیر از شگافت ظرفی نالہا کرد * می آشوب را از لب رہا کرد * نقارہ از صدای فتنہ انگیز * ربود آسودگی از خار مہمیز * ز ہر سو پیل مستی ابر ہنجار * روان گردید بر دامان کہسار * در اقلیم شکوہش بعد سالی * نمودہ طاق گردون چون ہلالی * زبان بگذشتہ از لب ہم چو پستہ * ز دندان پل پر و پیل بستہ * ازان بر جبہہ خرطوم چین داشت *

گروایم جنگ را در آستین داشت * و بر هر قدم قلعه و
در هر گام قریه زیانت پذیر قبضهٔ تصرف گردید * بیست
و یکم شهر ماه الهی صبح پنجشنبه چتر آسمان پایهٔ آفتاب
سایه بر دور شهر بلخ پرتو جهانگیری افکنده * و لولکاری
قنادچی و هیبت انگیزی علم دار و پلنگ رفتاری پیاده
و شیر حملگی سوار و کج آدائی تیغ و سیاهی سپر
و گردیشی گرز و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی تیر
و کشاکشی کمان و مارپیچی کمند و افعی زبانی سنان و
گرمندگی زنبورک و نیش دهی تفنگ و زبرگوئی توپ
و زیر چاقی میدان جنگ افلاکیان را بیست و پا کرد *
بکشایش زبان کشوده گوش بحرف یکدیگر داوند *
نذر محمد خان سپاه بپاه خود را با فواج قاهره بترازوی
نگاه سنجید * و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت * که
با نهایت گرانجانی سبک خواهد شد * گفت که هنوز
پلهٔ جنگ بمیان نیامده خود را بکناری باید کشید * باین
انداز با جمعی پریشان شدنی از شهر بصحرا تافت * که

پهلوانان ظفر توامان از هر طرف حمله آوردند* چنگیز نژادان را چون کار بسر افتاد سستی نکرده پا قایم کردند* و از طرفین دست با سلاح رسید* رباعی* بی‌طیش نماند در بدنها سر مو* کردند زکین دو فرقه با هم یکرو* افتاده ز بسکه طرح جنگ از پی هم* شد بسته ره صلح و صلاح از همه سو* ابر خصومت پدید آمد* و اغاز برق اندازی شد* صدای رعد تفنگ برخاست* و ژاله باران گلوله و تیر فرو ریخت* غنچه کلاه خود سر به تبسم بر آورده* سوسن چار آینهٔ شگفته تر گردید* شاخ کمان سنبل گشت* و گل سپر صد برگ شد* گل چینان عرصهٔ رزم دست سازی بر آورده* از هر طرف شاخچه سنان و بستان افروز بر زمین و عشق پیچان کمند و نیلوفر ژوبین و غنچه زاغنول و برگ شمشیر و زبان بقفای نچان و ریحان خنجر بر یکدیگر انداختند* از جویبار تیغ آن قدر آب برده بر هم پاشیدند* که سر خوابهای جان در اشیان زار ذره از خواب جسته پروانه آمدند* رباعی* دشمن

زسپاه خسرو ابر سرریز * در گلشن رزم گشت همرنگ
زریر * خون در بدنش نماند از بس همسو * تیغ از پی تیغ
خورد و تیر از پی تیر * بفیل راندن مهاوتان و اسپ
انداختن سواران و دلیر دویدن پیادگان منصوبه جنگ
بجائی رسید * که خان مذکور شهمات شود * و از فرزین
پنه تدبیر دست کشیده دغابازانه رخ تافت * و از عرصه
گیرودار منهزم شد * سپاهش بعضی چون مهره مضروب
دستگیر شدند * وجمعی بآلة طرح داده بنجر خلاص
یافتند * شهر بلخ که تختگاه افراسیاب توران بود بضرب
تیغ رستمی مسخر گردید * و از نوازش کوس فتح باواز
بلند این ترانه بگوش عالمیان رسید * غزل * دور شاه نو
جوان آمد جهان را مژده باد * شش جهت را هفت
آسمان را مژده باد * سکه صاحب قرانی در دیار بلخ زد *
دشمنان گشتند غمگین دوستان را مژده باد * تیر اقبالش
پانزده بخارا آگند یافت * می شود از وی گذاره اندجان
را مژده باد * میشود از باد گرزش توتیا البرز کوه *

کنجکاوی نیست از بهر خرام رخش او * وسعت آبادی

دیار شیروان را مژده باد * مهر و داد او بر سر قدرش

رای تاشکند * هرو خواهد شد سخر این و آن را

مژده باد * مهر عهد از چین کند نصرتش تا ملک روم *

کنگر قصر خدیو ایروان را مژده باد * سرخ روی کرد او

طغرا سرایت وارقلم * از طفیل نسبت نامش نشان را

مژده باد * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * از بس غلط

انبهت حرف قاموس فلک * گشته خوخط پری رخان قابل

حک * در هر ورقش اگر ببینی صد فصل * سطری نشود

یافته بی نقطهٔ شک * از سلسلهٔ مه الال تا غایه مصالح لمعات

ماه را و ارسیدم * و اوراق شبانه روزش را یک

بیک در میان سیاه و سفید دیدم * اگر فخر الدین

دوران رقم سنج صفحهٔ انصاف می بود * بخطای سهو

القلم روی صفحه را سیاه نمی نمود * شمسیه مثال کبری که

بی تصور و تصدیق بنظر تفکر در می آید * فصولش از

روی صحت و معرفت در باب نقیض یاد کرده اند *

چون کاهی زمانه قضیه اتفاق را مطابقه فهمید در رفع
تناقضات فضول بهیچ باب متوجه نگردید * اگرچه از
حاشیه قدیم هاله تا شرح جدید بدر پرتو وضوح انداخته *
لیکن ملا جلال گیتی بمتن مستقیم کلفتش کما حقه پرداخته *
ملاکم سواد شام که تفسیر بیضاوی صبح را ندیده * آیات
صفات دلی چگونه خواهد فهمید * و ملا تاریک فهم شب که
ظلمات العین مهر را نشنیده نکات روشن ضمیری
چه فهم خواهد سنجید * آقا میرسن روزگار در تحریر فوائد
افلاک بقواعدی تارخیال برهم بافت * که ملا قطب
گوشه نشین اگر بمطالعه چون محور باریک شود سر رشته
نتواند یافت * ملا مرکز نتیجه یاب از نهایت غلط بمیان شرح
مواقف ارض درمانده * و ملا مشرق ذهن دور از
غایت سهو شرح مطالع افق را آهسته خوانده * و ملا سهای
خرده بین در مقابله اشارات ماهید بقانونی بیمار دماغ
موزی نشد که شفا پذیرد * ملا عوائی فریاد کت در بحث
مطول کهکشان بجوی عمر صرف نکرد که بی اجل نمیرد * و ملا

را اس گمراه در سی فصل منازل فتح الباب بتدقیق ندیده * و بلا ذنب کور باطن و را اثنا عشیه بر بروج قلعه شناسی تحقیق نکردید * مذهب صحیفه گردون اگر نقش کار سیدا هست * سر لوح ز ز اند و شمس را بی طرح امی نگاشت * و مجدول جریده انجم اگر برنگ هر آبی میخورد * در جدول کشی مدارات لونی بکار میبرد * و تمثال مرقع انسانی آنقدر سرنیش لی نیافت * که افراد متفرقه خلق را خوب بر هم چسپاند * و مجلد کتاب عصری چندان مقبول ندید که جلد کهنی فلک سر طیال دار کرد اند * صحاف قسمت پیش از انکه مصحف بغای آفتاب را بر شیه شعاع جزبندی کند * سی پاره دلم را بتار آه شیرازه بسته * و کاغذ کیر نصیب قبل از انکه ورق آبی سحاب را بشور بای و نیک بحر آهار دهد * صفحه چهره ام را بعقیق اشک مهره کشید * قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد * که در عالم پائین داشته باشد * خوشنویسی که وجود نو خطان را بکار سی نموده * اگر در قلم و بستی رقم شناسی

پدید است * آن قطعه را بزودی در جزدان عدم نهی گذاشت * از الف قامت تا یای سرین مفردات ترکیب خوبان دیدنیست * و سرمشق بر واشنی * اما دیده کجاست و تمیز کراست * در این پرده اگر عزت اهل قلم صورت می بست * عطارد رقم مسنج زیر دست زهره چنگی نمی نشست * پس روشن قلم مهر چسان بآتش غم نگدازد * که دست خطش بر زمین یکسان شده * و چراغ دل انوری قمر چرا بباد کدورت نمیرد * که زاده طبعش بجا که برابر گشته * با آنکه سعدی مشتری گلستان نظرات را باوراق شرف ترتیب داده * در پیش طفلان مکتب خانه فلک برنگ مشقی شب بیقدر افتاده * عرشی زحل چه گونه حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند * که هر صاحب طبع شهرستان گردون سیاه نامه کفر خویش میخواند * درین میدان بی تمیزی اگر از سعدی خیال کاری می شود * رزمی بهرام در سنگ سیاه تخت نشین خاور نمی بود *

چون سحابی نیسان باز از گوهر سخن را اگرم هدید* دلی سر رشته زیاده از یک فصل دوکان برارادت طبع خود بچید* فیض ابرا گهر باسمان رفته* بیت بلند رعدش را خریدار نیست* و هم مصرع برجسته برقش را طانگاری* شرقی صبح اگرصد مطلع به صحیفه بیان کشیده* از بی انصافان بزم افق یک تحسین نشنیده* مغربی شفق هرچند قطعه رنگین به خسرو انجم گذرانید* غیر از چوبکاری خطوط شعاع صلهٔ باو نرسید* عوقی ثریا نظم خود را برکاغذ کبود جمع ساخت* لیک از کود هوادی معاصران بدادن سوده پرداخت* اگر اوجی هلال از دزد شعر ایمن می بود* بر فرد لاجوردی آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود* رونقی سهیل تا از کم طالع خبر یافته* به یمن عقیق پروری سخن نتافته* هرچند مظهر خورشید از تیغ زبان نور می بارد* سیاه بختی کسوف دست از و برندارد* سوز و نان انجم از وقت سهاب که آشفته اند* به جونت مروه بنات النعش مرثیه نگفته* مرا که شعری از مناسبت شعری یمانی است*

و نثری از مشابهت نثر ظهوری * چرا وقت بیجا
به طبع نخورد * و چه سان دخل بیموقع در دل نخلد * در
کتابخانهٔ خیالم صندوقچهای الفاظ آسمان پایه است و
در جزودان حافظه ام اوراق معنی کهکشان پیرایه * غزل *
قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد * دوات دیده
از اشکام سیاهی را روان دارد * نخواهد از چه بهزاد
بهزاد طرح این قلمدان را * که نقاشی بهر جانب زواغ
نوخطان دارد * شود تا استخوان خامه‌ها یک تراشیده
* ز مضمون تند من کزلک عجیب خود نهاد دارد * نه پنداری
که مانده این قلمدان خالی از مقط * مقط از دقت طبعم برای
کاتبان دارد * زبان خود مگر چون کاغذ شرح قلم شد کج *
که مقراض لبم از بهر اصلاحش دهان دارد * بقصد آنکه
بنویسد با هلال در دمکتوبی * قلمدان هم را نسخی غم
در میان دارد * ز دست نامه پردازی دوات دیده
بی نم شد * سیاهی بس که خشک افتاده حکم سرمه دان
دارد * دوات دیده ام را کاتب غم کرد چون کاغذ بس *

بر آمد لغمه مژگانش پریشانی ازان دارد * ز بس
شنجرف خون دل چکیده بر سراپایش * غلاف این
قلمدان رنگ شاخ ارغوان دارد * مدادش آنچنان
شد عاقبت ازدوده سودا * که طغرا هم قلم در کف برای
امتحان دارد * بسم الله الرحمن الرحیم * چه نویسم
از وسعت دریاچه کمم * که با میم محیطش اگر سخنی نگوید
که کمم آبروی او بریزند * قانون روشنی است بتارش
صدای موج ساز جوش خروش کرده * وگوه مضرابانه در کنار
خویش بمضراب نسیمش نوازش در آورده *
گرداب را تا چشم بروی افتاده از رقص نه نشسته *
حباب روزیکه پا در بحر هستی نهاده عهد سربازی با هوای
او بسته * از چشم ماهیان همیشه در میان آتش
چراغان * و از صدفهای در کنارش صد هزار دامن
صبح نمایان * غواصان نقشها بر آب زده اند * تا سر
از پا با آتش بر آورده اند * شناوران دستها
از جان شسته اند * تا بسر خانه حبابش پیوسته اند *

اگر شور تلخی با آبش در آید * در نظرها شیرین نماید *
بهر که دم را غنیمت شمرده * دمی ازین آب خورده *
* سکندری * دم آبش که دل چسپ است
جان را * بلی ز اسباب شیرین است خوان را *
کند هر کس تمنای زلالش * ز سردی لرزه افتد
بر مینایش * نیستانی که آبش را حریف است * اصول
نغمه نایش خفیف است * ز آبش تیغ چوبین گر شود
تر * زند از موج برش دم ز جوهر * شود روشن چراغ
از نور آبش * بود نام چشم بینایان حبابش *
گلم را آب او رشک ارم کرد * بطغیان گل و سنبل
طلسم کرد * هوا از عکس گلها سرخ و زرد است * دل
سنگ کشمیر در پیشش بگداخت * بجوش گل کم پیش
از چنان است * زمینش سبزه تر از آسمان است *
از موج خیزی گلهای الوان طفل غنچه کمر بشناوری بسته *
و از بلند صدای نغمه مرغان مخمل سبزه از خواب راحت
جسته * بید و نوزادان سوسن انگشت نمای قشقه رنگ

بست * و فرنگی صفتان نیلوفر بتواضع یکدیگر کلاه در
دست * باعجازکاری هوا چراغ لاله بی سوزش فتیله
بر وشنی پیوسته * و بسحرکاری صبا نفس
جمعیت حسن گل در آغوش پریشانی نشسته *
بتاثیر تربیت گلشن غنچه محجوب بکل برهنه و در زبان
درازی * و باقتضای صفائی چمن چشم نرگس بنظاره
سنبل و بنفشه در پاک بازی * سحابی که بسا بیابان کوه
هنازش عام گشته جو در ابی هوا شمارد * و ابی که بر پا بوسش
ابشارش دست نیافته خویش را بی مزه انکارد *
نارگیل خس پوش بابرگ لذت از بیم محرومی این
چاشنی کرده درون را باخته * و ابنه خضر لباس بجهت
این مکان شیرین اساس باثرش روی داو زکار ساخته *
کیله بامال صورت قدش از بار غم احتمال جدائی خم * نار
پهل بدر هیات دلش از الم امکان دوری بکر قتکی
تام * مثنوی * بصحن این چمن هر کس نهد کام *
ز نقش پا بود پیوسته در دام * ز بس گل پا نشاط

افتاده یکرنگ * لبش در غنچگی خندد بآهنگ *
رسد پروانه از روی تو گل * کند با شعله آواز بلبل *
بساط عیش هر جانب زمین گیر * ز موج باده پای دل
بزنجیر * سواری گر کشد می زین پیاله * شود نعل سمندش
برگ لاله * تدرو شیشه تیز آهنگ نازش * گل پیمانه
لبریز نوازش * ز دست ساقیان لاله رخسار * گله
کوب طرب شد دشت و کهسار * ز جوش می گروها باز
شد سبز * ز آب نغمه چوب ساز شد سبز * فغان مطرب
و بلبلان هم آهنگ * شراب صوت شان پیوسته
یکرنگ * بتان با نوبهار نغمه دمساز * گل افشان
هر دو از شاخ آواز * شود چون دلکش آوازشان
چنگ * برآرد سوز صوتش دود زآهنگ * بصید
نغمه در هر گوشه دام است * ترنم خانه زادی
این مقام است * شود چون طره بید از صبا خم *
ز گیسوی کمانچه میبرد دم * نسیم از مطربان روی آب
است * ستر غود در کف موج از حباب است * درو

دیوار مست از بادهٔ شوق * زمین تا آسمان پیمانهٔ ذوق *
طبع اگر کاهای نکرده بحرف حصار آهنی دیوارش
سست بنیای سخن را قایمی بخشد پیجا نخواهد بود * زهی
عرشش پایه که بذوق سیر یک برجش دوازده برج
فلک را خورشید تختهٔ مشق تردد کرده * وبشوق شمار
کنگرش دانه بی شمار کواکب را پیر گردون بدامن درآورده *
ودرو دایرهٔ فضایش وسعت فلک اطلس مرکزنشین *
ودر جرگهٔ آب وهوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفس
آتشین * بقایم مقامی زمینش سبزه اهرار ثابت
قدم * و نایب منابی آسمانش ابر نوبهار همه جا علم *
بسازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگرهٔ نغمه خیز *
وبنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود
لبریز * نقارهٔ نوبت باصول شادیانه * دیده بان قلعه چشم
به پیمانه * ارباب عشرت از دف و نی ساز برگ اعتبار
کرده * اهل حرفت از آتش می آبی بروی کار آورده *
بازارها سراسر برکان چمن حوال * دوکانها پیوسته در

اجاره شیشه و پیاله* سر کذرهٔ هوائی شده پاکوبی رقاصان*
پای غرفه‌ها بدام افتاده زلف محبوبان* کوچها که باب
نشاط سبز گشته غیر عاشق پیشه بروی ه گذشته* قصرها
که بنا رسا ز طنابی کرویده* فرشی بغیر از گل وحی ندیده*
بیت بهر سو نازنینان قدح کش* ز آب افروخته
زخسار آتش* همه پیوسته از گل جام در دست*
ز مینای دل بلبل سیه مست* چشیده بوسه نازان
لعل خودکام* ز موج می لب خود می‌گزد جام* کمند زلف
در انداز چین است* ز هر مویش دهانی خوشه‌چین
است* خدنگ غمزه از عیب خطا پاک* نکرده سایه اش
هم روی بر خاک* ز لطف امیزی سبزان طرفه* سر
نظارگی و پای غرفه* به پستی کرم انداز با بلندی* کشوده
رخ بقصد کوچه بندی* مسافر را سفر آنجا تمام است*
که در هر کوچه صد سالش مقام است* نگردی تا ولا
داغ از ندامت* بکن قصد اقامت تا قیامت* چو ظفر
صد هر کاره پیر امن شو* باین سبزان دمی بنشین

چمن شو * تعداد النوادر * بسم الله الرحمن الرحیم * در بهره
زمین همسر دلگیر شدم * و از غصه این خاک سیه پیر شدم *
شاید بنفشه گل جوانی آید * در فصل بهار سوی کشمیر شدم *
در منزل کوهسار این تازه بهشت * کشته گل و باده
بهانشین گل و خشت * با آنکه رهش هزار طوبی دارد *
هشت است منازلش چو باغات بهشت * بجان فزائی هوایش
غنچه دل از پژمردگی وا رسته * و بشاشت پیمائی فضایش
غم بی برگی از میان به کنار نشسته * نسیم کوهسارش
پلنگ طبعان را بفکر نرم خوی انداخته * و شمیم اشجارش
منقلب مزاجان را دارو شناس اعتدال ساخته * با
جز خود اهل هنر را با مردم این مکان نسنجیده * بمعنی لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة نرسیده * چشمه هایش
حباب از نهر تسنیم باج می خواهند * و جوی هایش روان موج
از حوض کوثر خراج میطلبند * رباعی * سنگ از نم او
سبزه سیراب دهد * گلهای ترش سبق بگرداب دهد
* نگشوده ز چشمه گوه صد چشم هوس * تا چشم خود

از سبزهٔ او آب دهد * دویم ماه شهرا * اگرچه درون قلعه
اش دررنگ برج گوکناری آرایش افتاده * بروشش
از برگ کنزپست چون حصار لاله داد نمایش داده * ودر
طینت خود را بهتر از ارم ذات العماد می خواند * ولم
یخلق مثلها فی البلاد و درشان خود می داند * دلربائی است
که از دروازه دیده برینک وبد چشمک میزند * وخوش
ادائی ست که از کنگره بر سفید و سیاه میخندد * واز
نهایت زیبائی برج بر دامنش چسپیده * وازغایت رعنائی
خندق بزیر گردش گردیده * بازار از بی تابی درپیش او
دراز افتاده * وجویبار از بی طاقتی درعقبش تن بفریاد
داده * رباعی * والشده برفصل تموزش نیسان *
بهتر ز بهار گشته ایام خزان * از بس پاک است خاک دامن
گوهش * سر در قدمش نهاده صد آب روان * سیوم جنگر
هستی * اینجا زمرد ہمازی سبزه بمرتبه رواج ندارد * که
یاقوت کاری شراب تواند نام بر دارد * بلبل این مقام
بی کلام روح لال شهباز دم نمی زند * واهوی این دشت

بی خبر نفس باباگپور چرا نمی کند * کیفیت هوا اهل را آوج
پیمای تر دماغی گردانیده * نشاء زمین کوه ها را بصبوحی
خوشی رسانیده * اگر نسیم این مفرح ذات دست تحقیق
کشاید * وان الفجار لفی سجین * وان الابرار لفی نعیم *
بهشت از مصحف گل بو می آید * رباعی * روشن بعمارت
است چشم بر آب * در موج کشوده حوض او در قعر
آب * فواره ندارد یکقلم تن به نشست * استاده
همیشه چون الف بر سر آب * چهارم راجور * اگر سر
زمین دارش گندم گون نمی افتاد * آدم صفی یا بجودل بگندم
نمیداد * اگر دختر مرفا باشش سبز رنگ نمی بود * خضر بی
سبزه پوشی کشف نمی شود * از عکس کلرخان خاک
هر چشمه تازگی یافته * و از سایه سرو قدان آب بجوش
خرامی شتافته * اگر نقاش صنع صورت سبزان را باین
حسن نمی نگاشت * خلق لقد خلق الانسان رنگ احسن
تقدیم نمی داشت * رباعی * کوهش بت سبز ایست
پر از عشوه و ناز * وارد دوا بشار ز لطف و راز *

واز خوش بکلاهی سناده وز هر طرفش * عالم عالم صنوبر
از بهر نیاز * سطح هوایش از کلهای ترطعن بر صفحهٔ ابر
سبزاره * وروی زمینش از رنگینی عمارات گلستان را
بانظر دورنمی انداو * بالندی دوایقش حرف پستی عرش را
بر کرسی نشانیده * وشمسهٔ طاقش دوی تسخیر آفتاب را
از آفاق گردانیده * چون عروسی ایست آینه صفا بر زانو
نهاده * وبه جهت شانه کردن از موج گیسوی خود کشاده
* بقصد خراش سنگ مرمر بر خاک راه فرشش
گردیده * ودر مین جلوه گاهش از آب روان پایلینی گفت
ترایا شنیده * رباعی * هر قطرهٔ او گشته به از لولو تر
* وز حسرت او خشک شده آب گهر * فوارهٔ او
بهشت سهی بالا یست * که آب فگنده بر سر خود چادر *
مشام بیرام کامه * برو و سبزهٔ سیراب هرکوه صد
معدن زمرد را خاک مالیده میدهد * بقوت لالهٔ شاداب
هر پشته از کان یاقوت را بر زمین می زند * اشجارش
چون نقش نادر رنگ بسته و تازگی افتاده * و جویبارش

چون چشم طاوس بنقطه کاری گلهای تن داده * اگر
با آتش لاله کان نقره در جوش نمی بود * ابشار قله
کوهش سیم گداخته نمی بود * هر گاه این ابشار آسمان
پیوند را دید * معنی انا انزلنا من السماء ماء را فهمیده
* بیت * از قطره چیده بوسه ز پای در کوه * وز موج فکنده
پنجها در بر کوه * یا از سر کوه برده اردها کمر * چون سرکش کوه
گرده جا بر سر کوه * هفتم پوشانه * بمشابهت اشجار دشتش نخل
طور شجره نجابت پیدا ارد * و بمناسبت جویبار دشتش
چشمه کوثر نسب نامه لطافت می ارد * هر کوهی زنده
پیل احد پست خرقه پوش سبزه * و هر پشته ابراهیم
ادهم ایست جبه وارسته برکه * هوایش گلهای شاداب
ابر را دسته می بندد * و فضایش لاله های سیراب
شفق را بدامن میکند * از کشت زار مضمون فی کل
سنبلة مائة حبة پیدا * از چشمه سار معنی لنخرج به حبا ونباتا
هویدا * رباعی * بی تخم زمین گشته بهار از مینا سبز *
و از نازکی خاک شده خاره سبز * در جوی قصبها اگر

بود قحطی آب * بی آب شود چو گلشن دنیا سبز * اشجم
پر بحال * اگر سنبل شب درکوهش ریشه میداشت *
پشت سبز فلک را معدوم می انگاشت * و اگر نسرین
ماه از جویش بهره می دید * شبت آب از چشمهٔ آفتاب
نمی کشید * تذرو اشجارش بزمزمهٔ تجری من تحتها الانهار
مرصدا * و کبک کوهسار بترنم فیها عین جاریه رنگین نوا *
سقای مرغان را از هوایش دستگاه آب بیسر *
و آدم آبی را از خاکش برگ زندگی بیشتر * غباری
ندارد و اگر از زمین خیزد * بغربال شگفتگی خاک را فیروزه
می بیزد * رباعی * از ابر گذشته تیغ این کوه شگرف *
هر چشمهٔ سردی شده درخاکش صرف * بر چشم کبود چرخ
گل می افتد * زو بیش که سفید است زگچکاری برف *
اگرچه از پای این کوه پرشکوه تا اتصال کشمیر بهشت
نظیر اندک مسافتی هست * چون بسبب تماشای گلهای
گوناگون بلی مسافت بخاطر نمی رسد * گویا که مسافتی
نیست * از نهایت جوش لاله جهان جهان خرمی بر شهر و

بوده ریخته * واز غایت طغیان بنفشه عالم عالم شگفتگی
بکوچه و بازار آمیخته * مفسر مصحف گل و نهی النفس
عن الهوا را معکوس فهمیده * وقاری سنی پاره شنبال
فان الجنة هي الماوي را مخصوص کسی ندیده * سرو موزونش
از بلندی طبع سحبانی تخلص دارد * وصنوبر معما گویش
از رسائی ادراک خود را اوجی می شمارد * واز هر گل زمین
مدبال تذرو طرح نقاشی می برد * واز هر قطعه خاک هزار
دم طاوس سر مشق گل کاری زمین میکرد * سبحان الله کشمیر
بهشت در و دیوار است * تا چشم کند کار گل و گلزار است *
کو صفحه نهال شوکه در تعریفش * جوی قلم از آب سخن سرشار
است * طغرا شد بنیاد تقریر سخن * سرسبزی ازو
پایه تحریر سخن * تا پای خزان بباغ لفظش نرسد *
گرده است بهار آرزمین گیر سخن * تجلیات ملا طغرا *
بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * کشمیر بود فصل
خزان عالم نور * بر طالب فیض دیدنش هست ضرور *
گوئی که باین باغ چمن ساز قضا * آورده نهال مشعله از

گلشن طور * جای موسی خانی است که بهر کاری تجلی وداین
کوهسار مشاهده نماید * وازبسیاری شعشعه کم تواند که
بجانب اشجار دیده گشاید * هر طرف پشته پشته
روشنی الوان بر سر هم ریخته * و هر جانب کوه کوه
رنگینی درختان بیکدیگر آمیخته * درختان بسبیح زبان
تکرار ورق آفتاب نموده * وجویبار مشرق دهان بخواندن
طومار صبح لب گشوده * بدستیاری هنگام گلهریز سفیدار
فوارهٔ نور نماید * بسره کاری ایام برگ ریز سرخ بید آبشار
یاقوت بنظر می آید * انچه کیمیاگر نیسان در بوته انداخته
اکسیر ساز مهرگان ذهب ساخته * بهرجا نقاش بهار
طبع پردازی کرده * طرح خزان بزرافشان سازی دست
برآورده * بمشاهده مذهب مصحف گل نیلم مردمک دانه
جمهر با * وبنظاره حاکاری مجموع سنبل آبنوس مژه
شوشه طلا * زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته *
مینائی که بر شاخ دو دیده نوری کرد دیده * چنار دست دس
دارد و کرخلخال طلا بسازد * وقمری می تواند که بطوق مرصع

پرداز د * عکس درختان روی آب با تیشی گل ایشان
نگرده که چشم حباب بنغروزد * و ابروی موج نسوزد *
گل در چمن هنگام حسن خود را برشته چیده اند * و بلبلان
درین مقام خویش را سوخته عشق می خوانند * بمقتضای فصل
طفلان شبنم لباس نباتی پوشیده * و بفتوای موسم نقره و
طلا در یک بوته جوشیده * در خانه چمن دارائی شب اندر روز
می بافند * و در کارگاه گلشن بجای اطلس زربفت می سازند *
روز سمن بشب رسیده * شام سوسن بصبح انجامیده *
سبزه با مژه آفتاب سر هم چشمی دارد * و سه برگه
از ماه چهارده خود را زیاده می شمارد * و برگ درختان
شعله دست تنگ * و گل بوستان اخگر دست جنگ
* آسمان از اشجار ساون بوقلمون * و زمین از شاخسار
رنگارنگ گوناگون * شهر و ده رنگ بست طراوت
افروختگی * و کوه و صحرا سرمست نشاء سوختگی
* بیت * ز شادابی نغمه بلبلان * در آب است آغشته
رنگ خزان * شرر سازی نار ناخته * درین خشک و

بر آتش انداخته * اگر لاله گردید بی آب و تاب * چه غم
که ساغری شد تهی از شراب * خزان خون صالح ز سنبل
کشید * شکیبی باین بی وقوفی گزید * گل افتاده همچنان
خود بر زمین * ندارد دیگر ره زنی در کمین * ز دست جود
افکنده نرگس عصا * درین فصل وارد هر باد پا * شقایق
زنده زمین رسته است * چو فواره از جای خود جسته
است * زعفران اشجار زر ریخته * بصحن چمن اشرفی ریخته *
ازانجا که دلنشین این چمن است بهار ریشه توطنی دوانیده *
گر خزان یکبارگی تواندش بغربت افکند * بلکه در عین
زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصا کوهسار بگلی
بهار رنگ خزان ندیده است * [illegible] کشیده *
از جوش سبزه کوه های زمرد سر با آسمان کشیده *
و از طغیان لاله پشتهای یاقوت بکهکشان رسیده * از
بنفشه و یاسمین رنگ و بو [illegible] * و از ریحان و نسرین
تره و تازگی بیرون * رباعی * بهار [illegible] کشمیر
است * [illegible] چشم چار [illegible] کشمیر [illegible]

* بهر و یار گل کرده شال سبز چمن * نسیم و شبنم
گویند کار کشمیر است * اری چون تمام اجزای حال
مشروط است با آنکه هر فصل چنانچه باید * در باب تربیت
موالید سعی نماید * لاجرم خزان لباس وصت زده
نسیم را از تن خوبان گلشن بیرون می کند * زمستان
بآب باران و صابون برف بدن شان را بشست
و شو میدهد * تا بدستیاری نوبهار بهتر از اول بالباس
بکرشمه در آیند * و مرغان چمن را بیشتر از پیشتر گرفتار
نمایند * در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند * و خرمن
خرمن شگفتگی برداشته * باغبان بنهال کردن گل ترانه
مشغول * و دهقان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول * در هر
کوچه و بازار چمن ریخته * و بر در و دیوار عشق پیچیده *
زمینش تریهای باران را می پذیرد * و گل برهم خوردگی
در آب نمی گیرد * و سیلاب هر چند تندی نماید * خاکش
از جا در نیابد * رباعی * گل نیست درین شهر بجز لای
شراب * هر چشمه رهی بود بدریای شراب * کشته خم

باده آبشار چمنش * فواره بود گردن مینای شراب * کوتاهی
سخن دوست تصرف خزان باین گلشن درازاست *
وقمری در مقام سوز و گداز * قوت نامیه اگر کف روز ازمانی
ضمیمه شاد * زرده بیضه خاک این چنین برون نمی افتاد * رنگ
ارغوان اگر به فشار درآید * یک آسمان خون شفق
برآید * آب قتل تیغ موج برآورده * وقطع آشنائی
کنول کرده * زورق آتشین رویان تندگذشته * وآب دو
خانه چشم گرداب گشته * ابیات * چه دریا چه صحرا چه
شهر و چه ده * برید امید از گل روزبه * شود چون رقیم
زردی برگ تاک * نماید زبان قلم شعله ناک * زند بید مجنون
دم از عاقلی * ندارد چو پیران ثمر جاهای * چمن زادگان را
بلوغت رسید * دل دختر رز بشد برکشید * چنار از فراق
جوانی بسوخت * چو پیران زیرک طرب چشم
دوخت * زیکجا نشستن گل آرزوه بود * نسیمش اسیر
چمن بوده بود * زبان یافت از کثرت انبساط * کردی
سخن شد بباغ نشاط * بزرگان باغ راغب گرفتن جام

کوچک دلی * سرکشان زاغ مایل در آمدن بزم فروتنی *
سبزان چمن از شراب زردخزانی سیاه مست افتاده *
و نازنینان گلشن بجام باده ارغوانی دست رد نهاده *
نرگس بمرتبه بی شعور گشته که جام از دست ندهد *
بنفشه بدرجه بیخود شده * که سر بجای پا نهد * از شراب
زردگی گل غنچه دل آزرده است * و سیاه مستی ریحان
بر طبع لاله خورده * آب و رنگ یاسمین از رعشه خمار
ریخته * و ریشه حیات نسرین از خمیازه گسیخته *
سنبل یکسو از خود خبر ندارد * و زنبق خویش را از
رفتها شمارد * ابیات * برغم یکدگر خوبان گلزار *
ز بس خوردند می رفتند از کار * ز جمعیت فتاده نظم
گلشن * پریشانی تخلص کرده سوسن * صدای پارگی دارد
دف گل * بود کوک شکستن سازبابان * سر برگ از
نشاط و به تاثیر * ندارد بعد از ین حاجت بتحریر *
ندرود از دست برد چرخ داند * که بر بال و پرش هم گل
نماند * به تنهائی فتاده سرو آزاد * ندانم در چمن چون

خواهد استاد * سخن در وصف باغ فیض بخش است *
ز خوان فیض تا نقش است بخش است * بفتنه انگیزی
نسیم سحر و سنان گل بر روی هم می جوشند * و بشعبده بازی
صبا طفلان غنچه بر یکدیگر میدوند * سوسن هندو مذهب
آتش پرست خزان گردیده * و نسترن فرنگی مشرب
بدو واشامی لباس کشیده * لاله پری صفت در مقام غایب
گشتن * و بنفشه دیو صورت در اندازه شور مزدن *
ارغوان بسرخ روئی با قران خود لاف میزند * و زعفران
در بهانهٔ جوانی بر لشال خویش می خندد * حسن گل چون
زبان ابلهان با نافرمانی سر بر آورده * و گیسوی سنبل چون
گال رعنایه و دنگی میان کرده * وقت سماع بر سر شمشاد زر
می پاشند * و گاه رقص در پای سرو زر و سیم بر یزند * سوسوی *
صنوبر ده دلدار ایرندی * برنگ سبز نه گلگون هندی *
حنا بسته چنار سال خورده * بکردار جوانی دست برده *
ز عکس رخت زرتار سفیدار * رود آب طلا در جوی گلزار *
نه پیدا ارغوان را رنگ دیگر * از آن رو سرخ میپوشد بکر *

گبوده وزرد شد پیراهن تاک * برنگ کرته زرد وزافلاک *
ز چتر نارون فیروزه میریخت * طلائی هم به فیروزه
در آویخت * تمامی خانه از بس کرده میلی * گرفته بید
مجنون رنگ لیلی * قلم را چون هوای باغ نور است *
ز ظلمت خانه اش رجعت ضرور است * موسم تخم
کاری نهال در این باغ از خزانی آنچنان بگذشت * که
بعد از هزار سال بکوشش چرخ دولابی تواند برگشت *
در این فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد *
از اندوه بیحاصلی صحرا صحرا باران اشک می بارد *
بسکه خزان بتاراج تر و خشک این باغ پرداخت *
شت خسی نماند که طایری آشیان تواند ساخت * طاوس
از دست خزان در زنه داغهای گوناگون * مرد و از غصه
همرگان در پر افشانی بوقلمون * بلبل خراب نایابی مقام نغمه
سرائی * فاخته کباب قحطی موضع کوکوئی * حیثیکه بی خانمانی روزی
مرغان گردید * عجب است که بقوت لایموتی تواند رسید *
* غزل * بتمبازی خزان نگذاشت خوانی * چه سان دارد

کلاغ امید بانی * کند نرگس ز دیده اشک رانی *
که باشد باغ را آب روانی * ز رفتن های سوسن لاله داغ
است * که از دستش برون شد هم زبانی * شقایق
سرمه از هاون برون کرد * ولی در کف ندارد سرمه
دانی * سیاهی پیش ریحان شد سفید است * نمی
خواهد مداد ش امتحانی * دو بال عندلیب آمد فراهم *
که یابد فرد کاهها جز ودانی * قلم را چون گذارد نرگس
از کف * از و طغرا نمی یابد نشانی * نالد از چه مرغ باغ
افسوس * که بر نخلی ندارد آشیانی * سفیدار این
چمن از بی برگی بکسوت فقیران در آمده * صنوبر این
گلشن از دل شکستگی بصورت درویشان بر آمده *
شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است * جوگی خاکستر
نشین چنار از غارت مهرگان عریان تر است * و ساقی
آتش گزین نارون از نداشتن لباس خرمی تن بقلندری
داده * از [illegible] [illegible] *
تاک [illegible]

صنوبر را از بادهای درشت خود و چهار تکه تکه * بنفشه
و گل از جفای برگ ریزی بیمار و ضعیف * شقایق و
سنبل از جور پائیز رنجور و نحیف * خیابه آب و رنگ
از گلهایش رخ تافت * باغبان خریدار گل از کجا خواهد
یافت * غزل * گریزد از گل رعنا خریدار * هزار است از گل زیبا
خریدار * کجا شد آنکه هر یک دسته گل * شدی در باغ
از صد جا خریدار * ندارد لاله دیگر درین فصل * بغیر
از ساغر صهبا خریدار * کند در باغ هستی تا ابد گل * ز بهر
سبزه مینا خریدار * برای غنچه مرغول صورت * رسد
دایم به از گلها خریدار * خرطبور اگر رفتی بگردون * شدی
با نقد جان عیسی خریدار * گل نرگس چه میداند کسادی
* همیشه باشدش هر جا خریدار * بنی کرکوه در تاک
است سنگش * بود آن سبزه را طغرا خریدار *
اگرچه در تاک از کوه زمردنشان بهار تاکیده میتواند
داشت * لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی
اعتدالی بقدر ارنگذاشته است * قبل از این از تاثیر آبش

خروش در علم بینش از بوعلی می نمود * حالیا از تغیر هوایش بوعلی در جهان کم از خرس نخواهد بود * عجب گونه نسیم خوان رنگ صدای جوی بارا بن مقام را مجال گذاشته * و نه باد مهرگان پرده های صوت را از ساز ابشار بر نداشته * خوشش در بنفشه زار بمیان نهرها افتاده * دلربائیت یکبارچه عاشق هر بجود داده * به صدای جوش آب بستان و باغ را چنان خواب برد * که به تحریک منبر آب تا قیامت راه بیداری نتواند سپرد * بسکه از درختان کنارجو موجش نرو تازگی پذیرفت * در این حوضخانه رنگ و بو هر یک را فواره نور توان گفت * مثنوی * طراوت کم نخواهد گشت از تاک * بود تا جلوه گاهش باغ در تاک * چنان آتش برآید از چنارش * که ریزد آب بروی جویبارش * قد سرو از لب جو یافت چون اوج * بفرق شکر دگل گیسوش از موج * سر دگر نارون از چتر داری * علم گردد ببام شهر یاری * چنان نازد خزان بر حسن شمشاد * که بروی شد سیاه طره استاد * صنوبر نیست

بهار بس جسته * بکرد دل بقید خویش بست *
هره طغرا از کف شهاز سنجی را * جو بلبلان مدیح خوان شکوفه چمن
را * سرو قد از مقام لاله سرکن * فغان را زین عزم باز ه
ترکن * از بیم لشکر خزان زمیداران سبزه در پی گریختن *
و از تعدی سپاه مهرگان مرزبانان سنبل برگه در فکر
جلاء وطن * غنچه را اخسر بادشاهی گلشن از سر افتاده *
و قزلباشان تاج خروس رو بهزیمت نهاده * ریحان
غمان شب رنگ را بتعدی نگذاشت * که نگاهش تواند
داشت * کاسار از پشت کاگون بسنجی بر زمین نخورده *
که توان جان برد * زعفران هر چند براه گریز شتافته *
بجز قبالهٔ عطار پناهی نیافته * نیلوفر چون حباب شبنمی در نگاه
ندارد * بصری باب فرو برده تا کی برارد * بکلهٔ شناسمن
و ستارگان پنبهٔ ندافی * و به بیرشکر وی طرهٔ سنبل
هدف موشکافی * جنازهٔ نسیم بطریقی رم نکرده *
که محمل شقایق بر زمین نخورد * و دست و پای لیلا کی
داغ شکسته * از گل جعفری شرارت می بارد *

و انگور هر جانب هزار شمع برشته بر آورده * شاخ
عناب موشک هوائی انداخته * و درخت بهی بفکر مهتابی
پرداخته * کودکان اگر بدست و پائی بود * در چنین کار
آتش بازی می نمود * عمر هر موشک دوانی سر فرو
نمی آرد * چنار از دو دست بآتش میدارد * نظم *
ز آتش پاکت رشک آب فدا است * بدام لذتش نظاره
مبتلا است * مثنوی * حلاوت بس که بر هر سو دویده *
ز بادام و شیر می چکیده * انار خنده زد و طفل است
گستاخ * فکنده دست خود در گردن شاخ * زده
شفتالو پیش از شاخ چوگان * ربوده گوی لذت را
ز میدان * گره در کار انگور است با دست * بدندان
باز کن گر میدهد دست * نبات از شوق امرودش بصد
شاخ * دل قند از غمش سوراخ سوراخ * اگرچه میوه
شیرین زده صف * ولی گلهای رنگین رفته از کف *
چو غم گر بر گریزان چمن شد * خزان برهم زن سرو
چمن شد * بتأثیر دعای اهل عرفان * بهار تازه می آید

به بستان * خصوصاً با رهنمای رستگاری * حسن طینت
حسینیان سبزه واری * بیت * چو بگشاید در فیض
نفس رحمٰن * بهارستان نماید خار و خس را * سالک منصوره
کیش نمونه از روی حالش برداشته * و عارف حق
اندیش خلوت دل بخیالش گذاشته * ابرو عایش
در راست روی چون حرف اول ابرو فاق * و تیغ
باطنش در تندی چون حرف آخر گرد کار طاق * دست
قدرتش اگر از صبح ازل به تهلیل نمی‌گشود * سبحهٔ
آفاق‌گسل تا شام ابد در گردش نمی‌بود * کلاه فقرش
حبابی است بسر چشمهٔ حقیقت دیده گشاده * چین
آستینش موجی است بر دو خانه وحدت دست داده *
شاخ سدره بمناسبت عطایش دلنشین قدسیان *
و شجرهٔ طوبی بمجانست نعمایش منظور بهشتیان *
بخیهٔ خرقه اش چشمی است از ماسوا حق پوشیده *
و بدرجیه اش زبانی است بحرف لی مع الله گویا گردیده *
ابریق قناعتش از نهر چشمهٔ بی نیازی لبالب * و بوریای

طاوسش از بیشه شیر مردی مرتب * گنبد وحدتش دایره
افق تجرد است * و شمر کلاهش قطب فلک تفرید
* سبوی * کمان غیرتش در چله خانه * تهی کرده است ترکش
هر نشانه * گرفته پیش او بهلول دانا * ز علم معرفت درس
الف با * از وجهه دوائی شیخ عطار * چو کشته در
ریاضت خانه بیمار * بزور باطنش منصور حلاج * نهاده بر
سر دار فنا تاج * ندارد ایزد از یکرنگی اش عار * بود الله را
شه بیدار کار * ز قرب آستانش کوهساران * زده صد طعن
بر تخت سلیمان * کو کبر تختش نشیند * ز هر جانب
گل عشرت بچیند * بخدمت روز و شب از یاری بخت *
ستاده آب و گل در پای این تخت * ز هر جانب هزاران
باغ دلکش * ز عکس میوه دیوارش منقش * بنا کرده خلایق
بر لب گل * زر افشان قصرها با صد جدول * الحاصل در
هر طرف صد باغ میوه دار است * و از هر جانب هزار
عمارات زر نگار * مسافران اختیار توطن کرده اند *
و متوطنان نیت سفر از دل بر آورده * در موسم

برف کافور صبح می بارد * و زمین خود را از سپیده
می شمارد * دل بستگی مخ باین باغ مشهور است *
و قطع تعلقش از تابش آفتاب دور * نزاکت میوه‌ها
بمرتبه است که بی اعتدالی لشکر بهمن را تاب آرند *
و گریزان شده علت بطبیعت دهند * آری هندوانه
حوصله برداشت خنکی هوا دارد * و سرما هم چند بندی
گند بروی بزرگی خود نمی آرد * خربزه از بسکه دل شکسته
است * بسر بردن خود کمر بسته * مثنوی * هوا تا سرد
می شد میوه‌ها رفت * خزان از این گلستان جا بجا رفت *
باین باغ طرب هر کس در آید * زمستان هم نمی خواهد
بر آید * برای بیش و کم در سایه میغ * کشیده کوه‌ها
بر بیگانه یکسر تیغ * هوایش بسکه طغیان دارد از نم * نشیند
بر گل خورشید شبنم * ز شوق آنکه گردد چون پیاله *
دمیده از کف می خواره لاله * درین گلشن چراغی گر کند
گل * زند پروانه‌اش گلبانگ بلبل * چو طغرا وصف
توان این چمن شو * برغم بلبلان رنگین سخن شو * خیال

تیشهٔ فکر تیز باید * سمند طبع را مهمیز باید * سخن ور با سخن
دارد سر و کار * زمین فکر چه گلخن چه گلزار *

بسم الله الرحمن الرحیم * دیباچه معیار الادراک * پیشتر
ساز سخن ترانهٔ حمد صانعی است که گلشن ابیات رنگین
به عندلیبان الهام سرود ارزانی فرمود * برگ نوای
گفتن زمزمهٔ ثنای خالقی است که چمن فقرات دلنشین
به طوطیان وحی ترنم کرامت نمود * در بزم نازک بیانی
قانون درر گیری الفاظ را بمضراب زبان معنی پردازان
بکوک ساخت * و در محفل راست فهمی پیچیدگی
نغمهٔ سخن را باوازهٔ معیار الادراک باز سر
کار فرمائی * گردش نقش دستان سرایان تقریر
هم آغوش در دست نشینی و نوازش رهنمائی * لطفش
دیدهٔ فکر مقام شناسان تحریر سرشار باریک بینی * غزل *
از ساز و برگ بهار سخن * در رونق لاله زار
سخن * بساز لب تازه گویان زده * ره نغمهٔ آبدار
سخن * مقام ستایش چو آید چنگ * فه جوش

در نغمزار سخن * بیادش گل از نازکی بر درخت * شود
پیشه پرواز تار سخن * و سرود دورود گوش گذار براند
زمزمهٔ انا فصیح العرب و العجم که ترانهٔ سخن امثال را
بنوا رسانیده * و گاه بانگ صلواه سامع شناس زیبنده ترنم
اذا کلام الناطق که شعبهای اسرار عارفان را ذوق مقامات
چشانیده * رباعی * قوال شریعت که عرب را ست
پناه * نشنید عجم از و بجز قول الله * شد پاره با نگشت
نوازنده کیش * در مجلس اعجاز نمائی دف ماه * آن ساقی
کوثر که حجازی شباب است * برج تخفیفش به از
حضار سلسبیل است * اما بعد مخفی نماند که کلام بلبل گلشن
راز خواجه حافظ شیراز نجندان پیچیده است * که مزغوله
شناسان در مقام فهمی ز تگاپوی بند رسوائی نشوند * و نه
آنقدر بیگانه که زمزمه پردازان در آهنگ آشنائی از دایرهٔ
تحقیق بیرون نروند * دیوان هدایت شناس چمنی
است از چشمه‌سار لسان الغیب خرم * بلبل چندین
گلشنی است از خوبی روی بروی ام * سهی سروهای سطور از

ست گیتی بار تر آگت لبر بر زمین نهاده * و کلهای سراپیه
هائی بر شاخسار لطافت رنگ برنگ افتاده * سنبل
الفاظ بصید نظارگیان دام نو و تازگی گسترده * و غنچه
های نقطه به سنجیر کاتبان شکل مربع بر آورده * جویهای
بین السطورش از موج راست مرکی با بحیوان در زبان
کشائی * ریاحین رقوم بشکست خط گلرخان عهد
بستی صفحه ارائی * گلبن غزل بمقام فیض واشن
طلسم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی * باد از ناخن بدل
بردن * دامن گیر فکر ادا شناسان * شقایق نکته رنگین
سرمایه نوبهار شگفتگی نسترن دقیقه شاداب * دستگاه
نیسان آب و تاب * سنوی * نه گلشن سرزمین مهر
وفا است * شفق را سایه اش پشت و پناه است * ازو
طفلان نکه بیگانه چشم * که روشن تر بود از خانه چشم *
ز مژگان ها از ان رو سوزن اندوخت * که شاید چشم را
بروی توان دوخت * نی گلشن نوائی تازه پرداخت *
برای عندلیبان گلبنی ساخت * از پایه ادی قصر کلامش

قرص مهر به پشت گرمی جبههٔ صبح خیرش از نور خلقت
مهر رو تافته * خوان مصفا مائدهٔ بلندی فیض از افتادگی
پستی او یافته * تار پود خرقه اش خلاصه پنبهٔ منصور * چوب
بغلش در آغوش پرورده شجرهٔ طور * بصفای ظاهرش
بکند وحدت از هم چشمی هاله ماه در پیچ و تاب * و بنور
باطنش چهرهٔ ضمیر گذشتگان رشک چراغ آفتاب *
صافی باده اعتقادش از بنای در دکرهٔ انگور * با خلوت
نشینی شمه دلش بجان در یک قالب مشهور *
شور سخنش باشوری آشک در وهم نزادهٔ است * و سوز
کلامش با سوز داغ عشق هم خانه * سوی * ز حرفش
عیان خوب و زشت همه * کلامش بود سرنوشت همه *
خیالش نزاکت فروش سخن * از و بار لذت بدوش
سخن * ز اوراق سنبل بود دفترش * رگ جان بود
رشتهٔ سطرش * دو انش ز نرگس گرفته
لقب * بریحان ترلیفه اش هم نسب * مدادش چو از
دوده کرده سراغ * شده لاله را صرف دود چراغ *

قط خامه بر ناخن گل زده * ز کزلک رگ صوت بلبلان زده *
پی خورده گل قلم در تراش * بسوسن قلم پاک کن
همقماش * نی خامه اش طفلان منصور مغز * ولی بیست در
گفتنش پای لغز * پی سرخیهاش ز اقسام رنگ * دوات
گل آورده سرخی بچنگ * که بلبلان از بهر دفع خزان *
غزل های شاداب آورد روان * چون کلام اسرار
نژادش نه از مقوله گفتگو بشریست * بر اهل هوش
لازم می نماید * که اگر از جوانی بر مضامین آن گوهر بدست
فکر در آورند * تا بنظر نسبت شناسان لایق معانی
نگزرانند * نسبت بان فیض محیط ندهند * لهذا سهو القلم
طغرا که یکی از طرح کشان قلمرو ملک سخن است *
در اصلاح بابی که هم خود از کتاب رفع شبه اش نموده اند *
انچه بخاطر فاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله
بشرف عرض باریافتگان بزم تحقیق میرساند * امید
که درینباب بشرح اهل سخن تفکر را واجب عینی
دانسته * اگر معنی به ازین بنظر خیال درآورند نگاشته

این بی بضاعت بازار فکر را کاسد نموده بخاطر آورده
خویش را رقم نماید * چون مرتب شد در باب
آن به معیار الادراک یعنی رساله * کاکام چنان پرداخت
و دیباچه اش را * صرف رقم گشت اوراق لاله
* بسم الله الرحمن الرحیم * غزل * نو بهار آمد که
مقراض از پر بلبل کند * لوله پیچ غنچه را صرف قبای
گل کند * عاشق و معشوق را با هم زبان و دل یکی است *
گل پریشانی چو بیند شکوه از بلبل کند * جام می را نغمه
درکار است مطرب ناله * شیشه با این بی زبانی تا کی
قلقل کند * چون نسیم از سرگذشت زلف گوید قصه *
شانه هم نقلی ز سرگردانی کاکل کند * عشق اگر دل سوز
گردد با سمندر طینتان * موج آتش را به وادی آب دریا
پل کند * شمع زین گل کردن تنها با و منسوب نیست *
پیشو و منصوب کر برد و در گل سنبل کند * هم چو طغرا
عندلیبی نغمه ساز هند کیست * طوطی از بهر چه یاد
بلبل آمل کند * شاهی که خسرو زرین کلاه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود * و از زیب
سپاه شعشعه باختر زمین چشمه سار طلائی نمود * وکتل نقره
خنگ روز پیشاپیش میدوید * و پالکی ابنوسی شب
از قفا نمایان گردیده * راجه برشکال که تا یک سال شاداب
صاحب صوبگی دریابار بود * تردستی بکورنش سرسبزی
زمرد پذیرفت * و توپچیان سحاب را که از سنگینی بار
مروارید بفریاد رعد در آمده بودند * پاسبان حبابه
برق پیشکش گذرانید * یاقوت خان شفق چون دید که
عبور زینت بخش هفت اورنگ بشوکت افروزی
صبحانه او را کامیاب نمود * از سرکوچه خود تا در غسلخانه
مغرب زمین را بپا اندازی لعل آبدار چو بیاد سرخ روئی
بدخشان کرد * بعد از نزول اجلال از یکطرف
اعتماد الدوله عطارد مراتب ضروری دار الملک هندوستان
افلاک را بعرض رسانید * و از یکجانب آصف خان
مشتری مطالب لابدی * جاگیرداران اوج حضیض را
معروض داشت * خنجر خان سعد ذابح بمنصب پنج هزاری

سرفراز گردید * و قابچ پیک سماک را صبح بخطاب نیزه دار ثانی امتیاز یافت * و پرندهٔ قاف نسر طایر بمنصب خدمت بازداری فارغ بال شد * وزرین قلم شعری یمانی بدولت واقعه نویسی روشن ضمیر گشت * بعد از ساعتی شاه بیدار بخت بمحل خانهٔ افق تشریف اجلال برده با نورجهان بیگم زهره بستر افروز خواب گردید * مشعل دو شاخهٔ فرقدان بردرکه پاس عرش اساس بر افروخته شد * و منصبداران انجم در پای رواق زبرجد بداشتن پاس وقت قرار گرفتند * ناگاه نظر حبش خان زحل بر انورخان ماه افتاد * دید که خود را بخواجه سهیل رسانیده گرم بیار باشی پرتو است * گفت ای زردگوش ترا چه یارا که بخواجه سرای سرکار مذاق میزده باشی * و ازین سخن موی بر تن انورخان ماه چون تیغ کشیده * گفت ای سیاه غلام تو صاحب این جرات شدی که با درشتی توانی کرد * گرز مطلائی که داشت * بر پهلوی حبشیخان زحل زد * که از خویش رفت هوادار آتش از دوره

نزدیک دست با سلحه کردند * راجه چرسال سحاب
خواست که انورخان ماه را ابر باران کند * چو کار هندو واژ
گون است * هر تیری که ببالا انداخت * بپائین آمده
در باغستان زمین افتاد * حافظ بلبل در خمخانه
اشیان راگ هندی می خواند * صدای تیر باران که
شنید مقام خود را فراموش کرده * بجانه داروغه باغ گریخت
* دید که روشن بیگ شمع چهره زرتاری بر سر نهاده
* وقبای مروارید بافی در بر کرده * یا پیچه گل که از عشق
او بر سیخ خار کباب است * از یک گریبان سر بر آورده
است * آتش در نهاد حافظ بلبل افتاد گفت ای زیاده
سر کم ذات تراچه یارا که معشوقه مرا به چرب زبانی
تصرف نمائی * روشن بیگ شمع گفت * ای لولی زاده
ولد الزنا تو کدای آنی که بمن هرزه بگوی * حافظ بلبل
برآشفت * و خواست که دست بر قبضه شمشیر شهپر کند *
روشن بیگ شمع پیش دستی کرده بخنجر شعله زخمی بروی
زد که از پا در آمد * خبر بهم آواز آتش رسید * حافظ قمری

و قاری و زاغ و باقی مطربان طرب سرای چمن دویدند *
و حافظ بلبل را برداشته بکوچهٔ باغ در آوردند * شور
و فریاد بلند شد * کوتوال دوران آگاهی یافت *
با متابعان خویش دوید * دید که در بالا و پائین دربار عجب
فتنه بظهور پیوسته * فرمود که انور خان ماه را از هاله
و تموج ضیا بطوق زنجیر در آوردند * روشن بیگ شمع را
از لگن بمقراض کنده دو شاخه در پا و گردن کنند *
منصبداران انجم از حقه ثریا روغن راحت بر تن حبشیخان
زحل مالیدند * که بحال آمد و همساز آن حافظ بلبل بسوزن
منقار روشته آواز زخمش را دوختند * چون زخم کاری
بود بحالت نزع افتاد * هنوز طفلان غنچه یاسمین را تهجه
شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد * مثنوی * گشت
چون بلبل زخمی متوفا در باغ * شد بانده بدل شادی
گلها در باغ * باغ ماتم کده گردید و ریاحین گریان * چون
پرسش نرود لالهٔ صحرا در باغ * سنبل آورد بکف
از پر مرغان مقراض * که زماتم پرو زلف مطرا در باغ *

بسکه گردید شقایق زغمش سرخ و سیاه * کبک از کوه
روان شد بتماشای درباغ * سرو برخواست که چون قاعده
دانان عزا * نخل بندی کندش از قد بالا در باغ * کم
زباران بهاری بزمین نم نرسید * اشک غم ریخت
زبس طوطی و مینا درباغ * چاک زد رو دگه پیران
خود از پنجه موج * دیده افتاده چو آن مرغ خوش آوا
درباغ * زاغ گردید سیه پوش چو ماتم زدگان *
بنشست از غم و اندوه بیکجا درباغ * جام خارج شمرد
زمزمهٔ قلقل را * بابلی کرد و دو کش مینا درباغ * نرگس
خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان * شد نشان دار غم و
آه چو طغرا درباغ * پنجه گل آن قدر روی خود را بناخن
خراشید که پر خون شد * ولاله تون چندان مشت
بر سینهٔ خویش زد که سیاه گشت * از بسیاری
شیون آواز حافظ بهر گرفت * واز کثرت فغان
گلوی قاری قمری بند شد * وایرجی نیلوفر دوف خود
بطپانچه بپای کرد * و نائی دراج نی خویش را دو پاره ساخت *

ملا هدهدی مینا و ملا خضری طوطی در فکر مرثیه بودند که صدای
دمامه بال خروس عرش برآمد * و سقای شبنم و جاروب
کش نسیم سحرخیز بخدمت آب پاشی و خاک روبی
پای درسن اشتغال نمودند * مهاوت روزگار فیل
گردون را به جهت نظر گذرانیدن آرایش کرده *
و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معاودویدن
مزین ساخت * همین که جبهه نورافشان خسرو آفاق
پرتوافکن جهروکه مشرق شد * کوتوال دوران حقیقت
فساد شب را بذروه عرض رسانید * امر عالی شرف
صدور یافت که انور خان ماه را در سیه چاه خسوف
اندازند * و روشن بیگ شمع را سر از تن جدا سازند *
زندانبان دهر و جلاد مرصد بموجب فرموده عمل نمودند *
و قصاص هر دو بوقوع پیوست مقام شناسان چمن حافظ
بلبل را بگلاب شستند * و از برگ غنچه کفن کرده در
خطیره گلبن بخاک سپردند * و قاعده دانان انجمن روشن
بیگ شمع را بآتش غسل دادند * و از پر پروانه کفن

پوشانیده در گنبذ فانوس دفن کردند * ماحر باد در حینیکه تخت نشین خاور را ذره وار می پرستید * زمین از آب پوشیده باز نمود * که ظاهرا ماشپره از کور باطنی عیب حضرت میکند * لهذا در ستیان اخلاص منش بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند * دریانباب هر چه حکم شود * فرمودند کدام شلاق باین میرسد * که از دست چوبداران شعاعی بر روز سیاه افتاده * و در پای درسن التفات ماهی تواند سفید گشت * طاقچان عرض بیک جعفری بعرض رسانید * که تا کوه سار قلیخان صاحب صوبه معادن گشته * منصبداران تعیناتی آن سرزمین روز خوش ندیده اند * و از دست تعدی او نقره سلطان و مرزا یاقوت و لعل بیگ و سیماب قلی و پولاد آقا و آهن بیگ و قلعی بهادر و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند * از استماع این سخن انچنان آتش غضب عطیه بخش عالم بر افروخت * که با وجود بعد مسافت از حدت حرارت

چشم چشمه عرق از نایج و بن کوه عذار قلیچان روان شد * و پیچ
تاب بر کمرش افتاده * بزلزله اعضایش از هم پاشید
* چون وقت فیض بخشی سکنه دار السلطنت گیتی بود *
سوار پالکی لاجوردی شده بزر فشانی پرتو التفات شش
جهت را مزین ساختند * حکیم مسیح الزمان صبا عرض نمود *
که مزاج حضرت آسمان سریر گرم و خشک است * و هوای
پنجاب زیر زمین سرد تر * اگر بپایه سعادت پایه آن
نزهتکده را از خاک بر دارند * هر آینه طبع اشرف پذیرای
اعتدال خواهد شد * بنابر صوابدید حکیم رایات لوامع آیات
پرتو افکن انحدود گشت * جاسوس زمانه بمالک عنبر شب
خبر رسانید * که نور الدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض
انتقال نمود * تا بو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار
سپهر برهانپور میان گردون تاخت * خاقانان مریخ چون
ازین مقدمه آگاه شدند * با لشکر انجم بمیدان جنگ
شتافتند * از یک جانب زبردست خان کهف
المخضب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی بیک

بوده اقا زیاده سر جوزا و کجرو بهادر سرطان و درنده قلی اسد
دیوانه دار بیگ شب‌باز و سرگردان اقای راس حیران
بهادر ذنب و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز
برداران اختر صف کشیدند* و از یک طرف تیرانداز
خان قوس تیرزن سلطان جدی و کشمکش قلی میزان
و گزنده بیگ عقرب و رسن بهادر دلو و دریابار اقای
حوت و تنگ چشم قلی سها و ضعیف بهادر هلال و
جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای بنات النعش
با جمعی از تیراندازان شهاب اشاده شدند* و خانخانان
مریخ با چندین هزار احدی منصبداران انجم در پای علم
کهکشان قرار گرفته طرح جنگ و جدل انگیخت*
هرچند که بانواع و اقسام حرب نموده نتوانست
ظفر یافت* لاجرم بدست وآک جوکی نظرات دریک
طرفة العین بدربار معلی خبر فرستاد* که برین ظلمت
نژادان ظفر یافتن مشکل است* اگر عنان عزیمت
گیتی پناه از لاهور انحطاط بسرهند ارتفاع معطوف

نگردد * ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید *
و برسیدن این خبر خسرو جهان افروز بر سمند اوج
پیمای سوار شد * و ترکش لمعان کمر بسته با تیغ بندان
شعشعه بران سمت شتافت * همین که پیل سفید صبح از
روشنی دروازهٔ خاور بر آمده ماهیچه لوای جهانگیری
بر برهان نور باختر زمین پرتو هیبت افکند * هزیمت بمالک
عنبر شب از هیبت و هراس افتاده بجانب دولت
آباد تخت الافق منهزم گشت * و خاقانان مریخ
مهر خروی تقویت شده با سپاه انجم تا ظفر نگر
مغرب تعاقب نمود * کشاکشی مخالفان در میدان اخضر
دست بهم داد * به هردو جانب چشمه چشمه خون شفق
روان گردید * مثنوی * طغرا به تیغ نطق جهانرا گرفته *
کم نیستی تو هم زجهان گیر آفتاب * تیر افکنان رای
تو صدره نموده اند * پشت کمان بترکش پر تیر آفتاب *
در کشوری که تیغ خیالت علم شود * روید غلاف شرم
ز شمشیر آفتاب * با آنکه می شود زره پرتو افکنی *

نظم تو دست مایهٔ تسخیر آفتاب * در چرخ کرده چه
بی‌قدر مانده است * بر صفحه وجود چو تصویر آفتاب *
* بسم الله الرحمن الرحیم * ثنا یس مخزن دهان جواهر حمد کرمی
است * که خزاین رموز شریعت به پیش روا بیناء
اکرام نمود * و تحفت گنجینهٔ زبان لالی شکر منعمی است * که دفاین
اسرار طریقت را بسرور اولیا انعام فرمود *
در بیابان جست و جوی خیالش دریا از گوهر آبله پای * و در
کوهسار آرزوی وصالش کان از یاقوت یک اشک
پیمای * بارشاد نسیم شوقش صومعه داران گلشن خرقه
پوش * و بالهام شمیم ذوقش خلوت گزینان آشیان در
خروش * مثنوی * نموده بستان سرو و سخن * ره خلوت
ذکر در انجمن * که روز و شب غنچه حبس نفس * چه ماندش
غنچه نفس در قفس * بدم سازیش نغمه عندلیب * گرفته
وطن در مقام غریب * بیک جرعه طوطی تنگ ظرف
شد * ز اسرار او بر سر حرف شد * کبوتر معلق زن مستیش
هوا دار سر جوش پابستیش * دل مرغ حق گو مگر خون

شود * که از چنگش این نغمه بیرون شود * شد از لطف او ساز
روشن دلی * مقامات ذکر خفی و جلی * اما بعد هیچمدان ازل
فقیر معروف بطغرا * که در فن گوشه نشینی کتابی ندیده *
چون قلم غیر پوست سخت کاغذ و کشکول و دوات چیزی
نفهمیده * دستگاه حقایق شناسی و تحمل رموز دانی از کجا آورد
* که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار در افشانی
تواند کرد * اولی آنکه در پیشباب طبع را بجز فن پامائی قانع
نسازد * و به جهت گوهرین شدن سخن بمدح سلطان
العارفین پرداز * قطعه * شهریار کشور دانشوری
سلطان شجاع * که ازل شد حق او دانستن علم الیقین *
گر بپائین دست هند و پیش مدی جای خود * کی زحل
گشتی در ایوان فلک بالا نشین * کلک اقبالش
گران شد و قهر گردون در دست * نشکند هرگز بر تنگ
شهپر روح الامین * طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر *
ولا گلستانی که بنشیند مگس بر انگبین * بهر شمع محفل او در
سحرگاه طرب * میکشد فانوس سازی گرد باد از آستین *

گر کند رو در چراگاه سمندر جرأتش * می تواند تاخت بر شیر
فلک کاو زمین * چرخ کی می داشت یکجو بهرهٔ از سنبله *
گر نمی شد ورز را عشگاه قدرش خوشه چین * گر به تسخیر
جهان یکدست بگشاید چو مهر * هر دو عالم آیدش
بی جنگ در زیر نگین * پیش خلق او خطا کار دیار صنعت
است * گر ناز و خنده رو تصویر را نقاش چین * ده
هندوستان زمین رفعتش آسمان جوکی است خاکستر
مالیده * و در بهار بیشه حشمتش کهکشان نیشکر پاست
بی برگ گردیده * از لشکرکشی اجلاسش موج دریای
بنگاله ته نشین * و از جمله زورق اقبالش آب جمنه
منزل گزین * زایچه نویس طالعش اگر جدول کشی
می پرداخت * طلای آفتاب را در طبق گردون حل
میساخت * و در گلشن معدلتش نسیم را چه یارا که بی اعتدالی
نماید * و در چمن احسانش شمیم را چه زهره که بی حسابی
کند * اگر بلبل فریادی شود گل داد او ره گرهٔ خار وا می کشد
* و اگر قمری داد خواهی کند سرو را در پای فیلان سحاب

می اندازد * عطارد در جرگه واقعه نویسان بخطاب روشن قلمی
سرفراز * و ناهید در قلعه راک سرایان بلقب کهن
شادنمانی ممتاز * فرد دفتر انعامش را حساب هاوراق
درختان است * و سطر برات اکرامش را شمار
قطرات باران * به تعریف بهار خلقش چمن چمن خرمی بخامه
در آویخته * بتوصیف نیسان لطفش گلشن گلشن تازگی
بر صفحه ریخته * زال چرخ تا از بهر رایش تار و پود شعاعی
نیافت * لباس روشن ضمیری بدر را بنکوی هلال
نبافت * حیثیکه سلطنت یکتا در دو سه جای این چار حد
به پنج نوبت زدن شش جهت گیری نه برآورده *
اگر هفت کوکب هشت مرتبه التماس کننده چرخ را
بچاکری قبول نخواهد کرد * در جشن سال گرهش رشته
عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن * و در
هنگامه و نشش گوهر حیات ستبکاوجان را گرانی امید
پاسنگ میزان گذشتن * چون خواصانش بسرخی
هولی در آویزند * ماه آفتاب سوده شفق را بر هم ریزند *

اگر دایرهٔ افق بساط خود را بخط استوا نمی داد *
مبالغه های همتش در تاب حوصله شبیه نمی افتاد * در
خزان خانهٔ قسمت زر چشم براه که سکه بنامش
می زند * و در خطبه گاه نصیب شیر گوش بآواز که فاتحه
دولتش می خواند * بذوق ایوان جلوسش سوزنی
سفید صبح بطول و عرض پرتو دل بسته * و بشوق
مسند سلطنتش گاو تکیه سبز فلک بغالهٔ مهر و ماه پیوسته *
چه پرستاری تختش تخت سلیمان ثابت قدم * و بهواداری
تاجش چتر صاحب قرانی همه جا علم * مثنوی * اگر قیصر
وگر خاقان چین است * ز کشت طالع او خوشه چین
است * فلک را از ازل شد در حظیره * برای او
جهانگیری ذخیره * قضا دارو در این صندوق خانه * ز بهر او
بساط خسروانه * نگشته چون نه از دولت او را *
جهان یابد ز دوران تخت او را * بعهد او ز چرخ
آبنوسی * جهان را هست روز عشرت و عروسی * ز کشت
مهر او فردوس گاهی * ز چشم قهر او دوزخ نگاهی *

بالا زیباست تاج و تخت شاهی * که دارد بر جبین نور
الهی * اگر پیشانیش را گل به بایند * دوکان انبساط
خود بر چینند * خرد گشته بسی در بهروزیاری * بدین خوبی
ندیده شهریاری * بمقتضای الاسماء تنزل من السماء
اسمش با مسما است * و آثار شجاعت از جبههٔ خورشید
سیمایش هویدا * در عرصهٔ جنگ که بساط شطرنج
مردانگی است پیاده اش از فیل رخ بتافته * و منصوبهٔ
نصرتش با اسب تازی فرزین نهاد و آن خیال بیافته *
در میدان زبر دستیش بازوی کهکشان زیر چاق
بستن * و دریای ایوان داد پرستیش غرق‌دان در
معرض شکستن * اگر موج تیغش از شور دریا ابر
ترش نمی نمود * و دندان ارهٔ پشت نهنگ باین تیزی کند
نمی بود * کباده اش بمرتبه زورین نیفتاده * که پیش او
کمان همیشه نور چرخ تواند سفید ست * در کمانداری اگر بکاکل ربائی
پر پرداخته * از جمیع اندازی ها بهر موی زاز عجب پریشانی
ساخته * تا رایت رخش انگشت نمائی خود نکرده *

همانا آن سپهر فتح را کسی ندیده * برسائی اندازه کمندش
کرنکار عزمش را انشاء خرابی * اکاو سمندش کاو زمین را نالهٔ
بیتابی * سر گردون اگر بباد گرزش نخستی * مغز صبح از
دماغش برون نجستی * سپهرش ابریست ستاره نماو *
خنجرش برقی است راست او را سوی * چو تیغ جهانتابش
آید بکف * نماید مه نو ببرج شرف * نگهه چون نماید
به تیغش گرو * غم کهنه از دل برد ماه نو * زبس غوطه در پرتو
زرف زد * ازین مه توان سالها حرف زد * بجز تیغ آن
اوج پیما قدر * مه نو که دیده به پهلوی بدر * سنانش
بعشر نگهه ترک و تاز * فروزنده شمع بودی گداز *
کفش ابر نیسانی غرب و شرق * سحاب کفش را اندک
رعد برق * چو تیر بدستش ز ترکش بود * گمان فلک
در کشاکش بود * گذارد به تیر افکنی آنجناب * نشان
از گروی مه و آفتاب * جهان شد مهذب به ترتیب او *
بود عقل کل خورد ترکیب او * در بهارستان استعداد
نهال وجودش سرسبزی کمال نپذیرد * که بسایه التفاتش

بی برگی دانش نهال نشود * تا قاری عندلیب بمدرس
طوطی نطقش سر نکشید * شان نزول آیات مصحف گل را
خوب نه فهمید * و تا فاخته از دبستان بیانش حق سرای
نیاموخت * چراغ نالهٔ خداجوئی را در خرگاه سر نیفروخت *
باهتمام نسیم پرهیزگاریش برگ نمی آلود پاکدامنی
یاسمن * و باستشمام رایحه صلاحیتش سوسن سیه کار بنامه
سفیدی نسترن * سرزمین شفاعت را اگر با بروی
خوب سبز نمی نمود * آتش جهنم لاله بر هندوی داغ بر
نمی بود * بذوق کاشتن تقریرش مدرو کاغذین بال نامه در
پریدن * و بشوق چمن تحریرش طاؤس یکدست خرام
خامه در دویدن * اگر قلم بقطعه نویسی نمی افراشت *
دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت * و اگر نام کاغذ
مشقی نمی برد * ورق آسمان مهرهٔ آفتاب نمی خورد *
مشعله اوراکش از دودمان آتش طور است *
و طبع پاکش از سلسلهٔ رموز بخش منصور * سنوی *
زوایای ناسوت آفرینش * فلاطون را دهد تعلیم بینش *

دود بر هر طرف چون موج بحرین * ز چشم او رموز نکته العین *
پر قاموس بلاغت بسکه در صفت * مطول را تواند مختصر
گفت * ده چون درس قانون بشارت * کند کار اشارات
از اشارت * بود بر فرد لطف کبریائی * خطش را کرسی
عرش آزمائی * بچشم آنکه تحریرش مطالع است * فلک
یکنقطه نشین شجاع است * مطیع او است دارای معظم *
مرید اوست ابراهیم ادهم * وزاین عرفان سرائی رمز
الهام * بود از مخزن اسرار تا نام * بسم الله الرحمن الرحیم *
* بیت * ای جوش دل صراحی و جام از تو * شور و شر
نقل پخته و خام از تو * در میکده چون باز شود چشمه خم *
آبی که بهر سبو دهد کام از تو * شب نشینان بزم سخن
بشراب حمد خانقاه سرخوش اند * که ساقی خامه‌اش پیاله
ماه را از باده مهتاب لبریز ساخته * و سحرخیزان مقام
گفتن سرو دستگر صانعی ذوقی اند * که مطرب قدرتش
دایره چرخ را از پنجه آفتاب گرم نواخته * از پیمانه سکاین
انعامش خاره لباسان کوهسار در از افتاده سیاه مستی

نشاط * واز چغانه طوفان اکراهش آبی قبایان دریابار
بموج در آمده تازه کی رقص انبساط * بتاثیری شوقش
عرق شبنم بر اندام گل قدکشش دویده * بتصفیر نی
ذوقش سبوی غنچه در مقام بلبل نواسنج رسیده *
لب پیاله با علام اد اکویاء انا اعطیناک الکوثر * وگوش
صراحی بالهام او شنوای فصل لربک وانحر * سبوی *
بدرفت گر ز لطفش بنودی سر دوش * نگشتی بقانون حق
نوبست پوشت * تن نی جواز بند او تازه شد * نفس
در رگ او پیش پرواز شد * زسوز فغان های مجلس فروز * کند
عود را دامش عود سوز * بدریوزه آن نوا بخش دف *
نهد کاسه طنبوره بر روی کف * خم باده را خاک سازی
ازو * سبو را کند آبیاری ازو * بدست چمن داده
از گل ایاغ * که بلبل ز هر گل شود تر دماغ * غم ارغوانی
چو سامان کند * بزنجیرش از عشق پیچان کند * برانگیخت
جوش ز مینائی سرو * که صد رنگ مستی دود بر تذرو *
بفرمان او در کف می گسار * گل و جام گلبن شده در زمین

بهار * بهارست و دور می بیغمی * توو خشکست ساغر
گوشی جو رمی * از انشاء خاک چمن چمن سر خوشی
زنگار رنگ دمیده * از مستی آب گلشن گلشن تر و تازگی
گوناگون رو ئیده * نسیم کنار در خمخانه هوای شراب
سرخ می رساند * و شمیم صد برگ در شیشه فضا باده
ورد می چکاند * شاخ درختان به گل هم کاری خبر دست
قوس قزح داده * پر طایران برگ سبزه هم چشمی در
طرهٔ شمشاد نهاده * گل سرخ گلاب اگر که چه باغ سعدت بجاده
نمی نمود * الورد الاحمر من عرقی ورشان اوصاف رنگی بود
* غنچه اول رنگ نامهای تو گل خرمی بدامن کشیده است *
هر کمای راحت خویش را چون آل عبا یکجا جمیع دیده *
از عکس لاله عذاران چمن پرده سحاب گل بندی * و از
پرتو آتشین رویان گلشن دایرهٔ آفتاب ورشتی *
مطربان مجلس باغ ترانه فادخلوها خالدین از نای منقار
بر آورده اند * مغنیان محفل راغ زمزمه هذه جنات عدن
بموسیقار بال آورده * ماکوی بی ثقل نسیم در کارگاه

اطلس چپ و راست میدود * و شانهٔ بی وزن شمیم در
تار و پود کلتحای سنبل پس و پیش میرود * جولاهٔ نامیه
اگر بدین قماش رخت سرسبزی خواهد بافت * تر از
شاخچهٔ انبیاعش در دوکان نهال ر ونخواهد یافت * لوله
پانچ غنچه را از نزاکت بچوب کرخار گل چه کار * و پرکاله
نسرین را از لطافت بذرع پر بلبل چه بازار * خیاط
رطوبت هرچند رفوزن مرحله برگ رسانی انگیخت * رشتهٔ
نرمی در کف خورشی هنرش بمقدار کرهٔ شبنم نگسیخت *
از خلعت کاری بهارتن سرو و صنوبر عریانی نکشیده *
و از تشریف باری نیسان بدامن شمشاد و عرعر
برهنگی ندیده * جامه فیروزی تاک و چنار از بخیهٔ تازکی پرکار
جامهٔ زمردی * تفسیر والله المرجع والماب از چهره
گلزار معلوم ترجمهٔ انزلنا من السماء ماء از جبههٔ سحاب
مفهوم * باران شانه بموی سنبل گزاشته * و شبنم
آیینه بروی گل داشته * موسم تر و تازکی نهال * و هنگام
سرسبز شدن شمال * موضع پیمانه رسانی لاله * مقام

سرخ روکشن ژاله * گل کوزه ساقی را سیراب
شده * که چون شقایق جامش بر دارد * سبوی * بده
ساقی شراب ارغوانی * که کرد لاله گون رنگ خزانی * بهار
فیض دارد شیشه تو * بود ریزش چون نیسان پیشه تو *
درین موسم قدح میروید از خاک * صراحی میدهد
از شاخ هر تاک * اگر دودی بباغستان درآید * برنگ
دسته ریحان بر آید * ازان نسرین سحرخیزی امید
است * که از صبح سعادت روسفید است *
بیا مطرب به بلبل شو هم آواز * دف گل کوک کن
باپرده ساز * زند گر غنچه حرفی از رخ گل * برآید از لبش
آواز بلبل * زرود بوستان بشنو ترانه * که شد موج
وحباب او چغانه * به نیشش خار زین فصل طرب خیز *
کند گل زخمهای نغمه آمیز * بمن ده ساز برگ گفت وگو
قرض * که وصف گلشن می خواهد قرض * درگاه
پیر مغان بمرتبه عریض نه گشته * که سقای سحاب در آب
پاشی دریای عمان را خالی نکند * واستان می خانه بدرجه

طویل نشده * که فراش آفتاب در خاک روبی
بجاروب شعاع زاوره هم نشکند * راقمی که بدرستی
همه جا بر شکسته نویسی گذاشته * در تحریر وصف نیاید
درستی خط مثل گشته * نجار کارخانه فلک دانست این
قصر محتاج ستون نخواهد گردید * اگر همپاره بال
بالک درخت سدره و طوبی را در باغ می برد * معمار کاخ
آسمان ترا بر طاق بلند گذاشته * به جهت ایوان طرح از
رواق این عمارت برداشته * وغدغه تاک حوادث
را چون دست پناه طاقی بدرش رسید * از حلقه اش
صدای قمن دخله کان امنا شنید * چون کتابه نویسش
طلای رواق نشینان در دوات ریخته * بر تحریر سقاهم
ربهم شراب طهورا کلک یاقوت انگیخته * نقاش
مانی رقمش را پایه زور قلمی دست نداده * که اگر
نسیم در دیوان نشست کند تصویر تواند استاد *
چرخ بمشابهت خم باده فیض ساقی خاق و دهر * قمر
بمشاکلت قدح لبریز نوربخش ده و شهر * ناهید بذوق

وخمر رز پرده چنگ بسته نگار ساخته * عطارد بشوق
پسر میغ بزلف بنازی سطر نامیه پرداخته * مریخ از نکهت
شرابش علم بتسیر گیری بیشه فلک * خورشید از
رایحه کبابش دلبر در تیغ کشی سما و سمک * زحل
بیکرنگی دربانش سیه بست رفعت گردیده *
مشتری بیک جهتی معانش باوج نشاء سعادت رسیده *
واعظ منحرف طبع که استقامت راه میکده را از خلق
نهفت مشارالیه هذا صراط مستقیم راچه طریق تواند گفت *
طراحی که پیالهای چینی قلم برداشته * بر دور هر پیاله چند
بیت باین رنگ نگاشته * مثنوی * چون صراحی خون ما جوشیده
از بس با شراب * کی تواند شد بزم می کشان بی پا
شراب * گر ز تیر غمزه اش سیخی تواند یافت دل * بهر تعظیم
کبابش می جهد از جا شراب * چشم منت را ز بخت جام
گیریهای ناز * میرسد امروز نشاء گر خورد فردو شراب *
* خال چون در سایه لعبت بجوید برگ عیش * می تواند
یافت از پائین گل از بالا شراب * تا جرا یران حسن از

شانه سازد کشتی * گر بوسه و زلفت آرد از لب دریا
شراب * در دمیدن تا سیاه چشم مست گشته اند * می چکد
از آهوان بر دامن صحرا شراب * کی بود با نامه او یک قلم
کیفیتی * تا نریزد در دوات خویشتن طغرا شراب *
شراب داروی نیست * که اگر طبیب چرخ پان بر وارد *
استخوان دو پاره صبح را بیک جرعه درست سازد *
چون عکس جامش بجون گرمی بدایره افسرده دل
تافته * بکر لخت لخت شفق سازد وصل خاطر خواه
یافته * قاری مصحف گل که رفعت سرو مینار امیدانه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء در او رشان او می خواند * سایه
قرابه شعاعی بر زمین بینداخت * که هر ذره خاک را
آفتاب نتوان ساخت * تا نطبه بغداد و خط بغداد و جام نسبی
دارد * در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاه نگذارد
* هر گاه پیر گردون را از صبح کف مستی بر دهن است
* بقدح شراب جهان آرا صحیح سازد جو خویشتن است
* اگر فلاطون در زمین صاف گردون می عبور می نمود *

از دولت پافرو رفتن به بالای دو هر قدمش خمی می بود *
قم قم سبوها پیغام مناسب الهام غیبی * قلقل کدوها
قائم مقام وحی لا ریبی * پسته دهانی که به تماشای می مینا بی
پرواخته * بادام چشم خود را نهال پذیرای نشاء ساخته *
زهادی که بدین محیط فیض پی برده اند * ربنا ظلمنا انفسنا
را جای خود شمرده اند * کاخی که در هر امکان تواند شد می خانه
است * و ظرفی که چشم ها را امتحان تواند گشت پیمانه *
اگر درین مصطبه شکستگی بمینا رسیده * اذا السماء
فطرت هویدا گردید * چون از زخمی بقرابه شراب
ز روروان گشته * والشمس تجری بمستقر لها بخاطر گذاشته
* چشم صراحی بر دست می فروش که بپای خمچه اش
می رساند * و گوش پیاله بر آواز باده نوش که
بشربه اش می خواند * عطسه شیشه را انشاء صدای
صاحب بیان * و صیحه بطک مژده ندای جبرئیلیان * سبوی *
بینا ساقی امشب بمیخانه بین * چراغان مینا و پیمانه بین *
سپهر دست این کاخ فرخنده پی * بر و جشن مرتب ز خمهای

می * بود باده خورشید این آسمان * قدحهای نور ابنش
اختران * چه باده صفا بخش صحن چمن * طراوت فروز ایاغ
سخن * قدر پردهٔ عیب ورنای خم * که سازنده اوست برلای
خم * مغنی بیا سیر میخانه کن * شراب طرب را به پیمانه
کن * در و بحجری گه کند ساز و دو * شود از ترنم فروزی
چو عود * بود زین مقام پر از اهتزاز * چو کشکول غیچک
قدح نغمه ساز * زبس خاکش از روی کشته تر *
هکال صوت رو شده از بام و در * بکل چینی نغمه گردد
دو ماه * که بر چار دیوار او پنجگاه * شد از فیض میخانه صحرا و
شهر * مقام بساط طربهای دهر * محلهٔ نتوان دید که شامه
تعریفش صدای رود نگیرد * و بکوچه نتوان رسید که نامه
توصیفش آواز دف نه پذیرد * بمقتضای لکل مقام
مقال گوشه نیست که قوال پرکار خالی ماند * و شعبه
خوان صوت عمل بست را به پاسد آوازکی نرساند * روزی
نرود که مطربان ترانه بمعاینش نفرستند * و شبی
نیاید که مغنیان ترنمی با مستقبالش روان نکنند * از زر شاه

آواز کل نغمہ بمقام دست تشدن رسیدہ * واز پردہ
ہا از طرح زخمہ سبز آہنگ نمایش کردیدہ * عود را
طربہای نغمہ اگر بآب نمی انداخت * پایش ازگرمی ہنگامہ
بنفرو میکداخت * قانون در صفحہ طرب بمسطر سازی کف
کشودہ * واز قلم مضراب در تحریر صورت ید بیضا
نمودہ * طنبور را گر سربند خود بدست مطرب نمی داد *
و ترانہ را از دولتش از پردہ نمی افتاد * شترغو ہرچند
بسرکشی مضراب زمام خود کسیخت * از مقام حجاز
نواز بہیچ راہ نمی توانست گریخت * دوتار کہ از
لب کشاد یکتار خبر ندارد * قول ان مع العسر یسرا
چون بزبان آورد * موسیقار قطار چارہ زنی را نفع
نکذاشتہ * بآب آن کاریز از کشت نغمہ حاصل
برداشتہ * چنگ کوزپشت اگر کج نہادنمی بود *
بہ تعظیم زخمہ مطرب قامت راست می نمود * نای درین
مقام است کہ لب برلب مغنی گذارد * وبہ انگشت
خشک شہرہ بوسہ ترشمارد * غیچک بزرگ وکوچک

فوج غم را قتال ساخت * و از تیر افکنی کمانش دو خانه را
یکبار باخت * رباب از ضعف تن سر بزانوی مطرب
نهاده * و از بی مغزی استخوان مضراب بیه سستش
افتاده * ارغنون که بصوتش روح فلاطون تازه است *
در علم تهی داشتن صندوق پر آوازه است * رود ساز
برگ فسون آهنگ یکبار آمیخت * و از آب
خشک بند صدای تر و تازگی انگیخت * دف چنبر چرقد
سفره چرمین در میان گسترده * و بر کنارش غذای
بغیر طپانچه نخورده * خنیره بسکه رغبت شراب سرود
داشت * پیش ساقش بیکدست دو کدو کذاشت *
صندل با آتش ذوق غلغان جوشید * و صداهای خامش
به پختگی رسید * تال که تن بسرود و پیمائی داده است *
در مقام نشاط افزائی باده است * مثنوی * طغانشه
شاه بر سر تخت جام * کند کامرانی چه صبح و چه شام * بر آید
بدین تخت پر آب و تاب * نهد بر سر خویش تاج حباب *
چرا شاه حسنش نخواهد کسی * که دارد سپاه طراوت

شبی * ز گل گشته کرسی نشین ایاغ * که می سوزد از عشق
او لاله داغ * چو انگور این باده ریزد بخاک * کشاید بر
چیدنش دست تاک * مصفا شرابی که بی کذب و لاف * بود
در دروشن به از صاف صاف * شرابی که از نکهتش انجمن *
گل عطر خوشی افکند بر چمن * حبابش چو بزم خود از شمال *
طرب ریز افغان شود هم چو بال * به بین جام را ابهام این
شراب * بدیدی اگر بدر را آفتاب * بدر از مشابهت
رویش بشرف پرستش رسیده * و هلال از
مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمای دیده * تا
سواد زلفش بیاض گردن نیابد * رمز تولج اللیل فی النهار
از ابهام بر نیاید * و تا درستی چهره اش بنازکی خط نهفت *
کنایه تولج النهار فی اللیل وضوح نپذیرفت * در انجمن
وصالش چراغ مهتاب بی پروانگی راه ندارد * در چمن
خیالش گل آفتاب بی عندلیبی پا نگذارد * و خبر زکه پسر
یعقوب را به نظر در نیاورده * بشوق دیدنش از
دریچه قدح سر بر آورده * شاهد گل آرزو صدهم مجالس

بودن * ندیم بابلبل هوسناک مصاحبت نمودن * تمکین
پاسنگ شوخی نگاه * راست مرکی تابع کج کلاه *
نزاکت شاهزاده سخن * ملاحت نمک پرورده دهن *
بخشودن چشم مستانه باز کردن در میخانه * ماه نو ابرو
با آفتاب هم زانو * کاکل عنبرین شمامه دشت چین * مشکوی *
گلستان غنچه از باغ رویش * چمن برگی زنخدانستان
مویش * قدح در دست او از لاله کاری * بود سرمشق
جوی نوبهاری * شراب از پرتو آن ماه پاره * کند هر قطره
خود را ستاره * نگاهش تیر دوی ترکش باز * خدنگ
غمزه اش در عین انداز * کند یاقوت بهر یکتایی *
به پیش لعل میگونش غلامی * به دفتر بندگی سودای آن گل *
طناب از طره خود بافت سنبل * چو وصفش را قلم بر صفحه
بنوشت * سخن از لفظ تخم نازکی کشت * با تعریف
معنی هم زخانه * توان کاریز شد بر روی نامه * معمار خلقت
خاک وجودش را با آب چشم نور سرشت * و کاتب
قسمت خط ناصیه اش را بکلک مژه حور نوشت * اگر

نقاش صنع سفید آب لعلی از گوهر یاقوت بکار می
برد * خامه ایجاد در چهره کشائی او برنگ لائق بر می
خورد * هوای گل رویش نمکی است در دوست
پر افشانی عندلیبان * و فضای سنبل مویش میراث
در کف باکشائی فاختگان * واللیل اذا یغشی سوگند بست
بشب زلف معنبرش * والنهار اذا تجلی قسمی است
بروز چهره منورش * پردگی سرودی که از و او در رخ
پوشیده * بمقام دم سازی او بی حجابانه دویده * گل
برگ لب آهنگ بابلبان کشادن * مغنی سرود بیاد
ستان دادن * نسمی که بچمن رخسارش در آید * از
عهد شناسی خرمی کی بر آید * بشوخی آن خوش آواز ادا
* به تماشاین دل و جان فدا * از مشاهده کار خرام
هوش تمام * کاکل مشکین سراسر گرد چین * از خال
هلال تا ابرو * تفاوت نه یک سر مو * بسوی *
بعشق آن بت مرغوله پرداز * ز هر تار ست چاکی در
دل هناز * لبقام غنچه گیرد خار مضراب * کند چون رود

زادهم سازئی آب * زرنگین نغمهائی دل خراشی *
نی از لعلش که یاقوت باشی * اگر مشت خسی
باعذروف او * گل خورشید گردد از کف او * بیاد
نیلم خانش زمهره * سده تسبیح تار چنگ زهره *
خط عنبرش به ریحان داد تعلیم * که گلزار در رقم از دامن
جیم * شقایق بی خطا از کف باغ * بود مجموعه از
آتش داغ * گل رویش از آن دور نگ ماه است *
که رایت نور بزم صبحگاه است * بسم الله الرحمن الرحیم
سیمین ورقی تا نسیم دادند * وانگه ز الد دوات عنبر نسیم
دادند * در باغ سخن برای زیب سر کاک * کلک سه
صبح شاه دیهیم دادند * یعنی اورنگ نشین ملک شریعت
پروری * دیهیم گزین اقلیم طریقت گستری * صف
آرای لشکر اسلام رایت * و مقهور نمائی فوج کفر
حمایت * قهرمان کشور خداشناسی * و حاکم دادن
دیار حق آشنائی * داور فلکستان و خدیو چرخ
پاسبان * قمر احتشام عطارد نظام * ناهید اشنا خورشید

بساط * بهرام صولت برجیس دولت * کیوان کلاه
مریخ تختگاه * مستوی * شاه عالم کبیر زیب تخت
گراوج شرف * سایه اش را آفتاب آرایش افسر
کند * بهر دربار جلالش فیلبان روزگار * فیل گردون
را اثر صید از شفق زیور کند * تا زچشم بد به پایه رخش
اقبالش گزند * آسمان فکر سپند از دانه اختر کند * چون
بساز و صمرالی از هما و هماله چرخ * فرش راه هستی را
زصبح عافیت مرمر کند * تا هی آرد عطار و فرد مهروماه
را * منشی رای منیرش کی قلم رااثر کند * بسکه می سازد
عبیر دولتش مهر و قدش * می تواند طفل شبنم را
مالک عنبر کند * صفت زمان جامع ده عقل میکرد و رقم
* جای آنداره که هر یک را خرد از بر کند * در بخششش لاولی
کفی نه کشوده * که دریا را از مرجان چهره خراشی سرخ
نگردد * و در ریزش جواهر دستی نیاورده * که معادن
را از فیروزه پشت کوبی کبود نشود * و از ترس
دلیری عطایش زهره بموجب الذی لایزال است

حبلش زوال نپذیرد * چون نشان درگوهر اقبالی
نصیحت باور نگیرد * ودر ایوان بخششی چون از وقوع
صورت لایحتاج زر پاشی می افراخت ودو دست
بر طاق بلند گذاشت * نقرهٔ صبح اگر لیاقت سکهٔ
عطایش با خود می دید * از میان خزانهٔ گیتی خویش را
بکناری نمی کشید * چون گردون بدرگاه کج راه میرود
خود را هم کاسهٔ یک کاسه هم کاسگان او نتواند
شمرد * مثنوی * روزیکه شد از پردگیانش
ماه بیند * ظاهر نشده پرده قفل قدرتش می عید * خورشید
چو گشت از شرف خازن او * وادش زخط شعاع
یکدسته کلید * در پای ایوان رفعتش رعد پادشاست زخم
خون چکان برق تن * ودر سرایوان حشمتش ابر دانه
خواهیست * پلاس سیاه باران ده گردون * باشاره
نسیم معدلتش خار ناخن از کلبن بال تدر دود ر
نشین * وبا بیای ادیب مرحمتش لوح صبر باز از ابجد
وفا سهو الف گزین * اگر بحسب الهر من الایمان *

مانع باغبان حراستش نمی بود * گربه پیدا و از کمین گاه
طایر آن باغ اخراج می نمود * در ایام انجابتش دشتیان
فساد اندیشه را آلات سیاست از تن میدرید * دور
زمان امن نشانش کوهیان فسادپیشه را دوات
انتقام از بدن میبر وید * باج گزاری گیاه آهو را از خط
پشت گرفتاری کنده روداده * بخطاجستن بطرف ماه
پلنگ از حلقه زاغ بزنجیرخانه افتاده * روزی که گلگشت
صحرا می نماید * هر گیاهی را از این سخن بزبان می آید *
* مثنوی * از عدل چو گرگ میش رخنازه شده * در
دست غزال رشتهای پاره شده * بازوی شکفته شیر
خوابیده به پشت * آهو بچه را نایب گهواره شده *
چون شیر فولاد قیمت که از کاخ بنام جوهر معنی می آرد *
در بازگاه رخش راهین شمس برکاهی جوهر خدمت
ندارد * در طویله سمند اجلالش اباق سپهر بگرگابه هلال *
و برزمین توسن اقبالش نهال گیتی در خوابه ماه و
شان * سوار یامت که یکتاز آفتاب از سایه اش میگریزد

دلیر نیست که بهادر مریخ از بیم باو نمی ستیزد * و
آسمان بیکرنگی سپرش محیط آفاق گردیده * و کهکشان
بیک جهی تیغش از شرق بغرب رسیده * حلقهٔ کمندش
با دایرهٔ افق هم وسعت است * و چوب سنانش
با خط استوا هم استقامت * کمانش دو عالم را
یکگوشه خانه چله شمرده * و تیرش ششجهت را یکجا زیر
نشان داری سپرده * اگر زه بانیش در مقام
چه ید بلند صدای نه نمودی * قول وفیه باس شدید اکوش زد
مخالف نبودی * خنجرش را دسته نظاء ظفر بی تلاش * و
زرهش را دامن های فتح بی پرکاش * ستوی * رخش
بسوی آهوی چون سبزشده * سرخیل نجوم دوست
آمیز شده * گردید از کهکشان گنبذ چرخ * روزیکه نشانک
او صدا خبر شده * چون بحسب علموا ابنائکم الرمی نشاندار
تربیت کردیده * علم تیراندازی را از صغیر سن بقصد جهاد
اکبر ورزیده * در قاج زنی کمان باب تازگی زدش چشم
زهگیر لبریز * و در تیر افگنی انسان با آتش آمدی گندش

نی پر خانه دو دخیر * عقاب تیرش چون شاخ کمان بوده دل
عدو سر کشید * بر سر خواب پیکان را به جهت نثار دریای
خود ریخته دید * صید یک از پیکان خدنگش زخم بر دارد *
زهر بار را مرهم راحت شمارد * دقیقه گیری بمرغ هوا
بسته * پرنده از کمانش غیر تیر نجسته * اگر چست بال
تدرو رو بگریز و می رسید بدل نزدیک او دور بود
* والا در قربان شدن آن کوتاهی نمی نمود * پی کمانش
از نیله گاو سپهر است * و شاخ زه گیرش از رود آهوی
مهر * چون کف بسرعت تیر اندازی گشوده *
تیر آخر بر تیر اول سبقت نموده * بسوی * آن
چاشنی کمان آن صاف خدنگ * سیر آب حلاوت
است پایکان ده رنگ * بر گوشه چوبک نی از ترکش
آورد * شد نیشکر از مهر گیاهش صد رنگ * هرگاه حضرت
صاحب قرانی بفر یاد فضایل زبان گشاد * بموجب
الولد سر لابیه داد و جامعیت و کمالات واد * حکیم بوعلی
که از دولت مقاصد سقا بر مسند افاده می نشست *

اگر قانون اشارات ورومیدیه کمر باستفاده می بست
* دیبای العالم امین الله که صورتش بمعنی رسیده *
خیاط علم یزل بر قامت والای او بریده * بند قبای سبزش
سبزه ایست از گلستان تجرید * و کمیسه پیراهن کالبدش
غنچه ایست از بوستان تفرید * ولالتش راه از خود
سفر کردن پیدای گم شدگی * وبی هدایتش منزل بحق
وصال کشتن و دور شده نزدیکی * شخصی که در چاه ذاری فکر
بنور این فیض علم اندوخته * قواعد ارشاد را مریدانه از مدرس
قال آموخته * اگر متن مطالع آفتاب بشرف شرح او می
رسند * حاشیه افق بدولت وضوح آن ابهام نمی وپد *
رباعی * گر قطب شمالی همه جائی گردد * در طوق کلاه او
هوائی گردد * زینسان که بسر پرستیش اوج گرفت *
جا دارد و اگر فلک بجائی گردد * چون حدیث علیکم بحسن
الخط را بکتابم رعایت نموده * ازبرای قطعه نویسی
کلفت مشقی بورق آفتاب کشوده * نو خطی که غمر در
پاو زبر جد فلک پرداخته است * در پیش مکتوبش

چون قلم سر خود بزیر انداخته * ورق نسرین هر چند بهم
بشبنم وار گردیده * از قلم نرگس نژادش سرزنش
ناهمواری کشیده * ته و بالا شده قلمش بعکس دوران
آسایش گیرد * زیر و زبر گشته رقمش بخلاف آسمان
دامن پذیرد * دوات سیاهیش معدن نیلمی است بی
عیار برون * و حقه سرخیش کان یاقوتی است بی جرمش
درون * چین خامه اش چو پرکار با خط مهری وارد * چه
عجب اگر برای نقطه پای وار دایره کشاده * تخامه
زبردست طالعش چون رقم را در جلوگاه دیده ورق برای
نشست * حرفش کرسی از زیر خط آفتاب رخان
کشیده خوشه گشت * تحریرش در و کرده دامن ناخن گل
* نخل باغ تقریرش پر آبش دیده اره بال بلبل *
* رباعی * چون خامه و حدیث پیدا شده است * مجموعه و نشاط
دلها شده است * از مسکن کنش نا واسطه *
در هر قلمی بنا کره وا شده است * چون مشعلچی
سپهر در شام بارگاهش کمر بخدمت بسته * صبح را بسر

مشعل زرین آفتاب پیوسته * اگر شعاع آینه سطور
نظر نمی بود * سکندر و الا نگاه بکوره سازی آینه کیف
نمی کشود * از لب روافش بیان فان الجنة هي المأوي
صورت بسته * و از ابروی طاقش ایاي لم ایخلق مثلها
في البلاد موقوف پیوسته * شمسیه بودن رفیعش بدرجه
روشن نیفتاده * که آفتاب خود را تاریک شمارده
* و کتابه حجره و سقفش مرتبه طول رقم نداده *
که عطارد بعرض آن نماید * بذوق فالی شفق طراوت سوزنی
کهکشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته * وشوق بند سحاب
لطافت گاو تکیه آسمان بعلاقه مهر و ماه پرداخته * از
گاو زری سند کیوان سیاپیمیش چشم خانه باغ ارم
گردیده * و از نقش فیروزی پرده ناهید لقا در آوازه *
و صورت بلبلان رنگین گزیده * سنوی * نه گشوده
باین پرده چو جنت در عیب * بسته نشر نقش چمن
مشرق جیب * گل کرده بروی کارش از کلک قضا *
هر نقش که بود در ویش مرده غیب * در سرا

بستانی که دوران بساط عیش او گسترده است *
نوبهار خویش را از جملهٔ خزمستیان کهنه شمرده است *
بهاء قهقهٔ قدح صهبای گل سبوی قلقل انگیخته * و مطرب
نوا خوانی چغانه سنبل در آویخته * اگر می وحدت
با ساز چنگ آمدنش عهد می بست * صوت مثنی اسم
شرابا طفوره مقام می پیوست * از دریا لبش بط
شراب مرغابی بجرعهٔ پرواز * و از حوصله داریش خم
سحاب باتر شح سبو هم انداز * یک مزکی نقلش میوه
درخت طور منظور انتظار * و همچنی کبابش مائده
خوان تجلی ملحوظ افتخار * بزور بادهٔ خرمی شیشه‌ها بالیدگی سرو
یافته * و بجوش نغمه شگفتگی سازها برقص طاوس شتافته *
صفحهٔ شش جهت منقش برنگینی صدای مطربان *
هفت فلک منقش بطراحی صوت مغنیان نغمه
سرایان * چون لب با آهنگ زمزمه گشوده آمد * این
ترانه را بزبان خطاب ترنم نموده آمد * بیت * ای ذهی
بپیش روی تو سوخته شدی * دوران زنی مقام هم

عیشش آن خسرو دین * پاشنو سحرگاه کف اخلاق
گزین * زان پیش که آید باشش حرف دعا * آمد
بزبان استجابت آمین * نگاه بند عزو بهن معنی غیبی * و چهره
گشائی شاهد لاریبی * بسم الله الرحمن الرحیم * کاسه
فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چند صحب گردید *
غنچه خطاب تذکرة الاحباب بر شگفتان رسید * سنوی *
طغرا تا کی تیغ زبان تیز کنی * در وصف شهان
سخن جلوه ریزان کنی * آن به که بجای خفتگان دم
صبح * توصیف دو ازده سحرخیز کنی * پیر بقعه پاک
باطنی شیخ محمد علی بادهی به نسیم قناعتش سرخ و زرد
شاه بوادی خار پست کرده * و به شمیم ریاضتش تر و خشک
عناصر سنبل کوه سار گشته * زال چرخ هرچند رشته
شعاعی آفتاب را تافته * قابل بخیه دوزی خرقه اش
نیافته * چوب دعایش صندل درد سر گمراهی است
* سنوی * از روز ازل گشته طلبکار خدا * نشناخته
دری بغیر دل یار خدا * از گوهر ذات او تمیز دهر گز *

چون دانهٔ تسبیح بکار خدا * نکته سنج مراتب عرفان بندگان مرزا امرخان * در دایرهٔ خداطلبی به نقطه ذات می تواند پی برد * در صفحه اسرار جوئی بحرفهای نیکوی می تواند برخورد * در آسمان اهلیتش حضیض را پهلو نشینی اوج میسر * و در سپهر آو بینش تحت را پایه همایون بالاترِ برابر * در جوی قلمش آب زندگی میرود * و بر سبزهٔ رقمش رنگ حیات میدود * مثنوی * مینای سخنش چو گیرد قلقل * دُروش بدهد مامه را انشاءمل * بر صفحه آواز نویسد بلبل * از خامه منقار بآب زرگل *

خویشتن صحفهای همه دانی حکیم محمد ضیا خراسانی * طفل خامه اش در مربع نشینی نقطه امتحان زیبنده * و مدور نامه اش در دانه چینی حرفهای آیات خوش اینده * از سیه چشمی دانشش خم فلاطونی دلنشین بادهٔ تحقیق * و از رنگی مدادش سیاه مستی خاطر سخنوار تدقیق * حکایت کهنه ملاقات زبانش تازه است * و ابیات بست بآشنائی بیانش بلند آوازه * مثنوی * شادا ست

همیشه خاطرش از رهٔ دین * یکدم نشود ز کار دنیا غمگین *
با او همه کاینات اگر عکس افتد * چو آینه هرگز نزند چین
بجبین * دانای رموز حادث قدیم حضرت شیخ عبدالکریم
در بیتی که هر وسی مضمون پردگیان ابهام نشسته *
در دو لخت مصرع بر شاهد ادراکش به بسته * خامه
فطرتش سر نوشتن طومار صبح فرو نمی آرد * و نامه
همتش چشم بر خط شعاعی آفتاب ندارد * ساز تکلمش
کوک قانون شریعت * و صدای لهجه اش سوای مقامات
طریقت * قطعه * آید بابیش سخن ز کام دل فقیر * از آنکه
از تکلمش محفل فقیر * نعلین بجز دوش در خلوت زار *
نقش قدمش دریچه منزل فقیر * قاطع یک راه
درویش عبدالله بمقراض لاریشه نهال تعلق را بریده *
و چون تشدید الله از شاخسار تجرد گل چیده * مقراضش
اگر بریدن خط دلبران کم می بست * قطع حسن
و نخواه ترا زین بر کسی نمی نشست * هر که با غنچه
کاغذینش را دیده * منت گلشن از باغبان نه کشیده *

غزل * گاهی کرونش بخط پر دلی پرواز د * الفاظ بریده
اش بخود می نازد * افند چو جوای خورده کاری بسرش *
از برگ گل باغنچه می سازد * تازگی بخش مراسم قاضی
محمد قاسم از خوشه رفعتش زال چرخ را سنبله
در دامن * واز اهتمام دهقان حشمتش پیر گردون را
نور در خرمن * باشنائی حرف ملایمش زبان از درست
گوئی بیکار * و بهر فزای وصف الفتش سخن با کام
خوشش هم خار * در جائیکه نسیم غرورش وزیده *
سبزه از طرف ریشه قد کشیده * سنوی *
داغ است عطار واز سخن دانی او * خورشید کباب
است از دل نورانی او * ابروی هلال تاقیامت نرسید *
در باب شگفتگی به پیشانی او * مقتدای سخن
پناهی حضرت میر الهی قصایدش آینه زار شاهدان
معانی * وغزلهایش جویبار طبعان روانی * خامه اش
بر نسب خامه قلم نرگس خط کشیده * ولیقه دواتش
از بهر تکی ریحان بر خود پیچیده * مداد رقمش از سیاهی

زلف سنبل است * و سر سخنش از سرخی رخسار
گل * قطعه * هنگامه طراز بلبلان سخن است * باریکی
حرفش رگ جان سخن است * هر کلمه نطق او بمحسود
داند * آیا به گفته اش روان سخن است * نغمه پرداز
یکدلی حافظ بزرگ علی ترانه معرفت را از مصنف
بهتر می خواند * و زمزمه حقیقت را از مولف بیشتر می
شنواند * از نهایت موافق در نغمه سازی بسرود مخالف
سری ندارد * و از غایت متابعت در خواندن حجازی
آهنگ عراقی نمی گذارد * در دایره انجام همه طراز
میگردد * در مقام استعداد همه نوع میر قصد * رباعی *
که قوت دل از کاسه طنبور دهد * که ظلمت دیده را از خط
نور دهد * الفاظ انا الحق که بود نامربوط * مربوط کند بدست
منصور دهد * کلیم طور سخندانی ملا ابوطالب همدانی * در
میدان اعجاز تقریر اژدهای قلمش با دوات سحر بیابان
در فتاده * در مصر ید بیضای تحریر نیل رقمش بطرف
منکران کوچه داده * اگر بتعریفش زبان گشایم

گهر به فکر قصیده باید بست * و اگر توصیف غزلش پر خیز م به ترتیب دیوانی باید نشست * چراغیکه از شعلهٔ طبعش افروزد * آسمان گرد باد را بسوزد * رباعی * کل دفتر خود ندیده باب سخنش * در میکده بهر بن شراب سنجش * هرگز نشود بصاب کردن محتاج * بابلبل برد نام جواب سخنش * زبدهٔ اهل صلاح محمد صالح جراح اگر زخم کل رفو پذیر می بود * نسیم به بخیه کاری او رجوع می نمود * اگر داغ لاله قابلیت مرهم میداشت * صبا مرهم علاج پیش او میگذاشت * میل غفلت زدائی اگر در چشم حباب باده کرداند * از سیاهی به پردهٔ غیبیه اش سفیدی رساند * حقهٔ جراحیش لبریز مرهم سازیش است * و نشتر فصادیش سرشار آب نوازش * رباعی * گر به چمن در دکان بگشاید * صد عقدهٔ شاخ ارغوان بگشاید * چون غنچه کند مداوی انگشت خویش * در وصف سرائیش زبان بگشاید * عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل گلزار سخنش از آب چار جوی رباعی تر و تازه * و سحاب

قامتش در بازش معنی سبحانی بلند آوازه * اگر بطرح قصیده و غزل می پرداخت * در یک قطعه زمین سخن صد بیت می ساخت * سه بر که بدو مصرع یک بیتش گفتن می خورد * در چار باغ هستی نام تر و تازگی نمی برد * رباعی *
چون ساز دو بیت گفتن آورد بدست * صد نغمه بچار تار مصرع پیوست * استاده نشد صوت رباعی بدو پا * تا نقش ترنم بمربع ننشست * مجموعه قوت و پردلی پهلوان شیر علی در درس خانه فقر دیو نفس را خاکمالی داده ست * و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده * پیشینیان این فن تلاش پس خزی او میکنند * نطع پوشان این عالم لنگ کمر اثرا می خواهند * کشتیش کر قضا و قدر است * در دستش آسمان سر زیر و پا زبر * رباعی *
کر سایهٔ دستش مه و خاک شود * از زور زمین شاخ بغم پاک شود * درهم شکنند بقوت بازویش * زنجیر کیاده گر ز افلاک شود * بسم الله الرحمن الرحیم * کریمه قلم خطاب این رقم دردناک ظفر است * کراز ما تم

افروزی باعث نوحه شاه و گدا است * چو بدرش خلق
نشان به تیر اجل * چشمک زده بر حیات رهگیر اجل
* نامید زکنت چرخ سپهر وازنی کس * کردو چو قلم
بقتال شمشیر اجل * روزیکه اکرساز نهال یعنی همایون
برشکال بساز کردن فوج گاها ارتکاب داشت *
و دلبر رقم سرکش به جهت لشکر نویسی قلم
زمردین بر فروز را افشان میگذاشت * یکه تاز نسیم
شمیم ان چمن تاخته از سبزه پایین عرض داشت زبان
بکشاده * که نهال باغ جهانگیری درکنار آب جمنه سپر
کرده بر شهادت از پا فتاده * بشنیدن این واقع خزان
تابر فوج خورجی را شکسته دلی رو نموده * که سوار
پیاده اش بر دست گرفتن سلاح شگفتگی قادر توانسته
بود * رعشه کدورت سپهر را از دوش گل زمین
انداخت * ولرزه کلفت دهقه را پهلوی سوسن نحاک
پیکی ساخت * سبزه شمشیر از غلاف زنگاری بر آوردن
دشوار گردید * وزبان رانیزه از زمین لشکرگاه بر داشتن

بصعوبت کشید * نافرمان بسبب ارتکاب غم از
بر زمین وجود دست داشت * وجعفری بجهت اشتغال
الم روغن هستی را از کف گذاشت * غنچه در این
هنگامه عزا بکلاه خود شگفتگی و سر ندارد * وریحان در این
ایام ماتم بخوشی و خورمی دلی نگذارد * و شقایق چار آینه
داغ را چون عکس نشاط بر خود حرام شمرد * وگلنار زده
شبنم را پرتو انبساط مطلق نام برد * ابشار گلستان
ترکش موج در کمان نماء جوی کج براست کردن نشان
داری گریه پرداخت * فواره بسان رمح علم شده را
از سر برد غم خود پائیده * و دواند از گاه کمند ترشح خود را
بجبال اشک ریزان رسانیده * حوض باغ چلقد آب را
از تن بر آورده غم یانی پذیرفت * و چون سایه لوای
درختان از کدورت بروی زمین خفت * نهر چمن گریبان
جوش مسکین خود را مسبک خاک کرد * بطریق شران
سیلاب از بی طاقتی بنالا بر آورد * بمثل از چاک زدن
سینه سراپا خویش را تار تار یافت * لاجرم در تعزیه خانه

چمن لطف موشکافان را شکافت * تاج خروس اعتقاد
قزلباشی شاه چمن در کنار نهاد * و در میان فوج خورمی
از غم به بریدن مثل تاج کلف کشاد * و گل جیغه
وار در این ماتم جیغه از دستار برداشت * و بابل
نافه دار درین عزا نافه عنبرین را درگاه نگذاشت *
شکوفه از عزا ریش سفید خود را کنده بدست باد
فغان داد * و بنفشه از قهر سنبل سیاه خویش را
بریده بر کف نسیم آه نهاد * گل کوزه درین تعزیت
از شبنم الماس باب خود آمیخت * و گل زعفران درین
مصیبت از زالۀ زهر بدامن خویش ریخت * لشکر بهار
سخن نامه ابر بارانی سیاه پوش گویه * کار خموشان
این فوج کرنای رعد بفریاد رسید * بابل نقاره فغان
را از نیل کدورت کبود ساخت * و فاخته نغیر منقار را
بانگ دل خاشور نواخت * نیشکر ساز و برگ نخابندی
کف کشود * و طوطی بخواندن این مرثیه آواز بلند نمود *
* مثنوی * خبر از رزمگاه آید که شاه صف شکن

آخر * بسوی ملک عقبی چون خدنگی از کمان رفته * بر تنگ
چرخ از یک تیر داد صد ظفر داده * چو بر پیکان فلک کرسی
بچنگ دشمنان رفته * نخورده هیچ گه خورشید تابان زخم
بر صورت * روایش از چه تیر آسمان چون خون چکان
رفته * چو افتاده ز پا آن شهسوار عرصهٔ مردی * بزور
گریه آب از دیده تیغ پردلان رفته * کمان در خانه خود
کرده ساز گریه و ماتم * بهر جانب فغان تعزیت از تیردان
رفته * بگریه گشت از چشم زره سیلاب خونباری *
ز چشم سخت چار آینه اشک بحر سان رفته * درون
را باخته خود سراپا آهن از کلفت * خروش زمهٔ فولادی
باوج کهکشان رفته * چرا رو پین نگردد از کدورت گهر ها
گونه * که رنگ حلقه از اندوه هم چون زعفران رفته *
پر وزه گفته از مرد کمان در قبضه گردون * چو باخنه زخم
جنگ سوئی پی نشان رفته * شهادت سرخ رو کرده
است چون گل سرخ روی را * از این گلزار خونریزی
برنگ ارغوان رفته * باستقبال از گردون دویده

لشکر انجم * چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان رفته * ز اشک فوج و سیلی خون فتاده شور در بطحا * که دارای سپاه حق پرستی از جهان رفته * پی تاریخ قیاسش یکه تاز خامه عاجز شد * نبودی گرد و کم گفتی سپهدار از میان رفته * ابر در هوای عزا خانه انقدر گریست که سیلاب بر زمین گردید * و رعد در فضا هم صدای آن قدر نالید که آواز بر آسمان پیچید * برق از جهت مکان ماتم چون اشک بقطره زدن پرداخت * تخت مرصع گلشن از تندباد زیر و زبر گردید * و چتر زمردنارون از صرصر کدورت نیلگون شدن رسید * درون چنار از غم پدر تگ چراغ شقایق سوخت * در برون گلستاربان شمع لاله افروخت * عرعر شکستی شاخسار حیات خود تن داد * و صنوبر برستی ریشه زندگی خویش دل نهاد * سرو از گرانی بار اندوه قدمی نتواند برداشت * و تاک از خوردن پیچ ملال کاهی نتواند گذاشت * شمشاد درین ماتم بناخن برگ رخسار می کند * و ارغوان در

عزا به پنجه گل طپانچه بر رو می زند * بید مجنون با نصب کیشی
عضبا از محبت بدن گذشت * و سفید از از غم سراپا
سرخ و سیاه گشت * رباعی * چون باغ عزا خانهٔ ماتم
شد * از گریه سرو و گل زمین پر نم شد * شادی ز خروش
طایران نیز گریخت * غم را از هجوم اشک پا محکم شد *
زاغ لباس ماتمی پوشید که نتواند از دوش انداخت * و کلاغ
پوشاک عزا نگزید که نتواند با فخرش پرداخت * بلبل
از کثرت ناله خویش فغان لب را نشنید * و فاخته از
هجوم اشک دیدگریه خود سرو را ندید * طوطی چندان تن
بزیر غم داد که رنگ سبز پذیرفت * مینا آن قدر دل
با خون ماتم نهاد که در سیاهی نهفت * سرخاب را آتشی
بر تن ریخت که با آب دفع توان نمود * و طاوس را داغی
بجان بیامیخت که بمرهم خلاص نتواند بود * مرغ آبی از
ریختن اشک فراوان چادر لاغر یافت * و کبک از
انگیختن آه نایان بکوه پناه شتافت * تذرو و چنجل که در
ماتم از بال قبای مطلبی پوشید * دراج منفعل که عزا

از پر خامه زربفت گردید * هدهد برای خاک بسر کردن
از شانه دست بالا داشت * قمری به جهت گلو فشردن
از طوق کف چالاق گذاشت * سوی * زمین واقعه
گشت ساقی بزم آگاه * گردیدگان جام بدستش چو گیاه *
مطرب چو خبر وا شد از ماتم او * بر جا سرود از بس
سر زده آه * نوبه بزم نشینان بسکه آهنگ سرایت
یافت * ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شتافت *
پیاله از حباب می بسینه کوبی خود دست گره نموده * و
ساغر از موج باده بچهره خراشی خویش دست کشوده
* ایاغ را آبی در چشم نگردیده که گرد آتش نخواند *
و قدح را خونی از دیده نچکیده که مرجانش نداند * صراحی از پایه
دستار خویش را بر زمین محفل انداخت * قرابه از
صافی گریبان خود پاره پاره ساخت * مینا آن قدر
اشک بارید که شیشه اش را سیل برد * و سبو این
قدر بخاک غلطید * که از رفتهایش توان شمرد * بط است
از گریه خویش را بهر غایی در دریا سنجید * و کدو از نم اشک

خود را بر بستهٔ گلهای صحرا دید * طنبور ز بجای مایدهٔ
سرود زلهٔ غم در کار ریخت * و رباب بعوض صاف
کردن نغمهٔ غم از پرده پیچیخت * کمانچه بهدف شدن
تیر آه سر خویش بر آورد * و موسیقار به جهت
بوسف لب بزیر دندان در آورد * و چنگ بیشتر
از اهل عزا گیسوی خود پریشان ساخت * و عود
زیاده از ما تمیان بنالهٔ جانسوز پرداخت * قانون از
اتارهٔ حراقت بر سر پا کشید * و بربط از سوراخها هزار
داغها بر سینه دید * نای هر چند بند خویش صدای نوحه
بر انگیخت * و دف این غزل سوزناک را بفغان
آمیخت * مثنوی * در شب سحاب تیره بآوا گریستم *
ز عد فغان نموده بغوغا گریستم * گل کرد حرف قاتل سنه
دست شکل باغ * هر ماه فوج نرگس شهلا گریستم * در
فوت آن نهال گلستان بر دلی * با ابر برشگال بدعوا
[illegible] * بیرون
[illegible] ام شده عالمی

خراب * با کوه کوه غم بمدارا گریستم * یاد آمد از
شگفتگی روزی گلشنش * چون آبشار بر لب جوها
گریستم * زان بیشتر که جام بر آید فغان ز لب * در بزمگاه
باده چو مینا گریستم * تا شهریار ملک دکن گریه سر کند *
پر در کشش گرسنه چه طغرا گریستم * بسم الله الرحمن الرحیم
این تازه رقعه چون بمظفر علی رسید گلدستهٔ معنی رنگین
بدید رقم دستگاه ظاهر شد که نشتر فقیر بدست محمد رضا
افتاده و دست از رضای محمدیار داشته * بعمل خیانت
دست گشاده * از دست بردش چه نگارم * واز
دست اندازش چند چند شمارم * استعارهٔ انگشت
سبزه که مراد داده کیست که نشنیده * و تشبیه سبحه
بشبنم که بدست من افتاده کیست که ندیده * اگر به نشست
و پای تحریر دستی از سخنوری میداشت سخن دست
بدست گشته مرا باین دستور از خودی انگاشت
* چون بند انگشت دلم بیقرار است که این دست
بردم را کسی منشی میداند چون گرهٔ شب خاطرم

جمع است که مردم این دست را احدی شاعری می خواند*
سخن یکدست را که چون خط دو دست جدا در دست
از دوران بدست چه زیان * و از هر دو دست در روان
چه نقصان * انگشت نمایان خیانت که دست اندازی
سخن کف کشاده اند * چون انگشتان دو دست درین کار
دست بسته یکسان نیفتاده اند * اگر بدست باری توفیق
بر ایشان دست انتقام انداخت * از چندین دست
قصاص هریک را بدستی جاجر باید ساخت * بعضی را چون
ابهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند * جمع را چون خنصر از
خاتم بندگرانی بر تن نهد * طائفه را چو دست شکسته
بر چوب بستن رواست * طبقه را چون پای بریده در
خون نشاندن بجاست * قومی را چون قبضه کرک در بند
آهنی باید داد * گروهی را الف دوات بسته بچاه باید
فرستاد * طایفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید
ساخت * جمعی را چون پسته قلم بند بند باید انداخت *
اگر دست این کناره کرد چون پهلو بمیان شان

میرسید * پهلوداراز چند دست قصاص مي ... نمیکوید * من بیدستگاه کر از تلافی دست قرار دستگی ندارم * پدرسوختها چگونه داغی بر دست شان گزارم * ... بگدستی کجاست که به تیغ سرشان از تن جدا سازد * و به جهت انگشت های خود ناخن بریده بخاک اندازد * هزار داستان چمن از بیم این فرقه دست از سخن بازداشته * و دستان زن کلشن از ترس این قوم سخن بالا دست گذاشته * الحاصل دست دست این دزدان است و سخنهای بالادست داده ایشان * بسکه بخون زیری سخن هرجا دست کشاده * جادوان پیش اینها پشت دست بر زمین نهاده اند * ملک سخن از دست این قوم هرته خراب گشت * که بقدر تکندستی آبادیش بخاطر توان گذشت * وقتی شود که چندین دست انگشت ندامت بگزند * و زمانی رسد که چندین انگشت دست پشیمانی بخایند * امید که چون انگشتوانه خیاط هزار سوراخ بدست شان

در آید * و چون دوشیزه عروه تان هزار انگشتان بر آید *
* ستوی * و سپور بخش تحریر از روی پرده غیب *
صد دسته وزوایشان کردم برای طغرا * زینهان
گر دست وزوی و آرند وزو نبود * خط را ۱.۱ گر بدزدند
از دست و پای طغرا * * بالله التوفیق بهدا المرام * *

* تمت رسایل ملا طغرا *

خاتمه نسخه طغرا

نحمده و نصلی اما بعد بر ضمایر خورشید نظایر اصحاب دانش
و عقل و خواطر بیضا مظاهر ارباب بینش و فضل مستتر
و محتجب نماند که رسایل ملا طغرا از رنگینی عبارتش نه بمرتبهٔ
شگفته تر که موسم بهاری کشمیر جنت نظیر را نعل در
آتش اندازد و شادابی فقراتش نه بدرجهٔ خوشتر
که تر و تازگی گلستان ارم از ته دلها فراموش سازد چون
بالفعل رسایل مذکور بسبب تداول ایادی کسبان
از حد اختلاف عبارت و پریشانی مضمون بود و بحسب
تصرف جابجا کاتبان و ناظران ایام از تحدوشی و مشکوکی
تغیر مضمون می نمود خواطر احبای شایقین و قلوب آشنایان
عشاقین چار ناچار بران آورده که آن کواعب مجمع غرایب
و آن ابکار مستبع عجایب اگر بحلیه صحت و آراستگی پیراسته
و بحلل عدم غلطی و پیراستگی آراسته جلوه افروز
کاشانه منظر طالبان این فن و پیرایه ظهور پیشش نگاه راغبان
زمن گردد الحق حقیه که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول.

نگاه خورد و بزرگ و منظور نظر هر کمتر و مهتر گ خواهد بود
بنابران اضعف النحایقه بل لاشئ فی التحقیقه عاصی پر معاصی
شیخ اثیر الدین احمد ساکن موضع پسنده متعلقه ضلع
بردوان آن رسایل مذکوره را از جا بجا بصد کد و کاوش
تلاش نموده قریب ده نسخه بهم رسانیده با مساعت نواظر
مولوی ریاض علی صاحب شارح گلستان شیخ سعدی وخصوصا از
نظر تصحیح بالترجیح جناب مولوی محمد نوروز حسین المعروف
به سید جان بیلگرامی متخلص به نوروز * باپت * کزین نگاه
او بی شبهه و شک * کشته غلطی هم ز طغرا ته حک * و خارهای
شکوک و خاشاک اشتباه و حشو زواید ازین چمنستان فردوس
نشان نصاین گردیده و خلعت صحت و لباس بی خللی
و وقت بر قامت زیبایش راست آمده بچهاپه خانه مچهوا بازار
من محلات کلکته که بالتخصیص معموره فیما بین شراکتی من عاصی و
مولوی محمد فیض الله بقالب طبع درآوردم * غرض نقشیست
کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مگر صاحب دلی روزی
برحمت * کند در کار این مسکین دعائی * و تاریخ اتمامش من

تصنیف نوروز بیانگرامی بسمت سطور در آمده اینکه

* نظم *

* چیز امر جا چه تحریر است *

* بی دلها عجیب تسخیر است *

* مرغ دل مر بردن می آرزو *

* طرفه کسر و دام تسخیر است *

* جلوهٔ آن چو لعبتان فرنگ *

* نقش از رنگ و چین تصویر است *

* شاهد آرزو شده حاصل *

* الحمد نیک تقدیر است *

* بسکه این نسخه منظر دل هاست *

* بهر تاریخ او چه تدبیر است *

* دیدی نوروز از زبان خوش *

* گفت هاتف بهار کشمیر است *

۱۲۴۴

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۹	مشتی	سستی
۴۷	۱	بگردانم	بگردنم
۵۷	۳	گوارہ	گہوارہ
۶۴	۲	پولاو	پولاؤ
ایضاً	ایضاً	چلاو	چلاؤ
۶۶	۷	زار	راز
۷۵	۵	تصوبہ	تصویہ
ایضاً	۵	اخرش	آخرش
۸۰	۱	ہم	تمام
۸۴	۱۰	کبہتر	کبوتر
۸۴	۳	بارعی	رباعی
۸۸	۴	بامالا	تامالا
۸۹	۱۳	وشتار	دستار
۹۰	۹	گروانیدہ	گردانیدہ
۹۴	۱۳	بستی	سستی

صفحہ	سطر	غلط
۹۴	۵	ورالاکات
ایضاً	۹	مشتار
۱۰۱	۱۶	خامرش
۱۰۸	۱	فروازی
۱۱۴	۳	بوده
۱۱۵	۵	گل رزی
۱۱۹	۲	قایم
۱۲۰	۱۱	عالیا
۱۲۱	۲	شیران
ایضاً	۱۴	کبرّی
۱۲۲	۱	کاہی
۱۲۵	۸	ڈیا
۱۲۶	۱۵	خالی ازمقط
۱۲۹	۶	ذنجش
۱۳۰	۹	برآب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	زسپیدوارش	زمیدارش
۱۳۷	۱۶	اگر	انگر
۱۳۸	۷	بیتبای	سقبای
ایضا	۱۴	تماشائی	تماشای
ایضا	۱۵	بای مسافت	طی مسافت
۱۴۰	۷	مدشسیاری	بدستیاری
۱۴۲	۱۵	وریار	دیار
۱۴۴	۱۰	بزرک	برگ
۱۴۳	۸	خمبازه	خمیازه
ایضا	۱۳	شگاستن	شکاستن
۱۴۵	۱۶	تاک راار	تاک راز
۱۵۳	۱۱	بست	پست
۱۵۶	۹	ازین	زین
۱۵۷	۱۴	سنایش	ستایش
۱۶۰	۱۲	کر	شکر

صفحہ	سطر	غلط
۱۶۲	۱	اک
ایضاً	۷	نزاوس
۱۶۴	۱۳	عطار
ایضاً	ایضاً	ورالمکاسب
ایضاً	۱۴	افال
۱۶۵	۸	ربرجد
ایضاً	۱۶	دارآتش
۱۶۶	۱	چر
۱۷۰	۳	پوسیده
۱۷۲	۲	مشتنباط
ایضاً	۹	اشاده
۱۷۴	۴	ابیاد
۱۷۶	۱	شر
۱۷۷	۱	عطار
۱۷۸	۱۶	بہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸۰	۱۲	گمان	کمان
۱۸۲	۱۶	سی	شی
۱۸۳	۸	بلوست	پوس
ایضاً	۹	پروازہ	پر آوازہ
ایضاً	۱۴	آبیاری	آبیاریہاں
۱۸۴	۸	سعدت	سعادت
۱۹۱	۴	سرود	سرود
۲۰۳	۱۵	لاییہ	لابیہ
ایضاً	۱۶	سفا	شفا
۲۰۴	۹	اومی رسند	اومیرسید
۲۰۴	۱۲	ارہ	ارّۂ
۲۰۸	۸	ریزان کی	ریز کی
ایضاً	۱۵	سرخ وزد	سرخ وزرد
۲۰۹	۱	چر	بچہ
۲۱۱	۴	جوای	ہوای

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۸	وزیروہ	وزیدہ
۲۱۴	۱۵	مصر	مصرع
۲۱۳	۱۵	غیبدانس نسب	غیبدانش اسے سب
۲۱۶	۱۵	بم	بہم
۲۲۰	۱۳	آمادیش	آبادیش
ایضا	۱۶	خماط	خیاط

* باتمام رسید *